

توانا بود هر که دانا بود

تاریخ

برای سال چهارم ادبی

۱۳۱۳/۲

شرکت سهامی مع و نشر کتابهای درسی ایران

توانا بود هر که دانا بود

۱۳۴۳

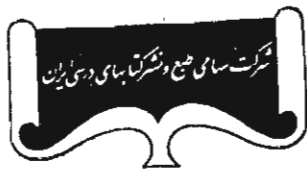
وزارت فرهنگ

تاریخ

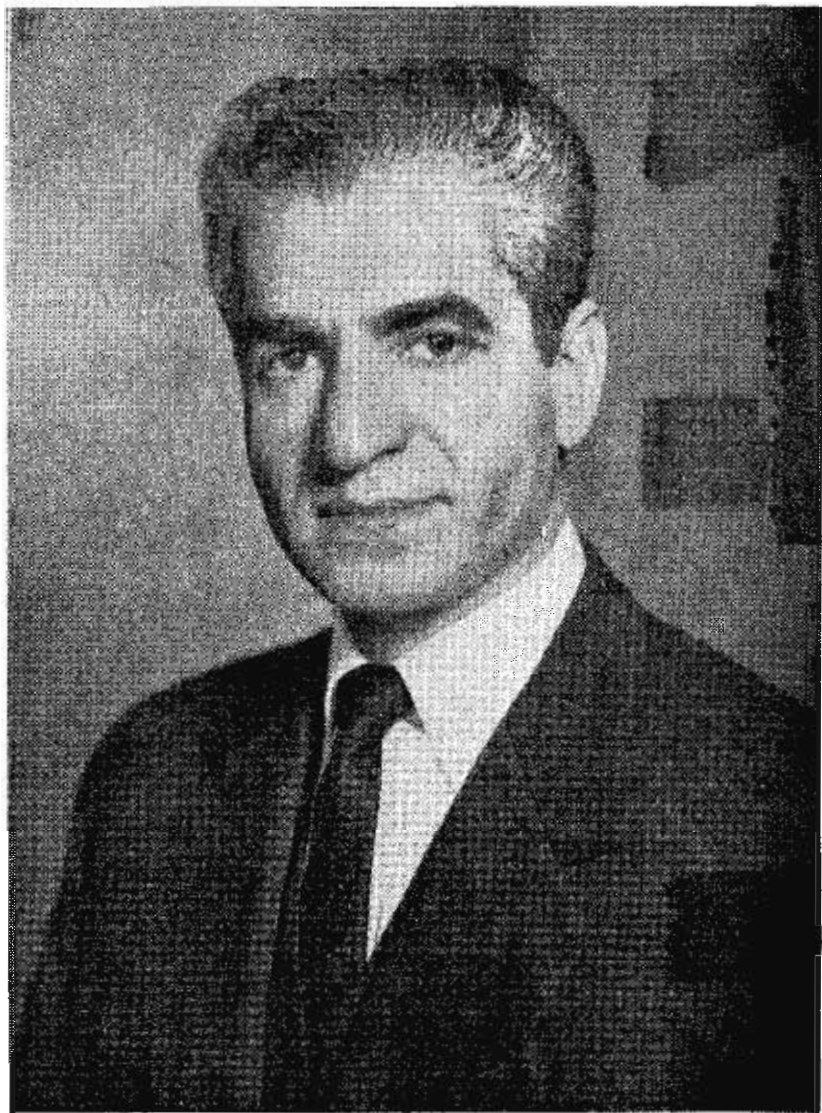
برای سال چهارم ادبی

حق چاپ محفوظ

از انتشارات



۱۳۴۳



اصل این کتاب به وسیله آقایان : عباس پرویز ، نصرالله
فلسفی ، علی اصغر شمیم نتارش یافته و طبق ماده ۴
تصویبنامه ۹۱۸ هیئت دولت مورخ ۴۱/۱۳/۱۸ و ماده یک
تصویبنامه قانونی ۴۴۸۴ مصوب ۴۲/۳/۱۸ از طرف کمیونهای
منتخب شورای عالی فرهنگ برای تدریس در دبیرستانها برگزیده
شد و طبق رأی شماره ۱۹۶۱ شورای عالی فرهنگ مورخ
۴۲/۸/۳۶ و رأی شماره ۱۰۶۴ مورخ ۴۲/۱۱/۳۹ از نظر
شیموه خط فارسی و از نظر مطالب در سازمان کتابهای درسی
ایران بررسی و تصحیح گردید و در چاپخانه چهار به چاپ رسید.

فهرست مندرجات

خود را به این کتب محدود سازند، بلکه شایسته آن است که با راهنمایی معلمان خویش در ساعات فراغت به مطالعه کتابهایی در حواشی دروس خود بپردازند، و اوقات عزیز خود را، که چگونگی مصرف آن تعیین کننده ارزش اوقات فردای آنان است، به رایگان از کف ندهند.

بر محققان و مؤلفان کشور فرض است که در راه تهیه این گونه کتابها بکوشند، به خصوص در این عصر که بر اثر همت والای اعلیحضرت همایون شاهنشاه و اجرای طرح سپاه دانش، اهالی نقاط دور افتاده مملکت از نعمت سواد برخوردار می شوند، و هر روز بر عده افراد کتابخوان مملکت افزوده می شود، فرصت را غنیمت شمرند و تالیف کتابهایی مفید در رشته های مختلف علوم و فنون را، با توجه به احتیاجات علمی دانش آموزان کشور، و جهت همت خود قرار دهند، و از این راه به پیشرفت فرهنگ و علوم و همچنین رشد اقتصادی کشور خدمتی ارزنده بنمایند.

بدیهی است وزارت فرهنگ نیز در تأمین این منظور به تهیه و نشر کتبی علمی که با کتب درسی هماهنگ و جایوی مباحثی مربوط به متون کتابهای درسی باشد اقدام خواهد کرد.

از آنجا که هیچ گاه کمال مطلوب حاصل نمی شود، و کتابهایی که اکنون عرضه می شود نیز از این قانون کلی مستثنا نیست، بدون تردید نظرهای اصلاحی دانش پژوهان و راهنمایی دبیران کار آزموده و دانش آموزان با ذوق و هوشمند در بهبود این کتابها و تنظیم کتابهایی کاملتر و جامعتر آثاری ارزنده خواهد داشت.

وزیر فرهنگ - دکتر جهانشاهی

بخش اول - تاریخ ایران

صفحه	عنوان
۲	فصل اول - کلیات
۷	فصل دوم - تاریخ دولت ماد
۱۶	فصل سوم - دولت هخامنشی
۵۵	فصل چهارم - تمدن ایران هخامنشی
۷۰	فصل پنجم - اشکانیان
۹۰	فصل ششم - تمدن اشکانیان
۹۹	فصل هفتم - تاریخ ساسانیان
۱۴۷	فصل هشتم - تمدن ساسانیان
۱۵۹	بخش دوم - تاریخ عمومی
۱۶۰	فصل اول - مصر
۱۶۶	فصل دوم - تمدن مصر
۱۷۰	فصل سوم - تاریخ یونان
۱۷۹	فصل چهارم - ترقی و زوال آتن
۱۸۲	فصل پنجم - تمدن یونانیان
۱۸۵	فصل ششم - اسکندر و جانشینان وی

بخش اول

تاریخ ایران

صفحه

عنوان

۱۸۸	فصل هفتم - تاریخ مختصر روم
۱۹۵	فصل هشتم - فتوحات روم
۲۰۲	فصل نهم - احوال اجتماعی رومیان
۲۰۵	فصل دهم - اختلافات داخلی
۲۱۰	فصل یازدهم - امپراطوری روم
۲۲۰	فصل دوازدهم - تاریخ عیسویت
۲۲۴	فصل سیزدهم - تمدن رومیان در دوره امپراطوری
۲۲۷	فصل چهاردهم - تاریخ مختصر قرون وسطا

فصل اول

X کلیات

نام ایران - کلمه ایران به معنی سرزمین اقوام آریاست . در کتاب اوستا هم این اسم ذکر شده و داریوش بزرگ نیز در کتیبه های خویش خود را آریایی خوانده است .

نجد ایران - نجد ایران یکی از نجاهای بلند آسیاست که از مشرق به نجاهای تبت و پامیر و از مغرب به نجد ارمنستان و جلگه بین النهرین و از شمال به حوضه بحر خزر و دریاچه آرال و جلگه توران و از جنوب به دریای عمان و خلیج فارس محدود است .

وسعت این نجد را از ۲۶۰۰۰۰ تا سه میلیون کیلو متر مربع می توان تخمین کرد که ایران امروزی ۶۱٪ از وسعت آن است .

ارتفاع متوسط نجد ایران ۱۲۰۰ متر و نشیب آن از جنوب به شمال است زیرا ارتفاع نجد ایران در حدود کرمان به ۱۶۰۰ متر می رسد در صورتی که در خراسان از ۱۰۵۰ و در آذربایجان از ۱۲۰۰ متر نمی گذرد . این نجد از چهارسو به دریاها و جلگهها و نجاهای متعدد محدود است ولی میان نجد ایران و جلگهها و دریاها ای طرف

کوههای بلندی وجود دارد که را بطنه آن را با سرزمینهای پست مجاور دشوار کرده است ، چنانکه از درون ایران به جلگهها و دریاها ای اطراف جز از راه معابر طبیعی کوهستانی نمی توان راه یافت .

اقوام آریایی - از میان نژادهای گوناگون بشر یکی نژاد سفید است که به سه شعبه بزرگ تقسیم می شود : هند و اروپایی ، سامی ، حامی .

شعبه هند و اروپایی نیز به چند شعبه تقسیم می شود که شعبه های آریایی ، یونانی ، ایتالیایی و ژرمنی از آن جمله است .

مردم ایران از شعبه اول یعنی از شعبه آریایی هستند و قدمت این شعبه از شعبه های دیگر بیشتر است . درباره تاریخ اقوام آریایی در دوره های پیش از تاریخ و اینکه این اقوام در چه زمانی از اقوام دیگر هند و اروپایی جدا شده اند اطلاعات صحیحی در دست نیست . همین قدر معلوم است که آریاها پس از جدایی از شعبه های دیگر ، به طرف جنوب متوجه شده خود به شعبه هایی مانند هندی و ایرانی و سکایی تقسیم شده اند .

تاریخ جدا شدن شعبه آریا از سایر اقوام هند و اروپایی ظاهراً در حدود سه هزار سال پیش از میلاد بوده است .

راجع به مساکن آریاها پس از جدا شدن از سایر اقوام هند و اروپایی نیز اطلاع صحیحی به دست نیامده است ، برخی معتقدند که دو شعبه هندی و ایرانی دیر زمانی در آسیای میانه و غربی یا میان رودهای جیحون و سیحون با هم می زیسته اند ولی در باره شعبه سکایی اطلاعات کافی در دست نیست و آنچه از ایشان می دانیم مربوط به -

دوره های تاریخی است .

آریاهای هند و ایرانی پس از مدتها زندگانی مشترك در آسیای میانه مهاجرت کرده به باختر یعنی حدود شمالی افغانستان کنونی رفته و در آنجا از یکدیگر جدایی گرفته اند شعبه هندی به جانب هندو کش متوجه گشته از راه دره سند و پنجاب به هندوستان روی نهاده است و شعبه ایرانی به سوی جنوب و مغرب آمده در فلات ایران مسکن گزیده است .

پیش از اینکه آریاها به فلات ایران آیند در مغرب ایران قومی زندگی می کرده اند به نام **کاس سو یا کیسی** که اصل نژاد ایشان معلوم نیست و در تاریخ الام و بابل نام ایشان مکرر دیده می شود .

نواحی جنوب غربی ایران نیز مسکن قبایل الامی بوده است . در سواحل خلیج فارس و عمان هم به عقیده دسته ای از محققین، سیاه پوستانی از نژاد حبشی به سر می برده اند . هنگامی که آریاها به فلات ایران راه یافتند در این سرزمین با مردمی روبه رو شدند که در زیبایی و آداب و اخلاق و مذهب و عادات از ایشان بسیار پستتر بودند .

منظور آریاها از آمدن به ایران کشور گشایی و تاخت و تاز نبوده است بلکه در این سرزمین قصد اقامت داشته اند . به همین سبب به هر جا می رفتند پس از بر انداختن بومیان قلعه ای می ساختند و درون قلعه را به دو قسمت می کردند ، قسمتی را به افراد و قسمتی را به احشام و اغنام خود اختصاص می دادند .

آریاها به دسته ای موجودات نیکوکار که به انسان نعمت و خیر می رسانیدند ایمان داشته اند و در میان این نعمتها نور و باران را

بیشتر اهمیت می داده اند .

همچنین به دسته ای از موجودات بدکار معتقد بوده اند و گمان داشته اند که این دسته همیشه با دسته اول در جنگند و مانع سعادت بشرند . تاریکی وزمستان و قحطی و بیماری و مرگ و بلاهای دیگر از ایشان است . به همین سبب موجودات نیکوکار را ستایش می کردند و برای رهایی از شر موجودات زشتکار به خواندن دعا و اوراد می پرداختند . همین عقاید کم کم مایه ایجاد خرافات و رواج سحر و جادو گردید و زردشت پیغمبر بر ضد این گونه عقاید قیام کرد .

آریاها در آغاز امر مثل بسیاری از ملل قدیم عناصر طبیعی مانند رعد و آفتاب (مهر) را هم ستایش می کردند . ولی چندی بعد در عقاید مذهبی ترقی کردند و به خدای یگانه پی بردند .

آریاها در اخلاق بر همسایگان خود مانند مردم بابل و آشور برتری داشته اند ، زیرا بنا بر عقاید مذهبی خویش در کارها به کوشش و راستی و درستی معتقد بودند و دروغ را از جمله ارواح بد می پنداشتند . در خانواده های آریایی پدر اختیار تام داشت . زن را با آنکه اختیاری نسبت به شوی نبود بانوی خانه می شمردند و آریاها احترام زنان خود را بیشتر از سایر اقوام قدیم نگه می داشته اند . فرزندان فرمانبردار پدر بودند و از او امر او سرپیچی نمی کردند از وظایف خاص رئیس خانواده مراقبت آتشگاه خانوادگی و روشن نگاه داشتن آتش بود ، ستایش کردن آتش و روشن داشتن همیشگی آتشگاه در میان غالب اقوام قدیم از یونانی و رومی و هندی و ایرانی مرسوم بوده است .

در میان آریاها مردم سه طبقه بودند : روحانیون ، جنگاوران ، و برزگران .

بنابر اطلاعات کنونی دوره تاریخی ایران از اواخر قرن هشتم پیش از میلاد شروع می شود و در آن زمان سه دولت از نژاد ایرانی در سه قسمت از فلات ایران حکومت می کرده اند .

اول مادها در مغرب . دوم باختریها در مشرق . سوم یاسرها در جنوب .

تاریخ قدیم ایران را به پنج دوره تقسیم باید کرد :

اول دوره ماد دوم دوره هخامنشی ، سوم دوره مقدونی و

سلوکی ، چهارم دوره اشکانی ، پنجم دوره ساسانی .

فصل دوم

۸ تاریخ دولت ماد

سوابق تاریخی - تاریخ مهاجرت مادها به فلات ایران مانند

آریاها درست معلوم نیست . همین قدر معلوم است این قوم شعبه ای از اقوام آریایی بوده و در آغاز قرن هفتم یا اواخر قرن هشتم پیش از میلاد دولت ماد را بنیان نهاده اند از کتیبه های پادشاهان آشور می توان تاحدی تشکیل دولت ماد را روشن ساخت .

یکی از پادشاهان آشور که در حدود یازده قرن پیش از میلاد مسیح

می زیسته است در کتیبه خود از مادها نامی نمی برد و از این رو چنین برمی آید که از دولت ماد در زمان او هنوز اثری نبوده است ، ولی در حدود دو قرن و نیم بعد از او پادشاه دیگر آشور در کتیبه خود می نویسد که به نواحی کردستان و کشور آمادای تاخته است .

بنابر این معلوم می شود که در اواخر قرن نهم پیش از میلاد مادها

در نواحی غربی ایران می زیسته اند و در کتیبه های آشوری پیش از این تاریخ از ایشان نامی دیده نشده است .

از قرن نهم پیش از میلاد به بعد نیز پادشاهان آشور بارها به کشور ماد

حمله کرده اند و از این که پادشاهان مذکور به سرزمین ماد لشکر کشی

بسیار می کرده و شهرهای فراوان را ویران می ساخته و از آنجا غنایم و اسرای بسیار می برده اند چنین برمی آید که ماد سرزمینی آباد و پر جمعیت بوده است .

مادها نیز گاه با سایر اقوام آریایی مجاور ، متحد می شدند و به - ممالک آشور می تاختند . از این رو می توان گفت که ستمکاری و ظلم پادشاهان آشور نسبت به مادها تدریجاً ایشان را از زندگی ملوک - الطوائفی به اتحاد و تشکیل دولت بزرگ ماد رهبری کرده است .

هرودت مورخ معروف یونانی می نویسد که آشوریان پانصد سال در آسیای علیا حکومت کردند و نخستین مردمی که سراز اطاعت ایشان پیچیدند مادها بودند که برای آزادی جنگ می کردند و عاقبت نیز از قید بندگی رستند و شجاعت و پایداری آن قوم برای سایر اقوام آسیایی سرمشق تحصیل آزادی و استقلال گردید .

پادشاهی دیاکو - به گفته هرودت پادشاهان ماد چهار تن بوده اند و این دولت در اواخر قرن هفتم پیش از میلاد تأسیس شده و ۱۵۰ سال دوام یافته است .

نخستین پادشاه ماد چنان که هرودت نوشته **دیوکس** یا **دیاکو** پسر **فرارتس** (فره ورتیش) بوده است ، این مرد به سبب در ستکاری و انصاف و کفایتی که داشت طرف توجه و رجوع مردم گردید و به - پادشاهی برگزیده شد .

دیاکو چون به پادشاهی رسید شهر همدان را پایتخت خویش ساخت و در آنجا قلعه ای بنا کرد که هفت حصار داشت . نام اصلی همدان ظاهرأ **هنگمتانه** یعنی محل اجتماع بوده است . همدان از

شهرهای باستانی است و از شهر رم پایتخت ایتالیا هم که در اواسط قرن هشتم پیش از میلاد ساخته شده قدیمتر است .

پادشاهی دیاکو پنجاه و سه سال دوام یافت و در این مدت بیشتر به متحد ساختن طوایف مختلف ماد مشغول بود .

فره ورتیش - پس از مرگ دیاکو پسرش **فره ورتیش** به جای او نشست ، این پادشاه به توسعه ممالک خود از جانب مشرق و جنوب همت گذاشت و از آن جمله پارس را که مسکن دسته ای دیگر از اقوام آریایی بود ، بر متصرفات خویش افزود . اما در جنگی که با آشور بانیپال پادشاه آشور کرد کشته شد .

هوخشتر - پس از فره ورتیش پسرش **هوخشتر** به پادشاهی رسید و از سلاطین کاردان و کشور گشای ماد بوده است ، هوخشتر نخست به ایجاد سپاهی که با سربازان آشور برابری کند پرداخت و لشکری مانند سپاه آشوری ترتیب داد که پیاده نظامش مسلح به تیر و کمان و شمشیر بود و سواره نظام آن نیز به سبب آنکه افرادش از کودکی به سواری و تیر اندازی خو گرفته بودند بر سوار نظام آشوری برتری داشت .

سپس با چنین سپاهی بر آشور تاخت و شهر **نینوا** پایتخت آن را محاصره کرد . محاصره نینوا به سبب پایداری سپاه آشور به طول انجامید و ممکن بود که عاقبت آن شهر به علت قحطی تسلیم شود ، ولی ناگاه خبر رسید که **سکاها** بر آذربایجان و نواحی اطراف آن تاخته اند و شاه ماد ناگزیر از تسخیر نینوا چشم پوشید و به ایران باز گشت .

لیدی کشوری بود در مغرب آسیای صغیر که از شمال و شمال غربی به دریای سیاه و دریای مرمره و از جنوب به دریای مدیترانه و از مغرب به دریای اژه و از مشرق به رود هالیس (قرل ایرماق کنونی) محدود بود و پایتخت آن شهر سارد از شهرهای آباد قدیم بوده است .

معروفترین پادشاهان لیدی آلیاتس است که آن دولت را وسعت و اعتبار بسیار داد و مرز شرقی آن را به رود هالیس رسانید مردم لیدی متمدن و صنعتگر و تاجر پیشه بودند و چون از هر سو به دریا دست داشتند کار تجارت ایشان رونق فراوان یافته بود .

ظاهراً پول مسکوک هم از اختراعات ایشان است . قالی لیدی از قدیم معروف بوده و چون این کشور طلا و ثروت معدنی بسیار داشته است یونانیان اهالی لیدی را توانگرترین مردم دنیا می پنداشته اند .

هوخشتر برای لشکر کشی به لیدی و دست یافتن بر ثروت بیکران آن کشور بهانه ای می جست تا اینکه چند تن از سکاها در ایران يك جوان مادی را کشتند و به خاک لیدی گریختند ، هوخشتر این قضیه را بهانه ساخت و با آلیاتس که به تسلیم ایشان راضی نمی شد از در جنگ درآمد .

مردم لیدی خود جنگی و رزم آزموده نبودند ولی سپاه ورزیده و جنگاوری از مزدوران یونانی داشتند . به همین سبب در برابر سپاهیان ماد شش سال پایداری کردند . در سال هفتم جنگ خورشید گرفت و این حادثه آسمانی را دو سپاه دلیل خشم خدایان شمردند و با هم

سکاها ظاهراً از راه قفقاز به ایران تاخته بودند و معبر ایشان ساحل دریای خزر و دربند قفقاز بوده است .

هوخشتر در شمال دریاچه ارومیه (رضاییه) با این قوم مصاف داد ، ولی از ایشان شکست یافت و ناچار شرایط سخت آنان را پذیرفت و سکاها در ایران و آسیای صغیر به تاخت و تاز و مردم کشی مشغول شدند (۶۳۳ ق. م.) و تا سواحل دریای مدیترانه را به باد غارت دادند . عاقبت هوخشتر پادشاه ایشان و سران سپاه او را مهمان کرد و همگی را در مستی کشت و دست سکاها را از ایران کوتاه ساخت . در این ضمن آشور بانپال پادشاه مقتدر و ستمگر نیز در گذشته و دولت آشور گرفتار هرج و مرج گردیده بود (۶۲۵ ق - م) ضمناً نبوپلصر هم که از جانب پادشاه آشور حاکم بابل بود سر به شورش برداشت و در آنجا ادعای پادشاهی کرد .

هوخشتر و نبوپلصر در برانداختن دولت آشور همدست شدند و پادشاه آشور پس از اندک مقاومتی ، چون یارای پایداری نداشت ، خود را با تمام کسان خویش در آتش افکند و شهر نینوا که از بزرگترین شهرهای دنیای قدیم بود به دست پادشاهان ماد و بابل افتاد (۶۱۲ ق. م.) .

پس از فتح نینوا از متصرفات آشور آنچه در نواحی علیای رود دجله بود به دولت ماد رسید و سایر متصرفات آن دولت یعنی بین النهرین سفلا و سوریه و فلسطین را دولت بابل تصاحب کرد .

جنگ ماد و لیدی - پادشاه ماد در اندک زمانی دایره متصرفات خویش را در آسیای صغیر وسعت داد و با دولت لیدی همسایه شد .

آستی کردند و مقرر شد که رود هالیس (در ترکیه کنونی) مرز دو کشور ماد و لیدی باشد (۲۸ مه ۵۸۵ ق-م) يك سال بعد نیز هوخشر در گذشت .

در زمان هوخشر وسعت دولت ماد از مغرب تا رود هالیس و از شمال تا ارمنستان و به قولی گیلان و تبرستان و از مشرق تا باختر و جیحون و از جنوب تا پارس و از جنوب غربی تا بابل می رسیده است .
اژدهاك - چون هوخشر در گذشت پسرش **اژدهاك** که یونانیان او را **آستیاکس** نامیده اند به سلطنت رسید دوره پادشاهی اژدهاك را ۳۴ سال نوشته اند، او در این مدت به آرامی و آسایش پادشاهی کرد . دربار وی که به تقلید دربار سلاطین آشور ترتیب یافته بود تجمل و شکوه فراوان داشت .

قدرت و سیاست هوخشر سبب شد که در زمان اژدهاك همسایگان دولت ماد همگی به راه اطاعت رفتند و چون از توانایی آن دولت بیم داشتند بهانه ای که مایه اختلافات بتواند شد به دست ندادند .

از طرفی اژدهاك نیز نمی توانست با دو دولت لیدی و بابل از در جنگ در آید . زیرا دولت لیدی به سبب کاردانی و تدبیر آلیاتس و پسرش **کرنوس** بسیار قوی بود و دولت بابل هم پادشاه کاردان و مدبری چون بخت النصر داشت .

در زمان اژدهاك نجبا و بزرگان کشور که به سبب فتوحات هوخشر به دولت رسیده بودند . عشرت و تناسایی پیشه کردند و سپاهیان ماد نیز در دوران سلطنت طولانی وی چون جنگی پیش نیامد سست و تنپرور شدند .

پس از مرگ بخت النصر احوال دولت بابل مشوش شد و تخت پادشاهی ، پس از آنکه چند تن سلطنت ناپایداری کردند ، به - مردی **نیونید** نام رسید .

این مرد کفایتی نداشت و در زمان او اگر چه از قدرت و اهمیت بابل به ظاهر کاسته نشد ولی در معنی ناتوان شده بود به همین سبب اژدهاك که از اوضاع داخلی بابل آگاه بود از پی تصرف آن برخاست و بر بین النهرین تاخت ولی در همان حال **کوروش بزرگ** از پارس سر به مخالفت او برداشت و اژدهاك ناگزیر به کشور خود بازگشت اما نتوانست با کوروش برابری کند و در سال ۵۵۰ پیش از میلاد دولت ماد به دست آن پادشاه منقرض گردید .

تمدن مادها - از پادشاهان ماد هیچ گونه کتیبه ای که معرف خط و زبان ایشان باشد به دست نیامده است . مطالبی که درباره تمدن مادها گفته می شود بیشتر از آثار و کتیبه های هخامنشی یا آشوری و بابلی استنباط شده است .

پیش از تأسیس دولت ماد طوایف ماد حکومت ملوک الطوایفی داشته و هر يك به استقلال زندگی می کرده اند . پس از تأسیس دولت مزبور پادشاهان ماد تدریجاً رؤسای طوایف را فرمانبردار خویش ساخته از اختیارات ایشان کاسته اند .

از میان طبقات مردم در ماد ، طبقه روحانیون یعنی مغان بیش از دیگران در کشور نفوذ داشته اند ولی از اصول مذهب مادها اطلاع

صحیحی در دست نیست و به حدس باید گفت که چون اقوام قدیمی همگی پرستنده عناصر طبیعی و مخصوصاً آفتاب بوده اند شاید مهرپرستی در ماد نیز مرسوم بوده است.

از خط و زبان مادها هم چون هیچ گونه کتیبه ای به دست نیامده است اطلاعی نداریم. بسیاری از محققین تاریخ قدیم معتقدند که زبان مادها و پارسیها با هم اختلاف فراوانی نداشته و کاملاً شبیه یکدیگر بوده است.

از آثار هنری آنچه در ایران کشف شده و منسوب به دوره مادها است به قرار ذیل است :

- ۱- شیری از سنگ ، که در نزدیکی همدان دیده می شود و تا سال ۱۹۳۰ میلادی بیعیب و بر پای بوده است.
- ۲- دخمه ای نزدیک سرپل ذهاب که در سنگ کنده اند و معروف به دکان داوود است . در این دخمه صورت مردی حجاری شده است که لباس مادی در بر دارد .
- ۳- دخمه دیگر در نزدیکی صحنه شبیه به دخمه پمپین که صورت فرّه وهر بر فراز آن دیده می شود .
- ۴- دخمه دیگر در دیران لرستان نزدیک سرپل ، موسوم به - اطاق فرهاد که ناتمام مانده است .
- ۵- دخمه کوچکی در ده نو اسحق وند ، نزدیک کرمانشاه در این دخمه نیز صورت مردی حجاری شده که به عبادت مشغول است . چون مادها بناهای خود را از خشت خام می ساخته اند به -

زودی ویران و نابود می شده است . ولی باید دانست که هخامنشیها بسیاری از اصول تمدن را از مادها فرا گرفته اند و به گفته هرودت و مورخین دیگر شکل لباس را نیز از ایشان اقتباس کرده بوده اند . در نقوش تخت جمشید مادها با کلاه نمدین و قبای آستیندار نموده شده اند.

در کتب قدیم آمده است که مادها از اقوام ایرانی بودند و در زمان داریوش بزرگ در غرب ایران سکونت داشتند و در زمان کوروش بزرگ در غرب ایران سکونت داشتند و در زمان داریوش بزرگ در غرب ایران سکونت داشتند

شاخه پدران کوروش پس از چیش پش دوم از این قرار است :

۱- کوروش دوم .

۲- کمبوجیه دوم .

۳- کوروش بزرگ .

و شاخه پدران داریوش بزرگ نیز پس از چیش پش دوم

به قرار زیر است :

۱- آریامنا .

۲- آرشام .

۳- ویشتاسب .

۴- داریوش .

آغاز سلطنت هخامنشی در پارس معلوم نیست و به حدس می -

توان گفت که پادشاهی چیش پش اول در اواخر قرن هشتم پیش از میلاد بوده است .

کوروش بزرگ

در باره کودکی و جوانی کوروش بزرگ و ترتیب رسیدن او

به پادشاهی و تسخیر دولت ماد، مورخین یونانی و رومی روایات گوناگون نقل کرده اند .

ولی چون روایت هرودت به حقیقت نزدیکتر می نماید به نقل

اجمالی آن قناعت می کنیم .

هرودت می نویسد که اژدهاک پادشاه ماد خوابی وحشتناک دید .

مغان در تعبیر آن خواب گفتند که کشورش در خطر است و او چون

می ترسید که اگر دختر خویش را به یکی از بزرگان ماد دهد

دامادش مدعی سلطنت گردد او را به کامبوزیا (کمبوجیه) پادشاه

دولت هخامنشی

مقدمات تشکیل دولت هخامنشی - پارسها چنانکه پیش از این هم اشاره شد از اقوام آریایی بودند . تاریخ آمدن ایشان به فلات ایران معلوم نیست . نام پارسواش و پارسوا در کتیبه های آشوری بسیار دیده می شود و معلوم است که مردم پارسواش نخست در اطراف دریاچه ارومیه « رضاییه » می زیسته اند و از آنجا به جنوب مهاجرت کرده به ناحیه ای که به نام ایشان پارس نامیده شده رفته اند . خاندان سلاطین هخامنشی از طایفه پاسارگاد (از طوایف پارسی) بوده اند .

اسامی پادشاهان این سلسله پیش از داریوش بزرگ به قرار زیر بوده است .

۱- چیش پش اول .

۲- کمبوجیه اول (کامبوزیا) .

۳- کوروش اول

۴- چیش پش دوم

از چیش پش دوم سلسله پادشاهان هخامنشی به دو شاخه منقسم می شود یکی پدران کوروش اول و دیگری پدران داریوش بزرگ .

پارس که مردی نجیب زاده و ملایم طبع بود داد .

پس از این واقعه باز در خواب دید که از شکم دخترش **ماندان** تا کی بر آمد و سراسر آسیا را زیر شاخ و برگ خود پنهان کرد از این خواب چنان ترس بر او مستولی شد که دختر را از پارس نزد خویش خواند و او را مانند محبوسی نگاه داشت. ماندان چون حامله بود پس از چند ماه پسری آورد. اژدهاک آن پسر را به یکی از بستگان خود که **هارپاک** نام داشت سپرد تا هلاک کند و او را از تشویش برهاند .

هارپاک مردی عاقل بود و از ارتکاب چنین جنایتی بیم داشت ، چه می دانست که ممکن است اژدهاک به زودی در گذرد و ماندان جانشین وی گردد و از او انتقام بگیرد . پس کودک را به یکی از شبانان شاه سپرد و فرمان داد که او را در کوهستان پیش جانوران وحشی افکند . این چوپان را زنی بود **اسپاکو** نام که همان روز پسری مرده زاییده بود . چوپان چون به خانه آمد زن او را راضی کرد که پسر ماندان را نگاه دارد و کودک مرده خویش را به جای او به کوه افکند . کوروش در خانه چوپان بزرگ شد و همبازی امیرزادگان گردید . روزی که اطفال او را در بازی به شاهی برگزیده بودند پسر یکی از بزرگان مادر را که از فرمانش سرپیچیده بود به سختی تنبیه کرد و آن پسر پیش پدر شکوه نمود ، پدرش داوری نزد اژدهاک برد .

شاه چوپان را با پسرش پیش خواند و از شباهت آن پسر با خود متحیر شد و عاقبت از چوپان حقیقت امر را دریافت و نسبت به هارپاک که در انجام فرمانش کوتاهی کرده بود خشمگین گردید و فرمان

داد تا پسر او را کشتند .

سپس اژدهاک مغان را طلبید و حقیقت واقعه را در میان نهاد و عقیده ایشان را پرسید ، مغان در جواب گفتند که خواب شاه به حقیقت پیوسته است ، زیرا کودکان نوه اش را به شاهی برگزیده اند و دیگر خطری در پیش نیست . اژدهاک شاد گشت و کوروش را با مادرش به پارس باز فرستاد .

پس از چندی هارپاک که پیوسته در صدد انتقام بود نهانی با کوروش به مکاتبه پرداخت و جمعی از بزرگان مادر را نیز به هواخواهی او برانگیخت و عاقبت کوروش را بر آن داشت که بر اژدهاک قیام کند و با او از در جنگ درآید (۵۵۳ . ق . م) .

چون خبر طغیان کوروش به اژدهاک رسید سپاهی گرد آورد و سرداری آن را از نادانی به هارپاک دشمن خویش سپرد . هارپاک به جای جنگ تسلیم دشمن شد . در جنگ دیگری نیز اژدهاک شکست یافت و اسیر گشت ، ولی کوروش او را به مهربانی نزد خود نگاه داشت و کشور مادر را به تصرف آورد .

تسخیر لیدی - پس از تسخیر ماد کوروش متوجه مشرق ایران شد و با خترها و سکاها را نیز مطیع ساخت سپس در صدد جنگ با پادشاه **لیدی** بر آمد و لشکر به مغرب کشید .

چنان که در بیان وقایع سلطنت **هوخشتر** پادشاه ماد گفته شد ، پس از مرگ **آلیاتس** پسرش **گرنوس** به پادشاهی رسید . او چون در سلطنت رقیبی نداشت از پی توسعه متصرفات پدر برخاست و بسیاری از مهاجر نشینهای یونانی آسیای صغیر را مطیع خویش ساخت

و تمام اقوامی را که در مغرب رود هالیس به سر می بردند به اطاعت آورد .

شهر سارد پایتخت لیدی در زمان او چنان وسیع و زیبا شده بود که از معروفترین شهرهای جهان به شمار میرفت .

تسلط کوروش بر اژدهاک و انقراض دولت ماد کرزوس را اندیشمند ساخت و مصمم شد که تا دولت تازه پارس قوت نگرفته است با آن به جنگد و کوروش را از پیشرفت در ممالک مغرب باز دارد . کرزوس در این قصد به سواره نظام مرتب و جنگاور خویش و سربازان مزدور یونانی و ثروت بی پایان خود دلگرم بود ، ولی چنانکه هردوت نوشته است ، بزرگان لیدی با عقیده او مخالف بودند و از پارسیان بیم داشتند .

کرزوس پیش از آنکه از رود هالیس بگذرد و به تصرفات سابق ماد بتازد با نبونید پادشاه بابل و آمازیس فرعون مصر از در اتحاد درآمد و آن دو نیز به او وعده کمک دادند . ضمناً کسی را با مبالغ گزاف برای اجیر کردن سربازان یونانی روانه کرد ، ولی این مرد گریخت و نزد کوروش رفت و او را از مقاصد کرزوس آگاه ساخت . کوروش چون از خیالات کرزوس اطلاع یافت بر آن شد که پیشدستی کند و پیش از آنکه متحدین کرزوس بدو پیوندند او را از پای در آورد ، پس لشگر عظیمی فراهم کرد و عازم لیدی شد .

لشگر کشی کوروش در این زمان به آسیای صغیر و خارج شدن او از ایران زمانی بود که هنوز دولت او بنیان استواری نداشت و گذشتن باسپاهی بزرگ از معا بر سخت کوههای آذربایجان و ارمنستان یکی از

وقایع عجیب تاریخی است و بسیاری از محققین آن را دلیل کمال شهامت و قوت اراده او می دانند .

کرزوس هم پس از آنکه سپاهش آماده شد از رود هالیس گذشت و وارد کشور ماد گردید ولی پس از جنگ سختی چون در خود یاری پایداری ندید شبانه به طرف سارد عقب نشست و گمان داشت که کوروش به سبب سختی زمستان به سارد حمله نخواهد برد ، خاصه که دولت بابل متحد لیدی نیز ممکن بود از قفا بر سپاهیان کوروش بتازد .

کوروش برخلاف گمان او نخست با نبونید شاه بابل از در دوستی و صلح درآمد و چون از آن جانب آسوده خاطر شد به طرف سارد تاخت . کرزوس که انتظار حمله او را نداشت و قسمتی از سپاه خود را مرخص کرده بود سخت پریشان شد و ناگزیر خود را برای دفاع آماده کرد و سواره نظام جنگ آزموده خود را فرمان داد که در جلگه های شرقی سارد راه را بر سپاه کوروش بگیرند ، ولی سواران او از سپاه پارس شکست یافتند و ناگزیر به قلعه سارد پناهنده شدند . کوروش شهر سارد را محاصره کرد .

کوروش می خواست با بستن راه آذوقه و ایجاد قحطی کرزوس را به تسلیم شدن مجبور کند . کرزوس نیز در انتظار بهار و رسیدن قوای متحدین بابلی و مصری خویش بود . ولی چهارده روز پس از محاصره سارد یکی از افراد سپاه پارس به درون شهر راهی پیدا کرد و پوشیده با جمعی از پارسها وارد شهر شد و دروازه ها را بر روی سپاه کوروش باز کرد .

پس از سقوط سارد کرزوس آتشی برافروخت تا خود و کسان

و تمام اقوامی را که در مغرب رود هالیس به سر می بردند به اطاعت آورد .

شهر سارد پایتخت لیدی در زمان او چنان وسیع و زیبا شده بود که از معروفترین شهرهای جهان به شمار میرفت .

تسلط کوروش بر اژدهاک و انقراض دولت ماد کرزوس را اندیشمند ساخت و مصمم شد که تا دولت تازه پارس قوت نگرفته است با آن به جنگد و کوروش را از پیشرفت در ممالک مغرب باز دارد . کرزوس در این قصد به سواره نظام مرتب و جنگاور خویش و سربازان مزدور یونانی و ثروت بی پایان خود دلگرم بود ، ولی چنانکه هردوت نوشته است ، بزرگان لیدی با عقیده او مخالف بودند و از پارسیان بیم داشتند .

کرزوس پیش از آنکه از رود هالیس بگذرد و به تصرفات سابق ماد بتازد با نبونید پادشاه بابل و آمازیس فرعون مصر از در اتحاد درآمد و آن دو نیز به او وعده کمک دادند . ضمناً کسی را با مبالغ گزاف برای اجیر کردن سربازان یونانی روانه کرد ، ولی این مرد گریخت و نزد کوروش رفت و او را از مقاصد کرزوس آگاه ساخت . کوروش چون از خیالات کرزوس اطلاع یافت بر آن شد که پیشدستی کند و پیش از آنکه متحدین کرزوس بدو پیوندند او را از پای در آورد ، پس لشکر عظیمی فراهم کرد و عازم لیدی شد .

لشگر کشی کوروش در این زمان به آسیای صغیر و خارج شدن او از ایران زمانی بود که هنوز دولت او بنیان استواری نداشت و گذشتن با سپاهی بزرگ از معا بر سخت کوههای آذربایجان و ارمنستان یکی از

وقایع عجیب تاریخی است و بسیاری از محققین آن را دلیل کمال شهامت و قوت اراده او می دانند .

کرزوس هم پس از آنکه سپاهش آماده شد از رود هالیس گذشت و وارد کشور ماد گردید ولی پس از جنگ سختی چون در خود یاری پایداری ندید شبانه به طرف سارد عقب نشست و گمان داشت که کوروش به سبب سختی زمستان به سارد حمله نخواهد برد ، خاصه که دولت بابل متحد لیدی نیز ممکن بود از قفا بر سپاهیان کوروش بتازد .

کوروش برخلاف گمان او نخست با نبونید شاه بابل از در دوستی و صلح درآمد و چون از آن جانب آسوده خاطر شد به طرف سارد تاخت . کرزوس که انتظار حمله او را نداشت و قسمتی از سپاه خود را مرخص کرده بود سخت پریشان شد و ناگزیر خود را برای دفاع آماده کرد و سواره نظام جنگ آزموده خود را فرمان داد که در جلگه های شرقی سارد راه را بر سپاه کوروش بگیرند ، ولی سواران او از سپاه پارس شکست یافتند و ناگزیر به قلعه سارد پناهنده شدند . کوروش شهر سارد را محاصره کرد .

کوروش می خواست با بستن راه آذوقه و ایجاد قحطی کرزوس را به تسلیم شدن مجبور کند . کرزوس نیز در انتظار بهار و رسیدن قوای متحدین بابلی و مصری خویش بود . ولی چهارده روز پس از محاصره سارد یکی از افراد سپاه پارس به درون شهر راهی پیدا کرد و پوشیده با جمعی از پارسها وارد شهر شد و دروازه ها را بر روی سپاه کوروش باز کرد .

پس از سقوط سارد کرزوس آتشی بر افروخت تا خود و کسان

خویش را در آتش بسوزاند ، چنانکه پادشاه آشور نیز خود را پس از سقوط نینوا سوراخیده بود ولی کوروش امر به فرونشاندن آتش و رهایی او داد و او را نزد خویش گرامی داشت .

پس از فتح لیدی کوروش متوجه مهاجر نشینهای یونانی آسیای صغیر گردید . در آن زمان یونانیان در اوج ترقی و تمدن می زیستند ، در نتیجه جمعیت آنان رو به فزونی گذاشته بود ناچار در سواحل و جزایر دریای مدیترانه و از جمله در ساحل غربی آسیای صغیر مهاجر- نشینهایی ایجاد کرده بودند . مهاجرین یونانی آسیای صغیر از قوم **ایونی** ^۱ و **اؤلوی** ^۲ و **دری** ^۳ بودند ، اؤلویها در شمال ، ایونیها در مرکز ، و دریها در جنوب مسکن داشتند . مهمترین شهر ایونیها بندر **میله** و بزرگترین شهر اؤلویها بندر **انمیر** بود .

شهرهای یونانی آسیای صغیر بر ضد کوروش اتحادیه‌یی تشکیل دادند و از دولت اسپارت کمک خواستند ، ولی اسپارتهایا به ایشان کمکی نکردند و فقط سفیری نزد کوروش فرستادند و او را بیم دادند که اگر مزاحم مهاجر نشینهای یونانی شود دولت اسپارت با او به جنگ برخواهد خاست ، کوروش به فرستاده ایشان گفت « اگر زنده ماندم کاری می کنم که اسپارتهایا به جای آن که در امور دیگران مداخله کنند ، از کارهای خود سخن گویند » .

پس از آن کوروش عازم پارس شد و چند تن از سرداران خود

۱ - Les Ioniens

۲ - Les Eoliens

۳ - Les Doriens

را مأمور تسخیر این مهاجر نشینها کرد و ایشان تا سال ۵۴۵ ق.م. این کار را به انجام رسانیدند . کوروش به هر شهر حاکمی پارسی روانه کرد تا اتحاد آنها با یکدیگر میسر نگردد .

فتوحات مشرق - از سال ۵۴۶ تا ۵۲۹ ق.م. کوروش به تصرف نواحی شرق ایران مشغول بوده است . از کیفیت جنگهای او در این مدت اطلاع صحیحی در دست نیست ، همین قدر معلوم است که با اقوام مختلفی میان دریای خزر و رود سند می جنگیده و در نتیجه نواحی **پارت** (خراسان) و **هرات** و **خوارزم** و **باختر** و **سغد** (قسمتهای مشرق و جنوب افغانستان کنونی) و **زرننگ** (سیستان) را به تصرف آورده و از شمال شرقی تا حدود رود سیحون پیشرفته و در کنار آن رود قلعه‌یی ساخته است .

این قلعه تا زمان اسکندر هم باقی بوده و شهر کوروش نام داشته و به امر اسکندر ویران شده است .

فتح بابل - چنانکه پیش از این اشاره کردیم پس از مرگ بخت‌النصر پادشاهی بابل به کاهنی **نبونید** نام رسید . پیش از نبونید به سبب این که بخت‌النصر پادشاهی مقتدر و باتدبیر و اراده بود گمان نمی رفت که از طرف شمال و مشرق یعنی از جانب ایران به بابل حمله‌ای شود .

معهدنا بخت‌النصر از راه احتیاط در شمال و جنوب بابل میان دو رود دجله و فرات سدّ بزرگی بنا کرد . سدّ شمال هنگام خطر تمام جلگه مجاور بابل را به دریاچه‌یی مبدل می ساخت و نظیر آن

نیز در جنوب بابل بنا شده بود. بابل نیز شهری بسیار محکم بود. پس از آنکه پادشاهی بابل به نبونید رسید اوضاع صورت دیگر گرفت، زیرا نبونید مردی بیسکفایت و بازیچه دست کاهنان بود.

کوروش چون از کار کشورهای شرقی فارغ شد در بهار سال ۵۳۹ پیش از میلاد قصد تسخیر بابل کرد و از رود دجله گذشت و وارد بین‌النهرین شد.

چنانکه از اسناد بابلی بر می آید کوروش برای اینکه از سد بخت‌النصر به آسانی بگذرد فرمان داد تا مسیر رودهای دجله و دیاله را تغییر دادند و از مجرای دجله از سد مزبور گذشت. سپس نبونید و سپاه او را در هم شکست و وارد شهر بابل شد. نبونید ناچار تسلیم گشت (۵۳۹ ق. م.).

سپاهیان پارس به فرمان کوروش در بابل از قتل و غارت خودداری کردند و معابد را محترم داشتند. کوروش برای آرامش، یکی از سرداران خود را با اختیارات بسیار به حکومت بابل گماشت و دستور داد که بامردم به مهربانی رفتار کند.

کوروش پس از تسخیر بابل اسرای یهود را که بخت‌النصر از فلسطین به آن شهر آورده بود آزاد کرد و اجازه داد که به فلسطین باز گردند و فرمانی صادر کرد تا معبد اورشلیم را که بخت‌النصر ویران کرده بود از خزانه پارس بسازند. به فرمان کوروش ۴۲۰۰۰ تن از اسرای یهود راه فلسطین پیش گرفتند و به کار ساختن معبد پرداختند. بعد از تصرف بابل تمام مستملکات آن دولت نیز به تصرف ایران

در آمد و حدود ممالک کوروش از مغرب به مصر و دریای مدیترانه رسید. کوروش چند ماه پس از تسخیر بابل پسر خود کمبوجیه را به پادشاهی آنجا منصوب کرد.

مرگ کوروش - درباره سالهای آخر زندگی کوروش و مرگ او روایات مختلف است. هرودت می نویسد کوروش می خواست ممالک اقوام ماساژت را که میان دریای خزر و دریایچه اورال مسکن داشتند، بگیرد. نخست ملکه آن قوم را به زنی خواست ولی آن زن درخواست او را با تحقیر و توهین رد کرد. کوروش به کشور او حمله برد و در جنگ کشته شد (۵۲۹ ق. م.).

چنانکه از تاریخ بر می آید در فصول بعد نیز خواهیم گفت جسد کوروش را ایرانیان به پارس بردند و در محلی که امروزه به مقبره مادر سلیمان معروف است دفن کردند.

کوروش یکی از بزرگترین مردان تاریخ بشر است. همه مورخین نام او را با احترام و ستایش برده اند. این پادشاه در سیاست و شجاعت و قوت عزم و اراده و کشورداری بی نظیر بود و به نیروی همین صفات از امیری پارس به شاهنشاهی بزرگ ایران رسید و سه دولت بزرگ عصر خویش یعنی دولتهای ماد و لیدی و بابل را زیر فرمان آورد. رفتار او باملل مغلوب نیز کمتر در عالم نظیر داشته است. با عقاید دینی ملل کاری نداشت و به مقدمات ملی دیگران به دیده احترام می نگریست. معابد ملل مغلوب را می ساخت و شهرهایی را که به دست جنگجویان پیش ویران شده بود دوباره آباد می کرد. چنانکه معابد رب‌النوعهای

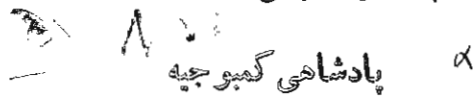
پهروی از فتوحات پدر عازم تسخیر مصر شد .

فرعون مصر **آماریس** که مردی با کفایت بود چون از قصد شاهنشاه ایران آگاه شد از پی دفاع برخاست و به گمان اینکه کمبوجیه با در دست داشتن نیروی دریائی فنیقیها و یونانیان آسیای صغیر از راه دریا برمصر خواهد تاخت از پادشاهان و فرمانروایان جزایر یونانی که دست نشاندۀ ایران نبودند، یاری خواست و سپاهی نیز از مزدوران یونانی و دیگران اجیر کرد ، ولی کمبوجیه برخلاف گمان او از راه دریا حمله نبرد ، چه در همین زمان ، یکی از سرداران یونانی ، که از احوال مصر به خوبی آگاه بود از مصر به ایران گریخت و کمبوجیه را بر آن داشت که از شمال دریای احمر یعنی از راه شبه جزیره **سینا** به مصر رود . چون در این راه به سبب کمیابی آب عبور سپاهیان پارس دشوار بود ، کمبوجیه با رؤسای طوایف عرب قراردادی بست تا چندین هزار شتر با مشکهای پر آب در آن راه آماده کنند ، اتفاقاً در همین اوان **آماریس** ، که پادشاهی کاردان و با کفایت بود ، در گذشت و پسرش **پسامتیک سوم** جانشین او شد که در لیاقت و تدبیر به پایۀ پدر نمی رسید .

در نزدیکی رود نیل جنگ سختی میان دوسپاه در گرفت . عاقبت سپاه مصر در هم شکست و **پسامتیک** با آنکه به شهر **ممفیس** گریخت اسیر شد . کمبوجیه در آغاز امر با او به مهربانی رفتار کرد . ولی چون معلوم شد که به تحریکاتی مشغول است او را کشت یا به قول دیگر به شوش فرستاد .

کمبوجیه برای جلب خاطر مصریان سیاست پدر را پیش گرفت یعنی لباس مصری پوشید و آداب دینی مردم را محترم داشت و چون

بابل را تجدید کرد و شهر صید را که یکی از مراکز فنیقیها بود و با بیداد گریهای بخت النصر از رونق افتاده بود رونق تازه داد و برای بنی اسرائیل در بیت المقدس معبدی تازه بنا کرد . شرح بزرگواریها و داد گریهای او در این مختصر نمی گنجد ، خلاصه آنکه وی پایه های تخت شاهنشاهی ایران را بر اساس عدل و داد استوار ساخت و بنایی که بر اساس داد بنیان نهاده شود ویرانی ندارد .



پادشاهی کمبوجیه

پس از مرگ کوروش بنا بر وصیت او پسر بزرگش **کمبوجیه** به جای وی نشست .

کوروش گذشته از کمبوجیه پسر کوچکتری داشت که در زندگانی پدر حکمران پارت (خراسان) و گرگان و باختر و خوارزم بود . نام این پسر را داریوش در کتیبه خود **بردیا** ، ولی مورخان یونانی **اسمردیس** نوشته اند .

کمبوجیه چون به پادشاهی رسید برخی از حکام ایالات ایران از اطاعت او سرپیچیدند و او قریب چهار سال به فرو نشانیدن این انقلابات مشغول بود .

پس از آن در صدد لشکر کشی به مصر بر آمد ولی پیش از حرکت برادر کوچک خود، **بردیا** را نهانی هلاک کرد زیرا مردم ایران او را پیش از کمبوجیه دوست می داشتند و او می ترسید که دور شدنش از ایران مایه رونق کار برادر گردد و پادشاهی از دستش بدر رود .

تسخیر مصر - کمبوجیه در سال ۵۲۶ پیش از میلاد به خیال

به شهر سائیس رفت به معبد تَت الههٔ بزرگ مصری داخل شد و تمام آداب دینی مصری را در آنجا انجام داد.

پس از آن کمبوجیه خواست کشورهای اطراف مصر، و از آن جمله حبشه را تسخیر کند، و برای این مقصود به چندین لشکر کشی دست زد اما در هیچ کدام کامیاب نشد.

مرگ کمبوجیه - کمبوجیه از کودکی مصروع بود. ناکامی او در لشکر کشی به اطراف مصر نیز مایهٔ شدت مرض او گردید و حال وی به جنون نزدیک شد و به تحریکات ناپسندی پرداخت که از بزرگی نام او در تاریخ کاسته است

هنگامی که از حبشه به ممفیس باز گشت مصریان چون **گاو آپیس** تازه‌یی یافته بودند جشنی بر پای کرده به شادی و سرور مشغول بودند. کمبوجیه به گمان اینکه از ناکامیهای او شادی می کنند در خشم شد و جمعی از بزرگان و کاهنان شهر را هلاک کرد و امر داد تا گاو مقدس را نزد وی بردند و با شمشیر ضربتی بر ران آن حیوان زد که از زخم آن بمرد.

کمبوجیه چون از مصر بیرون آمد و عازم ایران شد در شام خبر یافت که مغی از مردم ماد خود را **بردیا** پسر کوروش خوانده و بر تخت نشسته است، پس از شدت نومیدی خود را زخمی زد و در گذشت: (۵۲۳، پیش از میلاد).

گئوماتای غاصب - چنان که سابقاً اشاره کردیم کمبوجیه زمانی که می خواست از ایران به مصر رود برادر خود بردیا را کشت، چنانکه

هیچ کس از این راز آگاه نشد.

چون سفر کمبوجیه در مصر به طول انجامید، مغی به نام **گئوماتا** که به بردیا برادر شاه شباهت بسیار داشت به کمک برادر خود، که نگاهبان قصر شاهی بود، بر تخت سلطنت نشست و به عنوان اینکه برادرشاهنشاه است مردم را به اطاعت خویش خواند. مردم ایران نیز او را برادر شاه پنداشتند و سر به اطاعتش نهادند و گئوماتا مدت هفت ماه در ایران پادشاهی کرد.

در این مدت برای اینکه مردم او را نشناسند هیچگاه از قصر شاهی بیرون نمی آمد و بزرگان پارس که داریوش از آن جمله بود، به قصر شاهی رفتند و او را با برادرش کشتند و داریوش را که از طرف پدر با کوروش بزرگ بستگی داشت پادشاه کردند.

α پادشاهی داریوش بزرگ

داریوش در آغاز پادشاهی خود با مشکلات سخت روبرو شد ولی بر تمام آنها فائق آمد. در اواخر پادشاهی کمبوجیه به سبب غیبت طولانی او از ایران و خروج گئوماتای مغ، بنیان روابط حکومت مرکزی با سایر کشورهای تابع ایران سست شده بود در نتیجه در آغاز پادشاهی داریوش غالب کشورهای مزبور سر به شورش برداشتند ولی او در اندک مدتی بر تمام مخالفان غلبه کرد و ایشان را از میان برداشت. تصویر نه تن از سران شورشیان که دستگیر و مقتول شده اند با اسم هر یک در کتیبهٔ بیستون دیده می شود.

پس از آن چون شنید که مصر نیز آرام نیست در سال ۵۱۷ ق.م.

به سرزمین فراعنه رفت و به جلب قلوب کاهنان مصر، که در آن کشور نفوذ بسیار داشتند پرداخت، برای اینکه بدرفتاریهای کمبوجیه را نسبت به گاو مقدس جبران کند، درسو گواریهای مصریان هنگام مرگ گاو آپیس شرکت کرد و فرمان داد تا گاو آپیس تازه ای باعلامات مخصوص آن پیدا کنند. همچنین برای آمون رب النوع مصری معبدی ساخت و چون به معابد مصر داخل شد نسبت به ارباب انواع مصری احترام بسیار نمود و کاهن بزرگ سائیس را به مرمت معابد فرمان داد و قسمتی از راههای تجارتی مصر را نیز تعمیر کرد.

داریوش برای اینکه دریای مدیترانه را از راه نیل به دریای احمر اتصال دهد فرمان داد تا میان رود نیل و دریای احمر ترعه ای ساختند. امروز کتیبه یی از او در این خصوص نزدیک ترعه سوئز به دست آمده که به چهار زبان پارسی قدیم، الهی، آشوری و مصری است. مضمون آنچه به زبان سه گانه اول و به خطوط میخی در کتیبه نوشته شده از این قرار است:

داریوش گوید:

اهورمزدا خدای بزرگ، آسمان و زمین و بشر را آفریده و خوشی را به بشر عنایت فرموده و داریوش را شاه کرده و او را به شاهی کشوری رسانیده که بزرگ است و اسبان و مردان خوب دارد.

داریوش شاه گوید:

«منم داریوش. شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای که دارای همه نژادها است، شاه این زمین پهناور تا سرزمینهای بسیار دور، پسر ویشناسب هخامنشی.

داریوش شاه گوید:

«من پارسی ام، از پارس مصر را گرفتم و فرمان دادم تا این ترعه را بکنند. از رود نیل که در مصر جاری است تادریائی که از پارس بدان دریای احمر روند. این ترعه کنده شد چنانکه فرمان دادم و کشتیها روانه شدند، چنانکه اراده من بود.»

لشکرکشی به سرزمین سکاها - در سال ۵۱۵ ق. م. داریوش به سرزمین سکاها لشکر کشید. این قوم در جنوب روسیه کنونی یعنی در شمال دریای سیاه و جبال قفقاز سکنی داشتند و مسکن برخی از قبایل ایشان تا آسیای وسطی و حدود ترکستان شرقی نیز امتداد می یافت. سکاها که آبادی و شهر نداشتند، از پیش داریوش عقب نشستند و آن پادشاه ایشان را دنبال کرد. ولی چون دانست که از این کار نتیجه ای نمی تواند گرفت، و کمی آذوقه نیز سپاهش را تهدید می نمود، از تعقیب آن قوم چشم پوشید و باز گشت، سپس هشتاد هزار سپاهی را به سرداری بغابیش در اروپا مأمور گرفتن تراکیه و مقدونیه نمود. این سردار آن دو کشور را تا دریای آدریاتیک با قسمتی از دریای اژه به تصرف درآورد.

در ۵۱۲ ق. م. داریوش متوجه هندوستان شد و نواحی پنجاب و سند را هم گرفت.

؟ **لشکرکشی بیونان** - یکی از وقایع مهم پادشاهی داریوش لشکرکشی او به یونان است. در زمان داریوش مهاجر نشینهای یونانی در آسیای صغیر و نواحی تراکیه و مقدونیه (در اروپا) در حمایت و تبعیت ایران بودند، در سایر قسمتهای شبه جزیره یونان نیز شهرها و دولتتهای مستقل و کوچکی وجود داشت. از میان این گونه دولتها

دو دولت آتن و اسپارت از دیگران معروفتر بود. دولت آتن با حکومت ملی و اسپارت با حکومت اشرافی اداره می شد. در سال ۵۰۰ ق.م. در برخی از شهرهای یونانی آسیای صغیر به تحریک آریستاغراس^۱ حاکم بندر مهله شورشهایی پدید آمد. شورشیان برای اینکه بتوانند در برابر ایرانیان مقاومت کنند: از شهرهای اسپارت و آتن نیز یاری خواستند. مردم اسپارت به آنان کمکی نکردند ولی آتن بیست کشتی با جمعی سرباز به یاری ایشان فرستاد.

پس به شهر سارد پایتخت لیدی حمله کردند و چون در آنجا سپاه قاپلی ابودان شهر را گرفتند و آتش زدند.

پس از آن سپاه ایران از هرسو بر شورشیان تاخت و در نزدیکی مهله ایشان را در هم شکست و آن شهر را به تصرف در آورد. سربازان آتن به شهر خود باز گشتند. ۴۹۶ (ق.م)

داریوش از همدستی مردمان یونان با شورشیان یونانی آسیای صغیر در خشم شد و مصمم گشت که ایشان را گوشمال دهد. پس داماد خود مردونیه^۲ را با اختیارات تام و سپاه فراوان به آسیای صغیر فرستاد و او را مأمور کرد که تراکیه و مقدونیه را که از دست ایران بدر رفته بود دوباره به تصرف آورد. مردونیه تراکیه و قسمتی از مقدونیه را گرفت ولی در همان حال در دریا به سیصد کشتی از سفاین ایران به سبب ظهور طوفان شدید آسیب رسید.

پس از آن چون هنوز مردم آتن و برخی از شهرهای دیگر یونان دست از تحریکات خود در مستعمرات یونانی آسیای صغیر برنداشته بودند داریوش رسولانی به یونان روانه کرد و یونانیان را به اطاعت

خواند. قسمت بزرگی از شهرهای یونانی قبول اطاعت کردند. ولی مردم آتن و اسپارت سفرای داریوش را کشتند و این عمل مایه ظهور جنگ تازه ای شد (۴۹۰ ق.م.).

این بار داریوش دوتن از سرداران بزرگ ایران را مأمور کرد که به یونان تازند و مخصوصاً شهر آتن را که در شورش یونانیان آسیای صغیر بیشتر دست داشت، تسخیر کنند و مردم آن شهر را به آسیا فرستند سپاه ایران با ۶۰۰ کشتی عازم اروپا شد و به شبه جزیره آتیکا^۱ که شهر آتن در آنجا ساخته شده است، حمله برد. مردم آتن در آغاز امر از جنگ با سپاه ایران بیم داشتند، ولی یکی از بزرگان شهر موسوم به میلتیادس^۲ مردم را به جنگ برانگیخت و در دشت ماراتون^۳، در شمال شرقی شبه جزیره آتیکا، جنگی میان طرفین روی داد.

در این جنگ سپاه ایران کامیاب نشد زیرا یونانیان چون می دانستند که سپاهیان ایرانی در تیراندازی مهارت تام دارند، ولی در شمشیر بازی به پایه ایشان نمی رسند، جنگ تن به تن را به صلاح خویش دانستند و بی پروا به سپاه ایران تاختند، با این همه ایرانیان قلب سپاه یونان را درهم شکستند ولی در جناحین شکست یافتند و ناگزیر به آسیا باز گشتند.

داریوش در سال (۴۸۶ ق.م.) در گذشت و مرگ به او فرصت آن نداد که شکست ماراتن را جبران کند.

تشکیلات داریوش - داریوش گذشته از آن که دولت هخامنشی

را از خطر زوال رها نید از لحاظ تشکیلات کشوری و لشکری نیز کاردانی و فکر بلند خویش را ظاهر ساخت . این پادشاه کشور پهناور ایران را چنانکه خود در کتیبه نقش دستم نوشته است ، به سی ایالات تقسیم کرد و برای هر ایالت حاکمی معین نمود که او را **خشتر پاون** یا شهر بان می گفتند . این عنوان همان است که یونانیان **ساتراب** نوشته اند .

۲ گذشته از شهر بان دو مأمور دیگر نیز از مراکز به هر ولایت فرستاده می شد که یکی ریاست سپاه محلی را داشت و دیگری در امور کشوری دستیار شهر بان بود . در حقیقت این دو مأمور مراقب رفتار و کردار شهر بان بودند .

۳ به علاوه همه سال بازرسانی برای رسیدگی به اعمال مأمورین از مرکز با دسته ای سپاه به ولایات می رفتند که ایشان را چشم و گوش شاه می خواندند .

۴ داریوش به ساختن راهها و پیوستن نواحی مختلف کشور به یکدیگر نیز دلبستگی و توجه مخصوص داشت .

درازترین راهی که در زمان شاهنشاهی او ساخته شد به گفته هرودت **راه شاهی** بود که از بندر یونانی افسوس در آسیای صغیر آغاز می شد و از آنجا تا فرات امتداد می یافت و از راه ارمنستان و وادی دجله و دیاله به شوش می رسید . طول این راه قریب ۴۵۰ فرسنگ بوده و چنانکه هرودت نوشته است در هر چهار فرسنگ محلی برای آسایش مسافرین ، وعده ای سپاهی برای حفظ امنیت راهها ، و چایخانه هایی برای تبدیل اسب وجود داشته است ، و این راه دراز را با وسایل آن زمان کاروانها در ۱۱۱ روز ، و مسافرین در ۹۰ روز می پیموده اند .

راه دیگر ، راهی بود که کشورهای شرقی ایران را به متصرفات غربی متصل می ساخت و این راه پیش از آنکه تنگه بین نیل و دریای احمر کنده شود از طریق وادی دجله و فرات به سوریه امتداد می یافت و از آن جا از راه دریا و یا از راه فلسطین و شبه جزیره سینا به وادی نیل می رسید . ولی پس از آنکه به امر داریوش رود نیل را به بحرا حمر پیوستند کشتیها از مدیترانه و ترعه نیل مستقیماً به دریای عمان و خلیج فارس می رفتند .

۵ هرودت تأسیس چایخانه را نیز از جمله تأسیسات داریوش می شمارد و می نویسد که هیچ کس نمی تواند مانند چایراههای ایرانی به سرعت حرکت کند . زیرا که ایشان از **دردنا** هم سریعتر می روند .

۶ از جمله کارهای مهم داریوش یکی هم تأسیس **سپاه جاویدان** است ، این سپاه مرکب از ده هزار مرد جنگ آزموده بود و آن را بدان سبب جاویدان می گفتند که هیچ گاه از عده نفراتش کاسته نمی شد و اگر کسی از افراد آن می مرد یا کشته می شد بیدرنگ دیگری را به جای وی می گماشتند . سپاه جاویدان پیوسته حاضر به جنگ بود و به محض صدور فرمان به محل مأموریت حرکت می کرد .

۷ داریوش مالیات کشور را نیز مرتب کرد . پیش از او گرفتن مالیات ترتیبی نداشت و هر چه می خواستند می گرفتند . داریوش برای هر ایالتی با مطالعه ، دروضع اقتصادی و فلاحی آن ، مالیات نقدی و جنسی خاصی معین کرد ، دیگر از کارهای معروف داریوش ترویج و تسهیل امر بازرگانی و ضرب سکه طلاست . سکه طلای داریوش را **دریک** می گفته اند .

۱۳۵۶/۸/۲۹

پس از مرگ داریوش پسرش خشیارشا ، که از زمان پدر به -
 ولیعهدی انتخاب شده بود ، پادشاه شد خشیارشا در آغاز سلطنت شورشهایی
 را که در مصر و بابل بر خاسته بود فرو نشانید و برای تلافی کردن شکست
 ماراتن در صدد لشکر کشی به یونان بر آمد و با سیصد هزار سپاه به جانب
 یونان حرکت کرد . در تنگه هلمس پونت (داردانل کنونی) به فرمان
 شاهنشاه با قایق پلی ساخته شد و سپاه ایران از روی آن پل قدم به خاک
 اروپا نهاد .

جنگ ترموپولس - خشیارشا ولایات شمالی یونان را به آسانی
 گرفت و شهرهایی را که در بین راه بودند مطیع ساخت . مردم آتن
 در آغاز امر حاضر به جنگ و دفاع نبودند لیکن یکی از بزرگان آتن که
 تمیستوکلس^۱ نام داشت ایشان را به جنگ تشویق کرد . به تحریک
 او مردم آتن از اسپارت و سایر شهرهای یونان کمک خواستند و برای
 جلوگیری از سپاه ایران ~~سرباز~~ سرباز به سرداری لئونیداس^۲ پادشاه
 اسپارت به تنگه ترموپولیس^۳ (ترموپیل) فرستادند .

تنگه ترموپولس در شمال غربی آتن میان یک رشته کوه و ساحل
 دریا واقع شده ، عرض آن در برخی قسمتها فقط به اندازه ای بود که
 یک ارا به می توانست عبور کند . در این تنگه میان سپاه ایران و یونان
 جنگ در گرفت ، ولی با آنکه سربازان ایرانی شجاعت بسیار نشان

۱ - Themistucles .

۲ - Léonidas .

۳ - Thermopolea .

دادند ، به سبب پایداری اسپارتیها کاری از پیش نبردند . عاقبت يك
 نفر یونانی خائن دسته ای از سپاهیان ایران را از راه کوهستان
 نامعلومی به پشت سپاه دشمن هدایت کرد . یونانیان چون خود را در
 خطر محاصره دیدند پراکنده شدند . فقط لئونیداس و سیصد نفر سرباز
 اسپارتی پایداری کردند و همگی در جنگ کشته شدند و افتخاری بزرگ
 و فراموش نشدنی برای میهن خود کسب کردند .

تصرف آتن - همان وقت که سپاه ایران در تنگه ترموپولس
 با دشمن می جنگید ، در ساحل یونان نیز میان کشتیهای ایرانی و
 یونانی جنگ شدیدی روی داد . با آنکه ۲۰۰ کشتی ایران هم در
 دریا ناچیز شد . ایرانیان غالب شدند و کشتیهای یونانی به طرف خلیج
 سالامیس گریختند .

پس از فتح ترموپولس خشیارشا به جانب آتن حرکت کرد و
 به آسانی آن شهر را گرفت .
 ایرانیان ازک آتن را به انتقام شهر سارد آتش زدند و معبد آن
 را غارت کردند .

مردم آتن نیز بیشتر به جزیره سالامیس (در جنوب شبه جزیره
 آتیکا) گریختند .

جنگ سالامیس - چون شهر آتن به دست سپاه ایران افتاد
 کشتیهای ایرانی هم که در جنگ دریایی فاتح شده بودند از دنبال
 دشمن به خلیج سالامیس رفتند . یونانیان نخست از بیم جان در صدد فرار
 بر آمدند ولی تمیستوکلس چون خلیج سالامیس را برای جنگ دریایی
 مناسب می دانست ، حيله ای اندیشید و یکی از غلامان خود را به طرف

کشتیهای ایران فرستاد و پیغام داد که « یونانیان می خواهند بگریزند و موقع برای حمله مناسب است . » سرداران ایرانی پیغام او را باور کردند و برای اینکه از فرار دشمن جلوگیری کنند فرمان حمله دادند . جنگ سختی میان طرفین در سالامیس در گرفت . در این جنگ نیروی دریایی ایران به چند علت کاری از پیش نبرد و بسیاری از کشتیها درهم شکست و نابود شد : اولاً چون خلیج سالامیس کوچک است تمام کشتیهای ایران نتوانستند در جنگ شرکت کنند . ثانیاً چون کشتیهای ایرانی بزرگ بود به سبب تنگی خلیج به یکدیگر برمی خورد و می شکست . ثالثاً جمعی از یونانیان آسیای صغیر که در خدمت ایران بودند خیانت کردند .

پس از نبرد سالامیس (۴۸۰ م.) خشیارشا به آسیا بازگشت ولی مردونیّه را با سپاه بزرگی مأمور کرد که برای ادامه و اتمام جنگ در یونان بماند .

نبرد پلاته - پس از بازگشت خشیارشا مردونیّه نخست با یونانیان از در مسالمت درآمد و پیغام داد که اگر با شاهنشاه متحد شوند ایشان را در امور داخلی خود آزاد خواهد گذاشت و آنچه از آتن ویران شده است تعمیر خواهد کرد ولی یونانیان شرایط او را نپذیرفتند . مردونیّه ناگزیر بار دیگر بر آتن حمله برد و آن شهر را دوباره گرفت و ویران کرد و مردم آتن باز به جزیره سالامیس گریختند . مردونیّه چون اطراف آتن را برای جنگ مناسب نمی دید به طرف شهر تبس^۱ که مردم آن با ایران متحد بودند رفت **پوزانیاس**

پادشاه اسپارت هم که از متحدین یونانی صد و ده هزار سپاه گرد آورده بود در محل پلاته^۱ (در جنوب شهر تبس) با او روبه رو شد و جنگ سختی در این محل در گرفت .

در جنگ پلاته نخست سواره نظام ایران غلبه کرد و یونانیان را عقب نشانند ، ولی چون مردونیّه در ضمن جنگ کشته شد ، ایرانیان کامیاب نشدند .

نتیجه جنگهای ایران و یونان - بسیاری از مورخان بیگانه نوشته اند که لشکر کشی خشیارشا به یونان به شکست ایران خاتمه یافته است ، ولی این مسئله مسلم نیست ، چه اولاً آنچه ما درباره این لشکر کشی می دانیم مطالبی است که مورخان یونانی مانند هرودت و امثال او ، یعنی دشمنان ایران نوشته اند و از منابع ایرانی چیزی در دست نیست که حقایق امر را درست آشکار سازد . ثانیاً باید دید که مقصود خشیارشا از لشکر کشی به یونان چه بوده است و آیا به مقصود خود رسیده است یا نه . چنان که همه مورخان قدیم نوشته اند مقصود خشیارشا از این لشکر کشی تنبیه مردم آتن بود که در زمان داریوش به شورشیان شهرهای یونانی آسیای صغیر یاری کرده بودند . و نیز جبران شکست ماراتن بود و به تمام این مقاصد هم نایل شد ، چه اولاً با سپاهی عظیم وارد خاک دشمن گردید و قسمت بزرگی از آن را به تصرف در آورد و با فتح ترموپولیس شکست ماراتن را جبران کرد و شهر آتن را نیز تسخیر نمود .

پس نمی توان گفت که خشیارشا در این لشکر کشی شکست یافته

یونانی آسیای صغیر آزادی و استقلال داخلی داد . ۴ - مقرر شد که کشتیهای ایران در دریای اژه از حد معینی پیش نروند .

اردشیر در سال ۴۲۴ پیش از میلاد درگذشت . در زمان اوتمیستو کلس سردار معروف جنگهای ایران و یونان که از آتن تبعید شده بود به دربار ایران پناه برد . اردشیر نیز او را بخشید و حکومت چند شهر از آسیای صغیر را بدو سپرد و او تا پایان عمر در پناه شاهنشاهی ایران به سر می برد .

پادشاهی داریوش دوم

پس از مرگ اردشیر پسرش **خشیارشا** دوم پادشاه شد ولی ۴۵ روز بیشتر سلطنت نکرد و به دست برادر خود **سغدیان** کشته شد سغدیان هم پس از شش ماه پادشاهی به دست **داریوش** برادر دیگر به قتل رسید .

در زمان داریوش دوم **آتن** و **اسپارت** به سختی با یکدیگر در جنگ بودند و این جنگها به جنگهای **پلوپونزوس** معروف است . داریوش برای اینکه جنگهای داخلی یونان به طول انجامد و آتن و اسپارت هر دو ناتوان شوند ، گاه به آتنیها و گاه به اسپارتیها یاری می کرد . سرانجام نیز کمکهای پولی ایران سبب شد که اسپارت بر آتن غلبه کرد ، در سال ۴۰۴ پیش از میلاد اسپارتیها شهر آتن را گرفتند و حصارهای آن را ویران ساختند ، یعنی ۲۶ سال پس از شکست سالامیس باز دولت ایران به دست اسپارتیها از مردم آتن انتقام گرفت .

در زمان داریوش به سبب مداخلات او در جنگهای پلوپونزوس

شهرهای یونانی آسیای صغیر که آزادی داخلی یافته بودند باز مطیع ایران شدند و برخی از جزایر یونانی هم به تصرف ایران درآمد .

داریوش دوم در سال (۴۰۴ ق . م .) بمرد و پسرش اردشیر جانشین وی گردید .

اردشیر دوم

مهمترین وقایع سلطنت اردشیر دوم جنگ او با برادرش کوروش است . کوروش در زمان داریوش دوم حکومت آسیای صغیر را داشت و در صدد بود که برادر خود اردشیر را از ولیعهدی محروم سازد و خود پس از مرگ پدر جانشین او گردد . به همین قصد با دولت اسپارت از در اتحاد درآمد ولی داریوش از مقاصد او آگاه شد و او را به دربار خواست .

پس از مرگ داریوش ، هنگام تاجگذاری اردشیر دوم در پاسارگاد ، کوروش در صدد کشتن شاه برآمد ، ولی اردشیر از قصد او اطلاع یافت و حکم به قتلش داد . هنگام اجرای امر شاه ، مادر او کوروش را در آغوش گرفت و مانع کشتن وی گردید . اردشیر به شفاعت مادر از تقصیر برادر گذشت و باز او را به حکومت آسیای صغیر روانه کرد .

کوروش چون به مقرر حکمروانی خود رسید به کمک سرداران اسپارتی سپاه بزرگی فراهم کرد و جمعی از یونانیان جنگ آزموده را نیز اجیر نمود و در سال ۴۰۱ پیش از میلاد با صد هزار سپاه ایرانی و ۱۳۰۰۰ سرباز یونانی به جنگ برادر شتافت . اردشیر هم از ایران با لشکری که عده آن را چهار صد هزار نوشته اند به جلو گیری از

برادر حرکت کرد . در نزدیک بابل در محل کوناکسا جنگ سختی میان دو حریف در گرفت . در آغاز امر سپاهیان کوروش غلبه کردند ولی ناگام خود او به سبب ^{بخت} ^{تیر} بسیار کشته شد و این واقعه موجب شکست و فرار سپاه ایرانی او گردید بقیه سپاه یونانی او هم که ده هزار تن بودند به سرپرستی کزنفون که از حکما و مورخین بزرگ یونان است از راه کردستان و ارمنستان و دریای سیاه بی آنکه کسی متعرض ایشان گردد ، به یونان باز گشتند و این امر خود یکی از دلایل ضعف دولت هخامنشی در این زمان و مقدمات انقراض آن بوده است .

چون دولت اسپارت به کوروش یاری کرده بود اردشیر دوم علی رغم آن دولت با آتنیا اتحاد کرد و به تقویت آن پرداخت . دولت آتن به کمک ایران در دریا به اسپارتها شکست سختی داد . دولت اسپارت ناچار با اردشیر دوم از در اطاعت درآمد و متعهد شد که در کار شهرهای یونانی آسیای صغیر مداخله نکند و به موجب مصالحه ای که میان طرفین منعقد گردید تمام شهرهای یونانی آسیا و جزیره قبرس به تصرف ایران درآمد .

در زمان اردشیر دوم مردم مصر که از زمان داریوش دوم سر به شورش برداشته بودند مستقل شدند . اردشیر با وجود لشکر کشی بدان سرزمین کاری از پیش نبرد و این استقلال تا زمان جانشین او اردشیر سوم دوام یافت .

اردشیر دوم در سال (۳۶۲ ق . م .) در گذشت .

۱ - Xénophon .
۲ - Cunaxa .
اردشیر دوم

X - اردشیر سوم

پس از مرگ اردشیر دوم پسرش اخس به نام اردشیر سوم جانشین وی گردید . این پادشاه در آغاز سلطنت تمام شاهزادگان و نزدیکان خانواده سلطنتی را هلاک کرد ، و به فرو نشاندن شورشهایی که در او اخیر پادشاهی پدرش در تصرفات ایران پدید آمده بود همت گماشت ، نخست شهر سیدا را که طغیان کرده و با مصریان یانگی متحد شده بود تسخیر کرد سپس بر مصر تاخت و به دستگیری ^{من تور} سردار یونانی که در خدمت ایران بود آن سرزمین را هم که چندی استقلال یافته بود بار دیگر گرفت (۳۴۴ ق . م .)

در همین اوان فیلیپوس پادشاه مقدونیه قدرتی یافته و به فتح شهرهای یونانی پرداخته بود . مردم یونان که از وسعت یافتن مقدونیه اندیشناک شده بودند در صدد اتحاد با ایران برآمدند و به تشویق و تحریک ^{دیمستیس} سخنران معروف یونانی ، در دفع فیلیپوس از دولت ایران کمک خواستند اردشیر سوم هم به حکام نواحی آسیای صغیر فرمان داد که یونانیان را برضد پادشاه مقدونیه یاری کنند ولی در همانجا به دست باگواس خواجه ، که از نزدیکان و سرداران لایق او بود ، مسموم شد و مرگ این پادشاه که لایقترین جانشینان داریوش بزرگ بود هایه پشرفت کلر فیلیپوس و پسر او اسکندر گردید . (۳۳۸ ق . م .)

۱ - Mentor .

۲ - Démosthènes .

* داریوش سوم

با گواس پس از آنکه اردشیر سوم را مسموم کرد پسر او ارشک « آرسس » را بر تخت نشاند و برادران اردشیر را نیز هلاک کرد تا شاه تازه کاملاً مطیع وی گردد. ارشک چون از جنایتهای خواجه آگاه شد در سال سوم پادشاهی خویش در صدد کشتن او برآمد، ولی با گواس پیشدستی کرد و ارشک را نیز به قتل رسانید و یکی از نوادگان داریوش دوم موسوم به کنعان را که بعد از آن به داریوش سوم معروف شد بر تخت نشاند (۳۳۶ ق. م).

داریوش چون به پادشاهی رسید سر از اطاعت با گواس باز زد. خواجه مسموم شد که او را نیز بکشد ولی شاه از قصد وی آگاه شد و او را کشت. در زمان داریوش سوم اسکندر مقدونی به ایران حمله کرد و به شرحی که خواهیم گفت در سه جنگ بزرگ او را شکست داد و سراسر ایران را گرفت. داریوش هم که از پیش او می گریخت در حدود دامغان کشته شد و با کشته شدن او سلطنت هخامنشی نیز به پایان رسید.

تاختن اسکندر به ایران

مقدونیه - مقدونیه کشوری بود در شمال شبه جزیره یونان در مغرب تراکیه، مردم اصلی این کشور از نژاد آریایی و در تمدن از یونان پستتر بودند، ولی کم کم با یونانیان در آمیختند و به اصول تمدن یونانی آشنا شدند. مورخین یونانی اهالی مقدونیه را به شجاعت و جنگجویی ستوده اند ولی باید گفت که اخلاق ایشان به وحشیگری نزدیکتر بوده است، چنانکه در میان آنان کسی که دشمنی را نگشته بود

مرد شمرده نمی شد.

مقدونیه پس از بازگشت داریوش بزرگ از سرزمین سکاها به تصرف ایران در آمد ولی پس از شکست مردونیه در پلاته استقلال یافت. پادشاهی فیلیپوس (فیلیپ) - پس از جنگ پلاته تا زمان جلوس داریوش سوم، هفت پادشاه در مقدونیه سلطنت کردند که آخرین و بزرگترین ایشان فیلیپوس دوم پدر اسکندر است. این پادشاه در سال ۳۵۹ پیش از میلاد به سلطنت رسید و چون جوانی کاردار و جاهطلب بود در صدد برآمد که سپاهی قوی فراهم کند و به نیروی آن سراسر یونان را به تصرف در آورد و یونانیان را بر ضد ایران برانگیزاند و دست تصرف بر آسیا و متصرفان دولت هخامنشی دراز کند. فیلیپ نخست سپاه بزرگی که از حیث انتظام و قدرت و خوبی سلاح در یونان به نظیر بود فراهم کرد و با آن سپاه به انجام سایر مقاصد خود، یعنی تصرف شهرهای شمال مقدونیه و مطیع ساختن دولتهای یونانی پرداخت. ممالک مشرق و مغرب مقدونیه مانند تراکیه و ایلیری به زودی تسخیر شد ولی شهرهای بزرگ یونان و مخصوصاً آتن در برابر او پایداری کردند.

مشوق و محرک آتنها در پایداری و جنگ با فیلیپ دمسترس سخنان بزرگ یونانی بود که از دولت ایران پول می گرفت و مردم یونان را به اتحاد با ایران و مخالفت با فیلیپوس دعوت می کرد. ولی بالاخره فیلیپوس آتنها و متحدین یونانی ایشان را درهم شکست و تمام دولتهای یونانی را به اطاعت خویش در آورد و مردم یونان را مجبور کرد که او را به فرماندهی کل سپاه یونان انتخاب کنند و

به ریاست وی با دولت ایران به جنگ پردازند .

سپس در صدد حمله به آسیای صغیر برآمد ولی در همان اوان کشته شد و پسرش اسکندر به جای او نشست (۳۳۶ ق.م).

اسکندر - اسکندر در بیست سالگی پادشاه شد ، وی جوانی دلیر و باهوش و زورمند و جاهطلب بود ، در زمان پدر مکرر می گفت که : « پدرم چیزی باقی نمی گذارد که من فتح کنم » .

فیلیپ تربیت روحی و معنوی او را به ارسطو فیلسوف بزرگ یونان واگذار کرد ، اسکندر در خدمت او تربیت یافت و به فلسفه و علوم طبیعی آشنا شد .

اسکندر در آغاز پادشاهی با جنگهای داخلی و شورش مردم تبس (تب) و آتن و بسیاری دیگر از شهرهای یونان مصادف شد و مخصوصاً دستنبرد در تحریک یونانیان برضد او کوشش بسیار می کرد ، ولی اسکندر بالاخره بر مخالفان غلبه کرد و شهرهایی را که بر او شوریده بودند به اطاعت آورد .

پس از آن چون از جانب یونان آسوده خاطر شد باسی هزار پیاده و ۴۵۰۰ سواره و ۱۶۰ کشتی جنگی عازم فتح ایران گردید و از تنگه هلس پنت (داردanel) قدم به آسیا نهاد (۳۳۴ ق.م).

جنگ گرانیکوس - گرانیکوس رودخانه کوچکی است که در مغرب آسیای صغیر به دریای مرمره می رود . نخستین جنگ اسکندر با سپاه ایران در کنار این رودخانه روی داده سپاه ایران در این جنگ از سواره و پیاده ظاهراً در حدود چهل هزار بوده است . در جنگ گرانیکوس نزدیک بود که اسکندر کشته شود . زیرا

یکی از سرداران سپاه ایران به نام سپهرداد که داهاد داریوش بود زوینینی برشانه راست اسکندر زد و او را مجروح کرد ، ولی به دست او کشته شد . برادر سپهرداد هم که به یاری وی آمده بود با شمشیر ضربتی سخت بر کلاه خود اسکندر زد چنانکه آن را به دو نیم کرد و می خواست ضربتی دیگر زند که یکی از سرداران مقدونی شمشیری بردست او زد و اسکندر را از مرگ نجات داد .

جنگ گرانیکوس به سبب کشته شدن بسیاری از سرداران بزرگ ایران به فتح اسکندر خاتمه یافت .

اسکندر پس از این فتح شهر سارد پایتخت لیدی را نیز گرفت و بر قسمت بزرگی از آسیای صغیر دست یافت .

در این اوان مهمن سردار یونانی داریوش که مردی کاردان و دلیر بود در صدد برآمد که از راه دریا بر مقدونیه حمله برد و یونانیان را برضد اسکندر بشوراند و بدین طریق او را از آسیا به اروپا بازگرداند . پس با سبب کشتی به تسخیر جزایر رازه پرداخت و بسیاری از آن جزایر را به تصرف آورد . مردم آتن و اسپارت نیز با مقاصد او همراه بودند ولی از خوشبختی اسکندر این سردار با کفایت ناگهان در گذشت و پس از مرگ او اسکندر با خیالی آسوده راه ایران را در پیش گرفت .

جنگ ایسوس - چون خبر شکست گرانیکوس و پیشرفت اسکندر به داریوش رسید از هر سوی ایران سپاهی گرد آورد و با لشکری که عدد آن را از ۳۲۳ تا ۶۰۰ هزار نوشته اند عازم جلو گیری دشمن گردید .

داریوش و اسکندر در نزدیکی شهر ایسوس با یکدیگر روبه رو شدند. ایسوس شهری بود در کنار خلیج اسکندرون ، و در همسایگی این شهر دشتی وجود داشت که جنگ در آن جا روی داد ، این دشت از جانب شمال به تپه‌هایی محدود بود و از طرف جنوب به دریا منتهی می شد ، عرض آن را در حدود دو هزار و پانصد متر نوشته‌اند و البته جنگ ، در چنین میدان تنگی برای سپاه داریوش آسان نبود .

در جنگ ایسوس نخست سپاهیان ایران راه سپاه اسکندر را از پشت بستند و بیم آن بود که سپاه مقدونی محاصره شود و نابود گردد ، ولی اسکندر از این امر نهراسید و به جنگ پرداخت ، در این جنگ بسیاری از سپاهیان دو طرف کشته شدند ، سر انجام اسکندر خود به جانب گردونه داریوش حمله برد . سرداران داریوش برای حفظ جان او کوشش بسیار کردند و بسیاری از سران سپاه دشمن را به خاک افکندند و خود اسکندر را نیز مجروح ساختند ولی چون اسبان گردونه داریوش به سبب زخمهای زیادی که برداشته بودند رم کردند داریوش هراسان شد و بر گردونه دیگر نشست و چون دسته‌ای از سپاهش گریختند او نیز از معرکه جان به در برد .

پس از فرار داریوش شکست در ایرانیان افتاد . سپاهیان اسکندر اردوی ایران را غارت کردند و از آن جمله مادر و زن و پسر و دختر داریوش نیز به دست اسکندر افتادند .

اسیر شدن زن و فرزندان ، داریوش را بر آن داشت که از اسکندر درخواست صلح کند ولی اسکندر به صلح راضی نشد و چون در همین

اوان سوریه را نیز به سبب خیانت حکمران آنجا به آسانی گرفته بود به عزم تسخیر فنیقیه حرکت کرد . مردم شهر صیدا اطاعت اسکندر را پذیرفتند ولی مردم شهر صور پاینداری کردند و بسیاری از سپاهیان مقدونی را معدوم نمودند اما اسکندر آن شهر را پس از هفت ماه محاصره گرفت و قتل عام کرد .

پس از آن عازم مصر شد . مصریان چون خبر فتوحات او را شنیده بودند از در اطاعت درآمدند ، وی به آسانی بر سراسر مصر دست یافت و فرمان داد در کنار دریای مدیترانه به نام او بندری ساختند که همان بندر اسکندریه است ، سپس به عزم تعاقب داریوش و تسخیر ایران از مصر به سوریه بازگشت و به سرعت از فرات و دجله گذشت و در محل "گوگمل نزدیک موصل امروزی با سپاه داریوش روبه رو گردید .

در گوگمل چون عده سپاه ایران بسیار بود مایه هراس سربازان اسکندر گردید ولی او ایشان را دلداری داد و به جنگ تحریم کرد . در جنگ گوگمل نخست ایرانیان غالب شدند و قسمتی از اردوی مقدونی را غارت کردند ولی باز اسکندر چنانکه شیوه او بود به جانب داریوش تاخت و با ذوبینی آرا به ران او را از پای در آورد . افراد سپاه به گمان اینکه به جان شاه آسیبی رسیده است رو به فرار نهادند . داریوش نیز چون خود را تنها دید راه فرار پیش گرفت و اسکندر با آنکه امیدی به فتح نداشت پیروزی یافت .

داریوش از گوگمل به جانب همدان رفت . اسکندر نیز پس از فتح گوگمل به طرف ایران حرکت نمود و شهرهای بابل و شوش را

به سبب خیانت حکام این دو شهر به آسانی گرفت و خزاین و نقایس بسیار به چنگ آورد. سپس عازم فارس و تخت جمشید گردید. در بند پارس (معبر تنگی در کوه گیلویه) یکی از سرداران ایرانیست موسوم به آریوبرزن با ۲۵ هزار ایرانی راه عبور او را گرفت و بسیاری از سپاهیان مقدونی را نابود کرد و کار را به جایی رسانید که اسکندر ناچار عقب نشست. ولی عاقبت به راهنمایی یک نفر از اسیران از پیراه خود را به پشت سپاه ایران رسانید و آریوبرزن را با لشکریان وی محاصره کرد. سردار دلیر ایرانی چون خود را محصور دید با پنج هزار سوار بر سپاه مقدونی حمله برد و جمعی از ایشان را هلاک ساخت و به نیروی شجاعت صفوف دشمن را شکافت و به جانب تخت جمشید رفت ولی چون یک دسته دیگر از سپاهیان اسکندر میان او و تخت جمشید قرار گرفته بودند نتوانست بدان شهر داخل شود و ناگزیر بازگشت و با دشمن به جنگ پرداخت و آن قدر جنگید تا خود و تمام سربازانش به خاک افتادند و در راه میهن خویش جان سپردند. به این صورت همان افتخاری که لئونیداس در تنگه ترموپیل برای یونان کسب نموده بود وی در در بند پارس برای ایران کسب کرد.

اسکندر تخت جمشید را هم به آسانی گرفت و جمع فراوانی از مردم را کشت و شهر را به باد غارت داد. ستمکاری و بد رفتاری او در این شهر به پایه‌ای رسید که تاریخ از بیان آن ننگ دارد. بسیاری از ایرانیان خانه‌های خود را سوختند و خویشتن را کشتند. کاخهای شاهی ایران لگد کوب سربازان بیسر و پای مقدونی شد و خزاین شاهنشاهان بزرگوار هخامنشی به دست آن قوم و حتی به یغما رفت.

دولت اسکندر (ولشکرش از)



سربازان تنگ چشم اسکندر بر سر تقسیم غنایم خون یکدیگر را می ریختند .

پس از آن اسکندر کاخ شاهنشاهان هخامنشی را نیز آتش زد و با این کار ناشایست خاکستر بدنامی بر سر خویش ریخت ، و از نادانی گمان داشت که با سوختن کاخ تخت جمشید ، شاهنشاهی ایران خاتمه خواهد یافت . غافل از اینکه شاهنشاهی و استقلال ایران پس از دولت چند روزه وی دوباره با افتخار برپا خواهد شد و از آن کشور گشای بیسیاست در تاریخ ایران جز نامی ننگین برجای نخواهد ماند .

اسکندر چون از یغما گری و سوختن تخت جمشید فارغ شد به همدان رفت و آنچه را که از غارت کردن خزاین بابل و شوش و تخت جمشید گرد آورده بود با شش هزار مقدونی در آن شهر نهاد و از دنبال داریوش عازم پارت (خراسان) گردید .

داریوش چنانکه گفتیم پس از شکست گو گمل به همدان رفت و در صدد تهیه سپاه بر آمد و چون خبر حرکت اسکندر را از تخت جمشید شنید به طرف پارت رفت تا در آنجا سپاهی گرد آورد و باز با اسکندر مصاف دهد . ولی در نزدیکی دامغان دو نفر از سرداران خائن وی او را کشتند و هریک به جانبی گریختند (۳۳۰ ق. م) .

اسکندر امر داد تا جسد داریوش را با تشریفات سلطنتی به پاسارگاد بردند و در مقبره شاهنشاهان هخامنشی به خاک سپردند .

چنانکه گفتیم با مرگ داریوش سوم دولت پرافتخار دویست و بیست ساله هخامنشی به پایان رسید

۱۲۵۶/۹/۲۷
امروز دو کتبی

۵۴/۹/۱۱

امکان بیست و دوم از ایضاً آگاهی که در یادش بود
فصل چهارم
تعدن ایران هخامنشی ۹

X - ۱ - سازمان کشوری

دولت هخامنشی در زمان داریوش بزرگ ، یعنی در دوره ای که به کمال وسعت خود رسید ، از مشرق محدود بود به رودخانه پنجاب و سند و حدود پامیر ، از مغرب به دریای آدریاتیک و حدود غربی لیبی ، از شمال به ماورای سیحون و دریای خزر و کوههای قفقاز و جنوب روسیه و از جنوب به دریای عمان و خلیج فارس و عربستان و حبشه . از کتیبه های هخامنشی چنین برمی آید که در این سرزمین پهناور سی ملت مختلف با حفظ زبانها و مذاهب و اخلاق خصوصی خویش در زیر فرمان شاهنشاهان ایران زندگی می کرده اند .

داریوش سراسر ایران را به سی قسمت کرد و هر قسمت را به حاکمی سپرد که او را **خشتر باون** یا **شهربان** می گفتند . در مرکز هر قسمت نیز برای حفظ امنیت آن ، پادگانی (ساخلو) وجود داشت . مستعمرات یونانی آسیای صغیر و جزیره قبرس و همچنین مقدونیه و شهرهای فنیقیه و متصرفات ایران در حدود هندوستان در امور داخلی خود مستقل بودند . از آن میان برخی از شهرهای یونانی حکومت آزاد داشتند و برخی دیگر مانند قبرس و ایالات هند بدست پادشاهان محلی اداره می شدند ولی در هر حال حکام ایرانی در کلیات امور ایشان نظارت می کردند .

پادشاهان هخامنشی از زمان داریوش به بعد برای رسیدگی به کارهای حکام و پادشاهان محلی، و جلوگیری از ستمکاری آنان بازرسان مخصوصی به هر ولایت می فرستادند که ایشان را چشم و گوش شاه می گفتند.

۲- شاه

شاهنشاه هخامنشی در ایران، شخص اول کشور و مورد ستایش و احترام ایرانیان بود. سلطنت او را از جانب آهورامزدا و اراده او را اراده خدایی می پنداشتند.

شاهنشاه دارای قدرت کامل بود و بر تمام تشکیلات کشوری و لشکری و دینی ریاست داشت. اراده او مانند قانون محترم شمرده می شد و هیچ کس را با آن یارای مخالفت نبود. معذالک در کارهای مهم کشور با بزرگان مشورت می کرد.

لباس شاهنشاه هنگام صلح قبایی از دیبای ارغوانی چینداربلند بود که آستینهای فراخ داشت و در زیر آن پیراهن بلندی که تا زانو می رسید و مغزی سفید داشت می پوشید و کمر بندی روی آن می بست. کتف شاه نیز زرین و پاشنه دار و نوکتیز بوده است. تاج شاهان هخامنشی را یونانیان تیماروگمیداریس خوانده اند و ظاهر آیکی از جمله تاجهای گوناگون ایشان کلاهی مخروطی به رنگ آبی یا ارغوانی بوده است که دستاری سفید گرد آن می پیچیده اند و شاید همین کلاه را دیده ام می گفته اند.

شاه عصایی زرین نیز در دست می گرفت که نشان ریاست او در امور قضایی و داوری بود و نیز گوهرهای گرانبهای بسیار بر خود

می آویخت. از نزدیکان و درباریان شاه گذشته از رؤسای خانواده های ششگانه اول یکی وزیر بزرگ بود که او را هزارپد می گفته اند و مقام او بزرگترین مقامات دولتی بوده است. پس از آن رئیس روحانیون و دبیر بد (وقایع نگار) و انبار بد (خزانه دار) و پرده داران و پزشکان و خوانسالاران و غیره بوده اند.

۳- طبقات

در دوره هخامنشی طبقات مردم ایران از این قرار بوده است:
۱- طبقه بزرگان، ۲- طبقه مغان یا روحانیون، ۳- بزرگمران، ۴- بازرگانان، ۵- پیشه وران.

در میان طبقه بزرگان هفت خانواده پارسی که رؤسای آنها به اتفاق گئوماتای غاصب را کشتند و شاهنشاهی هخامنشی را به خانواده شاهی باز گردانیدند در مقام اول بوده اند که خاندان شاهی خود از همان هفت خانواده بود.

رؤسای شش خانواده دیگر می توانستند بی اجازه داخل کاخ شاهی شوند. شاه در غالب کارهای کشوری با آنان مشورت می کرد و زنان خود را از میان دختران آنان برمیگزید و ریاست سپاه نیز با آنان بود.

از طبقه مغان اطلاع درستی نداریم. همین قدر معلوم است که آداب و رموز دینی را فقط افراد این طبقه می دانسته اند و شغل ایشان نیز موروثی بوده است. از وظایف مخصوص مغان نگاهداری آتش و انجام مراسم دینی و قربانیها و رسیدگی به کارهای معابد و امثال آن بود.

۴- مالیات

از آغاز دولت هخامنشی تا زمان شاهنشاهی داریوش بزرگ از رعایا و مردم تابع ایران مالیات معینی گرفته نمی شد و پادشاهان محلی یا حکام هر استان فقط هدایایی تقدیم می کردند.

داریوش بزرگ برای هر یک از استانها یا کشورهای ایران دو گونه مالیات معین کرد یکی **جنسی** و دیگر **نقدی**. چنانکه هر دو نوشته است داریوش کشورهای تابع ایران را به بیست قسمت کرد و برای هر قسمت مالیاتی تعیین نمود.

۵- داورى

شاهنشاهان هخامنشی به اجرای عدالت و احقاق حق دلبستگی بسیار داشتند و در هر یک از ولایات ایران دادرسانی برای رسیدگی به دعاوی مردم تعیین می نمودند. نظارت در کار دادرسان از جمله وظایف حکام بود، هر گاه یکی از دادرسان از راه راست انحراف می جست به سختی مجازات می شد. چنانکه کمبوجیه یکی از ایشان را که رشوه گرفته بود کشت و فرمان داد تا پوستش را بر کنند و بر جایگاه داوریش بگسترانند. سپس پسرش را به جای پدر گماشت و بدو گفت که هنگام داورى بر پوست پدر نظر کن تا از راستی و عدالت منحرف نشوی.

احکام دادرسان را فقط شخص شاه می توانست تغییر دهد. جزای مجرمین سیاسی که در مرکز کشور بودند از جانب شخص شاه یا دادرسان شاهی تعیین می شد و شاهنشاهان هخامنشی کسی را که سابقه

جنایت و تقصیر نداشت کمتر محکوم به اعدام می کردند.

۶- سازمان لشکری

از وضع سازمان لشکری ایران هخامنشی پیش از داریوش بزرگ اطلاعات صحیحی در دست نیست. داریوش چنانکه قبلاً یاد کردیم سپاهی تشکیل داد که عده افراد آن ده هزار بود و چون هیچ گاه از این عده کاسته نمی شد و به جای کسانی که می مردند یا در جنگی به قتل می رسیدند بیدرنگ کسان دیگر انتخاب می شدند آن را **سپاه جاویدان** می گفتند. این سپاه همیشه حاضر خدمت بود و افراد آن همگی جنگازموده و دلیر، و در تیر اندازی و سواری سر آمد سپاهیان ایران بودند.

گذشته از سپاه جاویدان، در قرارگاه شاهنشاه و هر یک از ایالات و کشورهای تابع ایران نیز، پادگانهایی برای حفظ امنیت و جلوگیری از حملات همسایگان وجود داشت. عده افراد پادگانها به نسبت اهمیت و وسعت محل متفاوت بوده است. هر دو می نویسد که عده افراد پادگان ایرانی مصر به ۲۴۰ هزار می رسید.

سپاه ایران در مواقع جنگ از سربازان پیاده یا سوار که از ایالات کشورهای تابع گرفته می شد تشکیل می یافت و به همین سبب مرکب از اقوام و طوایف گوناگون بود که هر یک اخلاق، زبان، نژاد، لباس، و اسلحه خاصی داشتند.

سپاه ایران به دو دسته پیاده و سوار تقسیم می شد. پیاده نظام مسلح به تیر و نیزه و کمان و خنجر و فلاخن و کمند و سپر بود. افراد این دسته کلاه نمودی مدوری بر سر می گذاشتند و پیراهن

چرمی بلندی در بر می کردند که تا زانوی ایشان می رسید و آستینهای بلند داشت، شلووار ایشان نیز از چرم بود و چون به ساق پا می رسید تنگ می شد و به ساقه کفش چرمی ایشان منتهی می گشت .

افراد سواره زوبین کوچکی نیز اضافه بر اسلحه پیادگان داشتند و دستهای از ایشان که آنان را سنگین اسلحه باید گشت ، زره و کلاه خود و ساق بند داشتند و بر اسبان خود نیز بر گسنوان (زره اسب) می پوشیدند .

سربازان ایران در تیراندازی و سواری مهارت بسیار داشتند و به همین سبب در جنگه و زمین هموار بهتر جنگ می کردند . تیراندازی ایرانیان مخصوصاً در دنیا مثل بود و چنانکه گفتیم در جنگهای ایران و یونان چون یونانیان از تیراندازی ایرانی بیم داشتند همیشه سعی می کردند که خود را به سربازان ایرانی نزدیکتر ساخته باشند چنانکه جنگ تن به تن کنند .

پادشاهان آخر هخامنشی در جنگهای خود سربازان مزدور یونانی هم داشته اند .

ارژمانی که فنیقیه تابع ایران گردید، دولت هخامنشی به دستگیری فنیقیها صاحب نیروی دریایی بزرگی شد که مرکب از سه گونه کشتی بود .

- ۱ - کشتیهای جنگی بزرگ معروف به *تریوم* که پاروزنان آن در سه ردیف یکی بالای دیگری قرار می گرفتند . ۲ - کشتیهای وسیع بلند که مخصوص حمل سواران و اسبان بود . ۳ - کشتیهای بارکش

که برای حمل و نقل آذوقه و بنه سپاه به کار می رفت . در سپاه ایران استعمال عرابههای جنگی نیز از زمان کوروش بزرگ معمول بود . در آخرین جنگ داریوش با اسکندر قبل جنگی هم به کار رفته است .

۷- کشاورزی و صنعت و بازرگانی

ایرانیان قدیم به زراعت و آبادی کشور دلبستگی فراوان داشتند و مخصوصاً چون در آیین زردشت نیز زراعت و تربیت درختان میوه دار و حیوانات اهلی از جمله کارهای مقدس شمرده شده است ، از لحاظ دینی هم بدان اهمیت می دادند . شاعنشاهاان هخامنشی در سفرهای خود هر گاه مشاهده می کردند که حاکمی در آباد کردن زمینهای حوزه حکمرانی خویش کوشش کرده و بر جمعیت آن افزوده است بدو پادشاهی گرانها می دادند و بر وسعت قلمرو حکومت او می افزودند و هر گاه ایالتی را ویران و کم جمعیت می یافتند حکمران آن را سیاست و معزول می کردند .

صنایع ایران در زمان هخامنشی دوتنوع بوده است: یکی صنایع پارسی و مادی و دیگر صنایع ملل و اقوام تابع ایران، مانند بابلیها، فنیقیها، مصریها، یونانیها، و غیره . صنایع معروف پارسی و مادی حجاری و معماری و اسلحه سازی و زرگری و پارچه بافی و فلزکاری و کاشی سازی و ساختن اثاثیه خانه مانند سندی و تختخواب و میز و گلدانهای مرمر و ظروف و مجسمه های فلزی و بافتن قالبهای گرانها و امثال آن بوده است . بابل به قالببافی و ساختن کاشیهای زیبا،

لیدیه به زرگری و مجسمه سازی ، مصر به بافتن پارچه های کتانی و تهیه کاغذ از پایروس ، پارت به ساختن تیر و کمان و فنیقیه به تهیه پارچه های ارغوانی و اشیاء شیشه ای الوان و کشتی سازی معروف بود

بازرگانی هم در دوره هخامنشی رونق بسیار داشت چه اولاً پادشاهان هخامنشی به ساختن راههای تجارتي و تاسیس چاپارخانه ها به منظور حفظ روابط مرکزی با ولایات و آسان کردن امر تجارت دلبستگی و توجه مخصوص داشتند (ما از راههایی که داریوش بزرگ ساخته بود در ضمن وقایع سلطنت آن پادشاه نام برده ایم) . ثانیاً شاهنشاهان هخامنشی بازرگانی دریایی را نیز تشویق می کردند چنانکه داریوش بزرگ برای مطالعه در راه دریایی هندوستان به مصر و مدیترانه ، هیئتی را به ریاست اسکیلاکس دریا سالار یونانی مأمور کرد که از سواحل هندوستان و دریای عمان به سواحل مصر و دریای احمر و مدیترانه رود و هیئتی دیگر را از دریای اژه به سواحل یونان و ایتالیا روانه کرد و برای نزدیک ساختن راه دریایی اروپا و آسیا به کندن ترعه ای میان رود نیل و دریای احمر همت گماشت .

همچنین خشیارشا سداسب نامی را مأمور کرد که گرد افریقا مسافرت کند و اطلاعاتی به دست آورد .

کالاهای تجارتي این زمان محصولات صنعتی و معدنی و کشاورزی پارس و مواد و کشورهای تابع ایران بوده که یا در داخله ایران معامله می شده است و یا به یونان و چین و سایر کشورهای همسایه ارسال می گردیده است .

ایرانیان قدیم ، چنانکه در ضمن تاریخ اقوام آریایی بیان کردیم در آغاز امر از میان مظاهر و قوای طبیعت به دو دسته از وجودهای نیکوکار و بدکار معتقد بودند و این دو دسته را دائماً با یکدیگر در جنگ می پنداشتند .

نور و آتش و باد و باران و آسمان درخشنده را که منسوب به دسته نیکوکار بود ستایش می کردند و برای این که از تاریکی و زمستان و قحطی و امراض و بلاهای دیگر ؛ که به گمان ایشان منسوب به دسته بدکار بود، در امان باشند به خواندن دعا و ورد می پرداختند و چنانکه سابقاً هم گفته شد ، همین عقاید کم کم مایه ایجاد خرافات و رواج سحر و جادو گردید . زردشت بر ضد این گونه عقاید قیام کرد .

زردشت - زردشت یا زراتشتر پسر پوروشسب بود ، نام مادر او را دوغند نوشته اند . درباره محل تولد و تاریخ ظهور او اختلاف است . برخی او را از ارومیه آذربایجان و برخی از ری و دسته ای از بلخ (در شمال افغانستان کنونی) دانسته اند . آخرین تحقیقات تاریخی چنین نشان می دهد که زردشت از مردم مشرق ایران بوده است . زمان ظهور او را نیز به اختلاف از حدود شش هزار تا شش صد سال پیش از میلاد نوشته اند .

بنابر عقاید دینی زردشتیان ، زردشت درسی سالگی از جانب خدا مأمور شد که مردم را به خدای یگانه دعوت کند . وی بدین کار همت گماشت

و به اصلاح آیین قدیمی ایران پرداخت ولی جمعی از روحانیون و جادوگران با او مخالفت کردند و به کشتن او کمر بستند، ناچار به مشرق ایران رفت و در حدود سیستان و افغانستان کنونی، به تبلیغ دین خویش پرداخت و چون در این نواحی نیز به سبب مخالفت معان کارش پیشرفتی نکرد، به دربار گشتاسب پادشاه بلخ رفت و او را به دین خویش در آورد و به یاری جاماسب وزیر او دین وی رونق گرفت، ولی عاقبت در جنگ با مردم توران که ارجاسب رئیس ایشان بود کشته شد.

اوستا - کتاب مقدس زردشتیان **اوستا** نام دارد، از کتاب اوستا در زمان شاهنشاهان هخامنشی فقط دو نسخه وجود داشت که یکی در تخت جمشید بود. چون اسکندر قصور شاهی آنجا را آتش زد نسخه مزبور نیز در آن آتش بسوخت. نسخه دیگر هم که درست معلوم نیست کجا بوده است به دست یونانیان افتاد و ایشان از آن نسخه آنچه را که مربوط به علوم پزشکی و نجوم و امثال آن بود به یونانی ترجمه کردند و پس از انجام این کار آن را نیز سوزاندند.

چنانکه در تاریخ اشکانیان خواهیم گفت بلاش اول فرمان داد تا اوستا را جمعآوری کنند و اردشیر بابکان سر سلسله ساسانیان نیز یکی از روحانیان دانشمند ایران را مأمور کرد که اوستا را مرتب نماید. پس از وی پسرش شاپور اول هم قسمتهایی را که مردم یونان و هند و سایر کشورها در طب و نجوم و فلسفه و امثال آنها از اوستا گرفته بودند گرد آورد و بر آن افزود. در زمان ساسانیان تفسیری نیز بر اوستا به زبان پهلوی نوشته شد که آن را **زنده نام** میدند. امروز از اوستای کهن

تنها نزدیک به یکچهارم آن باقی است و بقیه از میان رفته است. **اصول دین زردشت** - زردشت می گفت که عالم بر دو اصل **خوبی و بدی** یا **روشنایی و تاریکی** قرار دارد. عوامل خوبی و بدی پیوسته با هم در جنگند. ریاست خوبیها با **اهورامزدا** و ریاست بدیها با **انگروه مینو** یا **اهریمن** است. اهورامزدا (هرمز) دنیا را به دستیاری شش فرشته به نام امشاسپندان (یا جاودانهای مقدس) اداره می کند. و آن شش فرشته به نام بهمن، اردیبهشت، شهریور، اسفنداره، خرداد و هرداد نام دارند. هر یک از این شش فرشته حامی قسمتی از موجودات است و زیر دست آنها فرشتگان بسیار دیگری هستند. اهریمن نیز شش دیو در زیر فرمان دارد که در کارهای بد دستیار اویند و از بدیها تقویت می کنند.

زردشت می گفت که اهورامزدا دنیا را به روشنایی و سعادت و نیکی رهبری می کند و برای اینکه او در جنگ با اهریمن غالب شود، افراد بشر نیز باید از او پیروی کنند و به هواخواهی وی با بدیها بچنگند.

زراعت و آبادانی و تربیت حیوانات اهلی مانند گاو و گوسفند و سگ و خروس و امثال آنها که مخلوقات اهورامزدا هستند، و از میان برداشتن حیوانات موزی مانند مار و پروانه و حشرات و حیواناتی که به زراعت آسیب می رساند و از مخلوقات اهریمنند بر هر کس واجب است. آب و آتش و خاک و باد را باید از هر گونه آلاچی بر کنار داشت و از آلودن آتش و آب به اجساد مردگان خودداری باید کرد. هر کس باید سعی کند که اندیشه نیک و گفتار

نیک و کردار نیک داشته باشد ، از دروغ پرهیز کند و خود را به راستی و درستی معتاد سازد .

۹- اخلاق و آداب

هردوت مورخ یونانی که در قرن پنجم پیش از میلاد می زیسته و با چندتن از پادشاهان هخامنشی معاصر بوده است می نویسد که ایرانیان به فرزندان خود از پنجسالگی تا بیست سالگی فقط سه چیز می آموختند : سواری ، تیراندازی و راستگویی . همین مورخ می گوید ایرانیان دروغگویی را بدترین عیبا می دانند و حتی از قرض خواستن نیز امتناع می کنند زیرا که مقروض ممکن است مجبور به دروغ گفتن شود .

باز به گفته همین مورخ ایرانیان از آب دهان افکندن و قضای حاجت در معابر و در حضور دیگران خودداری می کرده اند و حتی در آب روان دست و رو نمی شسته و آب را به کثافات نمی آلوده اند . ایرانیان قدیم جوانان را از کودکی به ورزش و دویدن و تحمل سرما و گرما و به کار بردن اسلحه های گوناگون و سواری و عرابه رانی عادت می دادند و بزرگترین صفات ایشان رشادت و مردانگی و شجاعت بود .

گزن نفون می نویسد که ایرانیان اطفال را در دادگاه حاضر می کردند تا دادرسی را به چشم مشاهده کنند و به اصول عدالت و دادگستری آشنا شوند .

همچنین خاصیت گیاهها را به جوانان می آموختند تا از آنچه

مفید است استفاده کنند و از آنچه که زیانآور است پرهیزند . از سایر صفات پسندیده ایرانیان نیز به نکات ذیل که از تواریخ نویسندگان قدیم یونان و روم برمی آید اکتفا می کنیم .

ایرانیان همسایگان خود را محترم می داشتند ، اشخاصی را که در راه حفظ کشور خدماتی کرده بودند پادشاهای بزرگ می دادند ، از گرفتن رشوه و دزدی و تصرف مال غیر خود داری می کردند ، از شکمپرستی و پرخواری پرهیز می نمودند . هنگام راه رفتن چیزی نمی خوردند ، شکار را از جهت این که ورزش بود دوست می داشتند .

۱۰- خط و زبان

خطی که کتیبه های شاهنشاهان هخامنشی بدان نوشته شده است خط میخی است . این خط را مردم کلد و آشور و الام ، از سومریها ، و ایرانیان از ایشان اقتباس کردند . ولی خط میخی ایرانی به مراتب آسانتر از خط میخی آشوری و الامی است زیرا در خط اقوام مزبور هر علامت به جای کلمه ای به کار می رفت و به همین سبب خط آشوری هفتصد و خط الامی ۳۰۰ علامت داشت ولی ایرانیان فقط ۴۲ علامت از خط میخی را گرفتند و با آن القبایی ترتیب دادند .

کتیبه های شاهنشاهان هخامنشی به خط میخی پارسی نوشته شده و در برخی کتیبه ها سوادى نیز به زبانهای الامی و آشوری یا آرامی دیده می شود .

خط میخی از چپ به راست نوشته می شده و ظاهراً بیشتر در نوشتن کتیبه ها بکار می رفته است . احکام و فرامینی که به کشورهای

تابع ایران فرستاده می شد به زبان و خط مردم آنجا بود، چنانکه در بابل کتیبه‌هایی از کوروش و داریوش به زبان بابلی و در مصر به خط و زبان مصری و آرامی به دست آمده است .

در خواندن خط میخی دانشمندان آلمانی و فرانسوی و انگلیسی زحمات بسیار کشیده‌اند و معروفترین ایشان **داولینسن** انگلیسی است که به خواندن کتیبه بیستون توفیق یافت .

زبان پارسی قدیم که در زمان هخامنشی متداول بود با زبان اوستایی از یک ریشه است . زمان کنایه اوستا درست معلوم نیست . قدیمیترین اثری که از زبان پارسی قدیم به دست آمده است کتیبه‌های کوروش بزرگ، و مفصلترین کتیبه‌های قدیم ، کتیبه داریوش بزرگ در کوه بیستون است . از کتیبه داریوش بیش از چهار صد لغت از لغات پارسی قدیم را می‌توان در یافت .

نویسندگان قدیم یونان نیز برخی از اسامی و لغات پارسی را در کتب خویش آورده‌اند که تا حدی به روشن ساختن زبان مزبور کمک می‌کند .

۱۱ - آثار

مهمترین آثار شاهنشاهان هخامنشی در پاسارگاد و تخت جمشید و شوش است و قدیمیترین آثار ایشان در پاسارگاد دیده می‌شود .

یکی از آثار پاسارگاد مقبره کوروش بزرگ است که مردم محل آن را **مشهد مادر سلیمان** می‌گویند . این بنا مر کتب از اطاق کوچکی است که بر روی پایه بلندی قرار گرفته و ارتفاع آن نزدیک

به یازده متر است . در نزدیکی مقبره کوروش کتیبه‌ای نیز از آن پادشاه به دست آمده است .

کاخهای تخت جمشید که آثار آنها امروز باقی است بیشتر از داریوش بزرگ و خشایارشا است که مشتمل بر کاخها و ساختمانهای بسیاری است . از قسمتهای مهم آن یکی **تالار باد عام** یا **ابدانه** است که کتیبه‌ای از خشایارشا در آنجا دیده می‌شود . دیگر کاخ **صدستون** و کاخ **تچر** یا **قصر زمستانی** است .

در نقش رستم که در حدود پنج کیلو متر از تخت جمشید دور است ، مقبره داریوش بزرگ و برخی دیگر از شاهنشاهان هخامنشی واقع شده . این مقابر را **جملگی** در کوه کنده‌اند . در مقبره داریوش کتیبه‌ای از آن پادشاه دیده می‌شود .

در شوش نیز آثاری از داریوش اول ، خشایارشا و اردشیر دوم به دست آمده که قسمت مهمی از آنها امروز در موزه **لوور** فرانسه است . از شاهنشاهان هخامنشی کتیبه‌های متعددی در تخت جمشید و نقش رستم و بیستون و شوش باقی است که مهمترین و مفصلترین آنها کتیبه بیستون از داریوش بزرگ است . این کتیبه ها عموماً به خط میخی است .

از جمله آثار مهمی که در سالهای اخیر از دوره هخامنشی به دست آمده است . دو لوحه طلا و دو لوحه نقره است از داریوش بزرگ که در تخت جمشید پیدا شده و آن پادشاه بر روی آنها حدود متصرفات خویش را ذکر کرده است .

۱۴۵۴/۱۱۷
کفر دو کتیبه

Rawlinson
راولینسون

از این جزئیات است

اشکانیان

مسکن اصلی ونژاد - سلسله پادشاهانی را که پس از سلوکیهها در ایران سلطنت کردند ما اشکانیان می خوانیم ، ولی مورخین قدیم ایشان را از قوم پارت دانسته و مسکن اصلی این قوم را پارتیا نامیده اند . مقصود از پارتیا قسمت شرقی گرگان و خراسان کنونی است که داریوش بزرگ نیز آن را در کتیبه های بیسنون و نقش رستم پرتو خوانده است .

پارتیا از مغرب به دامغان و ساحل جنوب شرقی دریای خزر ، از شمال به صحرای ترکستان ، از مغرب به رود تجن و از جنوب به کویر نمک محدود بوده است .

بنا بر تحقیقاتی که در زبان و عادات و اخلاق پارتیها کرده اند به ثبوت رسیده است که این اقوام از نژاد آریایی بوده اند .

تاریخ قدیم پارتیا پیش از تأسیس سلسله اشکانی به کلی تاریک است و چنانکه گفتیم فقط نامی از این سر زمین در کتیبه های داریوش دیده می شود . حتی تاریخ پادشاهان اشکانی هم کاملاً روشن نیست و اطلاعات ما محدود به مطالبی است که مورخان یونانی یا رومی درباره روابط پادشاهان مزبور با دولتهای خویش نگاشته اند .

تأسیس سلسله اشکانی - در سال ۲۵۰ پیش از میلاد ارشک

نام از رؤسای طوایف پارت در زمان آنتیوخوس دوم پادشاه سلوکی^۱ به سبب بد رفتاری حکمران سلوکی پارتیا سر به شورش برداشت و آن سرزمین را پس از جنگهای متعدد به تصرف آورد و مستقل گردانید و سلسله اشکانی را تأسیس کرد .

ارشک تا سال (۲۴۷ . ق . م .) به دفع مدعیان خویش مشغول بود و در این سال از دست نبره دار خود مجروح شد و در گذشت .

پادشاهان اشکانی که پس از ارشک به سلطنت نشستند بر او به دیده احترام و ستایش می نگریستند و او را به عنوان نامدار و دلیر ملقب ساخته بودند و همگی به افتخار نام او خود را ارشک می خواندند . کلمه ارشک کم کم به اشک مبدل شد و پادشاهان این سلسله را اشکانیان گفتند .

ارشک دوم تیرداد اول - پس از کشته شدن ارشک برادرش تیرداد به جای وی نشست و سرزمین گرگان را بر متصرفات خود افزود . سلوکوس دوم پادشاه سلوکی به قصد دفع او به سرزمین پارت حمله کرد . ولی از تیرداد شکست خورد و به قولی اسیر شد .

تیرداد ۳۴ سال پادشاهی کرد . اشکانیان سال جلوس او یعنی ۲۴۷ ق . م . را آغاز تاریخ خود قرار داده بودند پایتخت تیرداد به گفته مورخین یونانی شهر هکاتم پیلوس^۲ یعنی شهر صد دروازه بوده است ولی محل حقیقی این شهر معلوم نیست ، برخی از محققین آن را در جنوب غربی دامغان می دانند .

۱- برای وفوف بر شرح حال سلوکیهها به فصل ششم (اسکندر و جانشینان او) در همین کتاب مراجعه شود (قسمت دوم تاریخ عمومی) .

۲- Hecatom Pylos .

تبرداد در ۲۱۴ ق. م. مرد و پسرش اردوان جانشین او گردید
این پادشاه نیز در آغاز سلطنت در منصرفات سلوکینا به تاخت و تار
پرداخت و مازندران و ری را تا حدود همدان به تصرف آورد. ولی
چون آنتیوکوس سوم پادشاه سلوکی به جنگ وی آمد شکست
خورد و به گرگان گریخت، این دو عاقبت با یکدیگر سلح کردند و
پادشاه سلوکی استقلال دولت اشکانی را تصدیق کرد.

پس از مرگ اردوان پسر او فری پاپیت پادشاه شد و ۱۵ سال
پادشاهی کرد. پس از وی نیز پسرش فرهاد اول به سلطنت رسید و
قسمتی از مازندران و ری را بر منصرفات خود افزود و در سال ۱۷۴
ق. م. در گذشت.

۲۴۱/۱۷۴
روز دوشنبه

X-X اشک ششم مهرداد اول - پس از فرهاد برادر او مهرداد اول
به پادشاهی رسید. در زمان این پادشاه بروسعت کشور اشکانی افزوده
شد. چه مهرداد از ضعف دولت سلوکی استفاده کرد و در مشرق قسمتی
از باختر را گرفت و در مغرب، همدان و آذربایجان و ارمنستان را
تصرف نمود. سپس خوزستان و پارس و بابل را نیز تسخیر کرد
و باز بر باختر تاخت و قسمتی دیگر از آن کشور را ضمیمه خاک خود
ساخت و از مشرق تا پنجاب پیش رفت.

در زمان مهرداد، پادشاه سلوکی دیمتریوس که از فتوحات
او بیمناک شده بود بر وی حمله برد و به دستگیری یونانیانی که در بابل
و خوزستان و مغرب ایران اقامت داشتند، مردم آن نواحی را بر

مهرداد شورانید و در چند جنگ او را شکست داد، ولی عاقبت مهرداد
به حبله دیمتریوس را اسیر کرد و به گرگان فرستاد.

مهرداد ۴۸ سال پادشاهی کرد. در زمان او دولت کوچک
اشکانی وسعت گرفت. چنانکه از طرفی با هندوستان و از طرفی
با بین النهرین و آسیای صغیر همسایه شد. این پادشاه در سازمان
کشوری و اداری نیز اصلاحاتی نمود. در کارهای کشوری با دو مجلس
مشورت می کرد. یکی مجلس شاهزادگان و افراد خاندان شاهی
و یکی مجلس اشراف و روحانیون بزرگ که مورخین رومی آن را
مجلس سنا خوانده اند. هر وقت که این دو مجلس با هم تشکیل
می شد آن را مجلس مهستان می گفتند. مهرداد چون منصرفات
خویش را توسعه داد مانند پادشاهان هخامنشی خود را شاهنشاه خواند.

اشک هفتم فرهاد دوم - بعد از مهرداد پسرش فرهاد دوم
پادشاه شد. در آغاز پادشاهی او دیمتریوس دوباره از زندان مهرداد
گریخت، ولی باز گرفتار شد. مقصود مهرداد از نگهداشتن دیمتریوس
این بود که به نام او آسیای صغیر و شام را از برادرش آنتیوکوس
هفتم بگیرد و ضمیمه کشور خویش سازد. آنتیوکوس چون از خیالات
فرهاد آگاه شد با سیمد هزار سپاه به جنگ وی آمد و چون اهالی
مغرب ایران نیز با او همداستان شدند به آسانی بر بابل و سلوکیه
دست یافت. فرهاد چون قسمتی از مردم را با خود مخالف دید ناچار
از در صلح درآمد ولی آنتیوکوس به او تکلیف کرد که تنها به سرزمین
پارتیا قناعت کند و با جگرار پادشاه سلوکی گردد. فرهاد که
نمی توانست چنین شرایط دشواری را بپذیرد در صدد چاره جویی

بر آمله و دمنریوس را از زندان خویش رها کرد تا به سوریه رود و مدعی پادشاهی برادر گردد ، ولی در همان حال مردم ایران که از ستمکاری سر بازان آنتیکوس به جان آمده بودند به فرهاد پیوستند و پادشاه اشکانی به یاری ایشان بر آنتیکوس غلبه کرد و پادشاه سلوکی برای آنکه اسیر نشود خود را کشت .

با شکست آنتیکوس هفتم دوران تسلط سلوکیها بر ایران به کلتی خاتمه یافت و دست ایشان از این کشور کوتاه گردید .

در همین اوان دسته‌ای از اقوام سکایی که در حدود رود های سیحون و جیحون می‌زیستند به سبب حمله طوایف زرد پوست آسیای مرکزی به مشرق ایران فرود آمدند و در افغانستان و سیستان کنونی ساکن شدند . از این زمان (نیمه قرن دوم پیش از میلاد) **زرنک** را سکستان یعنی سرزمین سکاها نامیدند . کلمه سکستان به مرور تبدیل به سیستان شده است .

فرهاد در جنگ با آنتیکوس از سکاها یاری خواسته بود . ولی ایشان زمانی به کمک او آمدند که جنگ خاتمه یافته و دشمن شکست خورده بود . به همین سبب فرهاد از پرداختن مزدی که به سپاهیان سکایی وعده کرده بود خودداری کرد . آن قوم نیز در خشم شدند و به تاخت و تاز پرداختند . فرهاد در یکی از جنگهایی که با ایشان کرد کشته شد (۱۲۵ . ق . م .)

۸ اشک نهم مهرداد دوم - یکی از پادشاهان نامدار اشکانی مهرداد دوم است ، زیرا در دوره پادشاهی خود به فتوحات بزرگ نایل شد و پر وسعت کشور پدران خویش افزود . پس از رسیدن به پادشاهی

با آنکه جوان بود با سکاها و اقوام دیگری که از مشرق و شمال شرقی مایه زحمت ایران گشته و دو پادشاه اشکانی را کشته بودند به جنگ پرداختند و به نیروی شجاعت بر ایشان غلبه کرد و قسمتی از سیستان و باختر را مطیع خویش ساخت و به قولی تا حدود هندوستان پیش رفت . سپس لشکر به ارمنستان کشید تا پادشاه آن کشور را که سر از اطاعت وی بپچیده بود مطیع سازد .

در ارمنستان از قدیم دولت مستقلی به نام **اورارتو** وجود داشت که پایتخت آن شهر **وان** بود . این دولت زمانی مورد حمله پادشاهان آشور بود و پس از آنکه دولت آشور منقرض شد جزء دولتهای ماد و هخامنشی گردید و از اواخر دوره مادها ارمنیها بر کشور اورارتو یا آرازات تسلط یافتند و آن سرزمین از آن پس ارمنستان نام گرفت و تا حمله اسکندر دستنشانده دولت هخامنشی بود . اسکندر به ارمنستان نرفت ولی پس از مرگ او آن سرزمین به تصرف سلوکوس اول در آمد و از آن پس فرمانروایان آن از سلوکیها شدند . در زمان مهرداد اول پس از آنکه آن پادشاه نواحی غربی ایران را به تصرف آورد مردم ارمنستان نیز بر پادشاه سلوکی شوریدند و ادعای استقلال کردند و یکی از شاهزادگان اشکانی را به نام **وال ارشک** بر تخت پادشاهی ارمنستان نشانند .

این حال تا زمان مهرداد دوم باقی بود . زمانی که مهرداد در مشرق با اقوام سکایی می‌جنگید ، پادشاه ارمنستان با وی از در مخالفت در آمد ، ولی مهرداد پس از آن که در مشرق کامیاب شد ، چنانکه گفتیم به ارمنستان تاخت و پادشاه ارمنستان را مطیع ساخت و پسرش

تیگران را به گروگان با خود به ایران آورد. دیگر از وقایع مهم دوران پادشاهی مهرداد ایجاد روابط سیاسی میان ایران و روم است. چنانکه در تاریخ روم آمده است سولا سردار رومی در سال ۹۲ ق. م. برای دفع مهرداد پادشاه پنت یا (پنتوس) مأمور آسیا گردید.

در همین اوان تیگران پادشاه ارمنستان که پس از مرگ پدر از گروگانی رهاگشته به جای وی نشسته بود، با پادشاه اشکانی مخالفت کرد و قسمتی از کردستان را به تصرف آورد. ضمناً با مهرداد ششم پادشاه پنت که در کنار دریای سیاه واقع بود نیز متحد شد و دختر او را گرفت و او را برضد روم کمک کرد.

بنابر این ایران و روم هر دو به بر انداختن تیگران و مهرداد ششم دلبستگی داشتند. به همین سبب مهرداد پادشاه اشکانی چون شنید که سولا به آسیای صغیر آمده است، سفیری نزد وی فرستاد و پیشنهاد اتحاد کرد ولی سولا چون از جانب مجلس سنای روم اجازه نداشت پیشنهاد او را نپذیرفت و تنها روابط دوستانه‌ای میان ایران و روم برقرار گشت.

مهرداد پس از ۴۸ سال پادشاهی در (۷۶ ق. م.) در گذشت.

وضع دولت اشکانی تا پادشاهی ارد. تاریخ اشکانیان از مرگ مهرداد دوم تا پادشاهی ارد (۵۵ ق. م.) روشن نیست و درست نمی دانیم که در این مدت چند پادشاه به سلطنت رسیده اند. آنچه مسلم است پس از مرگ مهرداد، دولت اشکانی گرفتار کشمکشها و اختلافات داخلی گشته و ضعیف بوده است.

۱۲۵۶/۱۲/۱
روز دوشنبه

اشک سیزدهم ارد اول - مقارن جلوس ارد بر تخت شاهی، کراسوس از سرداران سه گانه روم، که شرح آن در تاریخ آن کشور خواهد آمد، قدم به خاک آسیا نهاد و به خیال خود می خواست ایران و هندوستان را تسخیر کند. در آغاز امر نیز پیشترفتی کرد و چند شهر از بین النهرین را تسخیر نمود. در همین حال ارد سفیرانی نزد وی فرستاد و پیغام داد: «اگر از طرف دولت روم مأمور جنگ با ایران شده است او نیز جنگ خواهد کرد، ولی اگر چنانکه شنیده است. بی اجازه روم و به هوای شخصی داخل متصرفات ایران شده است شاه ایران بر پیری او رحم می کند و به سربازان رومی که در شهرهای ایران داخل شده اند اجازه باز گشت می دهد.» کراسوس به فرستادگان ارد گفت که: «جواب شاه شما را در سلوکیه خواهم داد!» یکی از فرستادگان کف دست خود را باو نشان داد و با خنده گفت که: «اگر در اینجا مویی می بینی سلوکیه را نیز خواهی دید!» پس از آن کراسوس با چهل و دوهزار سپاه به طرف بین النهرین و سلوکیه حرکت کرد و پادشاه ارمنستان نیز با او همدستان شد.

ارد سپاه خویش را دو قسمت کرد. خود با دسته‌ای از لشکریان پیاده بر ارمنستان تاخت و آن سرزمین را، پیش از آنکه پادشاه آن کمکی به کراسوس دهد به تصرف آورد، سپس سپهسالار ایران را که سورن می گفتند و پس از شاه دارای بزرگترین مقامات دولتی بود، با تمام سپاه سوار به دفع کراسوس مأمور کرد.

سورن در نزدیکی شهر کاره ۱ یا حران از شهرهای شمال

بین‌النهرین با کراسوس مصاف داد و در جنگ سختی بیست هزار سپاه رومی را کشت و ده هزار نفر را اسیر کرد. در همین جنگ پسر دلیر کراسوس هم کشته شد و مرگ او کراسوس و سپاه روم را به کلی از فتح مایوس نمود.

پس از آن کراسوس به صلح راضی شد و مقرر گردید که برای امضای معاهده، سورن یکدیگر را در محلی ملاقات کنند. در این ملاقات میان گروهی از سربازان ایرانی و رومی نزاع در گرفت و کراسوس در آن میانه به قتل رسید (۵۳ ق. م.).

پس از کشته شدن کراسوس، سورن سر او و پسرش را برای ارد که در ارمنستان بود فرستاد.

ارد در این زمان با پادشاه ارمنستان صلح کرده و خواهر او را برای پسر خود **پاگر** گرفته بود، سر کراسوس را در مجلس عروسی پیش پای وی افکندند.

در نتیجه این فتح تمام بین‌النهرین تا رود فرات به تصرف ایران در آمد و ارمنستان نیز تا مدتی مطیع دولت اشکانی گردید ولی سورن مورد حسد شاه واقع شد و با آن که خدمت فراوانی به ارد کرده بود پس از چندی به فرمان او به قتل رسید.

در سال ۵۱ ق. م. ارد پسر خود **پاگر** را مأمور کرد که بر سوریه حمله برد، پاگر از رود فرات گذشت و در متصرفات آسیایی روم به تاخت و تاز پرداخت و به پیشرفتهایی نایل آمد ولی چون در محاصره شهرهای سوریه بر سپاه ایران تلفات زیاد رسید و از طرفی به ارد خبر دادند که پسرش به تحریک سردار رومی در صدد کشتن اوست، پاگر

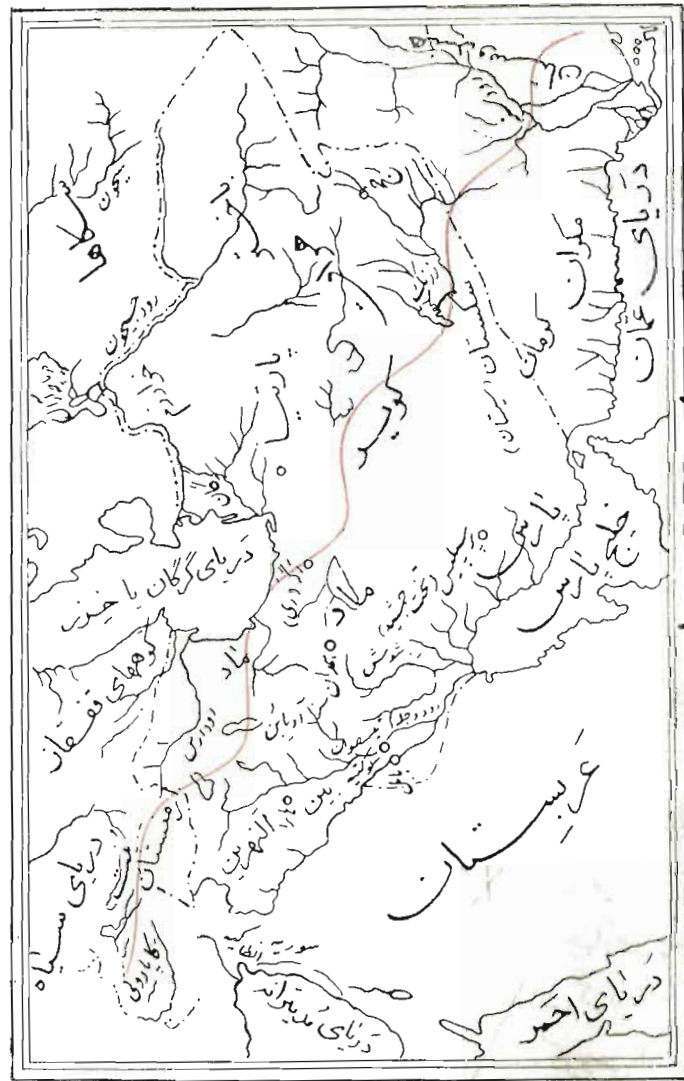
را احضار کرد و جنگهای ایران و روم مدت نه سال متروک ماند. در این مدت دولت روم نیز گرفتار منازعات پومپئوس و قیصر (سزار) بود و ارد می‌توانست از این امر استفاده کند، ولی نکرد. پس از آنکه پومپئوس از قیصر شکست خورد و در مصر به قتل رسید، قیصر به عنوان تلافی شکست کراسوس، عازم آسیا و جنگ با ارد گردید ولی پیش از انجام این مقصود کشته شد. کشته شدن قیصر چنانکه در تاریخ روم نیز گفته خواهد شد، سبب ظهور جنگهای داخلی در آن کشور گردید.

ارد از این پیشامد استفاده کرد و در سال ۴۰ ق. م. باز پسر خود پاگر را مأمور تسخیر سوریه نمود. سپاهیان اشکانی از طرفی تمام سوریه و فنیقیه را غیر از شهر صور به تصرف آوردند و از طرفی نیز تا تنگه **هلس پونت** (داردانل کنونی) پیش رفتند ولی در همان حال آنتونیوس از سرداران سه گانه دوم روم، یکی از افسران کار آرد **پاگر** خود را به دفع ایشان فرستاد. سپاه ایران پس از چند جنگ غلب نشست و پاگر نیز در یکی از این جنگها کشته شد (۳۹ ق. م.).

ارد پس از مرگ پاگر از پادشاهی کناره گرفت و سلطنت را به پسر دیگر خود فرهاد سپرد (۳۷ ق. م.).

X- آشک چهاردهم فرهاد چهارم - فرهاد چهارم چون به سلطنت رسید پدر را با تمام برادران خود هلاک کرد و جمعی از بزرگان دولت اشکانی را نیز بکشت. بدین سبب گروهی از بزرگان کشور، ایران را ترک گفتند. از آن جمله یکی از سرداران بزرگ

-۸-



نقشه دولت اشکانی

X

ایران به آنتونیوس سردار رمی پناه برد و او را به جنگ با پادشاه اشکانی برانگیخت.

آنتونیوس به تحریک این سردار با سپاه فراوان به جانب ایران آمد و با دستیاری پادشاه ارمنستان وارد خاک آذربایجان شد ولی در چند جنگ از پادشاه اشکانی شکست یافت و ناگزیر با فرهاد صلح کرد و به مصر رفت (۳۶ ق. م.).

دو سال بعد باز آنتونیوس به تحریک پادشاه محلی آذربایجان از مصر به جانب ایران آمد و ارمنستان را تسخیر نمود ولی در همان اوان گرفتار رقابت اکتاویوس گردید و به جانب رم بازگشت فرهاد نیز موقع را مغتنم شمرد و بار دیگر ارمنستان و آذربایجان را مطیع ساخت.

یک سال بعد جمعی از بزرگان ایران به سبب بدرفتاریش براو شوریدند، فرهاد به مشرق ایران گریخت و تیرداد نامی که سر کرده شورشیان بود بر تخت نشست و پادشاهی او سه سال دوام یافت.

در سال ۳۰ پیش از میلاد فرهاد چهارم با سپاهی از اقوام سکایی به ایران بازگشت. تیرداد چون یارای مقاومت نداشت پسر کوچک او را برداشت و نزد اکتاویوس سردار رمی که آن زمان در سوریه بود رفت.

اکتاویوس تیرداد را به مهربانی پذیرفت و پسر فرهاد را به گروگان نگاه داشت ولی از جنگ با ایران خودداری نمود.

۱- اکتاویوس نخستین کسی است که در رم به مقام امپراطوری رسیده است.

هفت سال بعد ، زمانی که اکتاویوس به امپراطوری رم رسیده بود ، فرهاد چهارم با او از در صلح درآمد و تسلیم تیرداد و پسر خود را خواستار شد . اکتاویوس پسر او را باز فرستاد و خواهش کرد که او نیز در عوض پرچمهایی را که ایرانیان در شکست کراسوس به دست آورده اند به رم باز دهد . فرهاد تا چندی از باز دادن پرچمهای رمی که نشانه فتح ایران بود خود داری نمود ولی عاقبت آنها را به رم رد کرد و میان دولتین روابطی دوستانه برقرار گردید که تا يك قرن دوام یافت .

فرهاد چهارم از زنی رمی که اکتاویوس برای او فرستاده بود پسری داشت به نام فرهادك . مادر این پسرمی کوشید که او را جانشین فرهاد چهارم سازد و چون پادشاه اشکانی پس از مصالحه با دولت رم به تحريك همین زن پسران دیگر خود را نزد امپراطور به رم فرستاده بود ، برای انجام این مقصود مانعی وجود نداشت پس در صد کشتن فرهاد چهارم برآمد . در سال ۲۰ ق . م فرهاد کوچک به تحريك مادر پدر را مسموم ساخت و به جای وی بر تخت نشست .

اوضاع ایران پس از مرگ فرهاد چهارم - فرهاد پنجم پس از رسیدن به پادشاهی در صد برآمد که برادران خود را به چنگ آورد و هلاک سازد ، ولی اکتاویوس اگوستوس امپراطور رم او را غاصب سلطنت خواند و به تسلیم برادرانش راضی نشد ، بالاخره فرهاد پنجم به موجب معاهده ای از ارمنستان چشم پوشید تا دولت رم او را ۱- اکتاویوس به علت لیاقت و کاردانی به اگوستوس یعنی بزرگمقلب

گردیده است .

به پادشاهی بشناسد ، ولی به همین سبب جمعی از بزرگان بر او شوریدند و او را از پادشاهی خلع نموده و کشتند (۴ میلادی) . پادشاهان اشکانی در این دوره همواره بر سر ارمنستان با دولت رم کشمکش داشتند . لیکن هنری نشان ندادند تا نوبت پادشاهی به اشك بیست و دوم **بلاش اول** رسید .

بلاش اول نیز مانند ارد اول از پادشاهان بزرگ اشکانی است پس از آنکه شورشهای داخلی را فرو نشاند بر ارمنستان حمله برد و آن کشور را تسخیر نمود و برادر خویش تیرداد را آنجا به شاهی نشانده ، دولت رم که با این امر مخالف بود یکی از سرداران معروف خود **کربولو** را مأمور باز گرفتن ارمنستان کرد و جنگ ایران و رم بر سر ارمنستان مدت یازده سال دوام یافت ، عاقبت طرفین صلح کردند و قرار بر آن نهادند که تیرداد برادر بلاش پادشاه ارمنستان باشد ولی به شهر رم رود و تاج سلطنت را از **نرون** امپراطور رم بگیرد .

تیرداد در سال ۶۶ میلادی با جمعی از بزرگان و سه هزار سوار اشکانی از آسیا به اروپا رفت ، در شهر رم او را با احترام بسیار پذیرایی کردند ، سپس امپراطور رم با تشریفات مخصوصی تاج شاهی ارمنستان را بر سر او نهاد و تیرداد پس از نه ماه به کشور خود بازگشت .

از این زمان تا سال ۱۱۵ میلادی که تزیانوس امپراطور رم به ایران حمله کرد روابط دولتمین دوستانه بود .

بلاش در سال ۸۷ میلادی درگذشت ، این پادشاه بسیار کارداران و عاقل و با عزم بود و از جمله کارهای بزرگ او یکی جمعآوری اوستاست که از زمان حمله اسکندر به ایران پراکنده شده بود. ✱
اشک بیست و چهارم خسرو - عده جانشینان بلاش اول تا سلطنت اشک بیست و چهارم خسرو ، درست معلوم نیست . همین قدر می دانیم که در سال ۱۰۸ خسرو بر تخت سلطنت اشکانیان نشسته است . در زمان این پادشاه باز روابط دوستانه ایران و روم برهم خورد و **ترایانوس** امپراتور روم به ایران حمله کرد .

سبب اصلی اختلاف، جاه طلبی و جهانجویی ترایانوس و ضعف دولت اشکانی بود ، ولی موضوع ارمنستان باز بهانه‌ای به دست رومیان داد .

✱ در زمان یکی از جانشینان بلاش اول ، تیرداد پادشاه ارمنستان درگذشت و شاهنشاه اشکانی بی اطلاع دولت روم یکی از پسران خود را پادشاه ارمنستان کرد . ترایانوس هم که برای لشکرکشی به ایران بهانه‌ای می جست با سپاه فراوانی عازم مشرق گردید .

در ضمن این احوال خسرو به پادشاهی رسید و او چون مایل به جنگ با دولت روم نبود سفیری با هدایای بسیار نزد ترایانوس فرستاد حاضر شد که پادشاه تازه ارمنستان را خلع کند و پسر تیرداد پادشاه پیشین را به جای او نشاند ، ولی امپراتور روم هدایای او را رد کرد و گفت که چون به سوریه رسد هر چه مقتضی بداند خواهد کرد .

در سال ۱۱۴ میلادی ترایانوس به سوریه درآمد و از آنجا

به ارمنستان تاخت و آن کشور را تا حدود شمالی رود ارس و قسمتی از کردستان و بین‌النهرین تسخیر کرد ، سپس بر شهرهای بابل و سلوکیه و تیسفون نیز دست یافت و تا خلیج فارس پیش رفت .

خسرو پادشاه اشکانی بی آنکه در برابر سپاه روم پایداری کند خزائن خویش را برداشت و از تیسفون عقب نشست ، ولی یکی از دخترانش با تخت زرین اشکانیان به دست ترایانوس افتاد و او این پیشامد را به فال نیک گرفت و خود را اسکندر روم نامید .

خسرو در همان حال که از پیش سپاه رومی عقب می نشست می کوشید که مردم بین‌النهرین و سایر قسمتهایی را که ترایانوس تسخیر کرده بود بر او بشوراند و عاقبت نیز بدین مقصود نایل گشت و چون شورش قسمتهای مزبور به کلی رابطه امپراتور روم را با سوریه و اروپا قطع می کرد ، جز عقب نشستن و از فتوحات خویش چشم پوشیدن چاره‌ای نیافت . پس یکی از شاهزادگان اشکانی را در تیسفون به سلطنت بنشانند و به جانب بین‌النهرین عقب نشست .

پس از رفتن او ، خسرو به تیسفون رفت و دست نشانده ترایانوس از پیش او به تصرفات آسیایی روم گریخت و قسمتهای جنوبی بین‌النهرین باز به تصرف ایران درآمد .

یک سال بعد (۱۱۷ م) ترایانوس درگذشت و **هادریانوس** جانشین وی گردید ، امپراتور تازه با دولت ایران از در صلح درآمد و آنچه را که ترایانوس گرفته بود باز داد و در باره ارمنستان نیز مقرر شد که مانند پیش یکی از شاهزاده های اشکانی از طرف دولت روم در آنجا پادشاه باشد .

خسرو در حدود سال ۱۳۰ میلادی در گذشت .

اشك بیست و سوم بلاش سوم - بلاش سوم پسر بلاش دوم جانشین خسرو بود . در آغاز پادشاهی در صد برآمد که برارمنستان تازد و نفوذ دولت اشکانی را باز در آن کشور بر قرار نماید ولی آنتونیوس امپراطور رم که مردی صلحجو بود او را نصیحت کرد و از جنگ منصرف گردانید .

چون آنتونیوس در گذشت و پسر خوانده اش **مارکوس اریلیوس** به جای وی نشست بلاش موقع را برای جنگ مناسب دانست و به ارمنستان تاخت و پادشاه آن کشور را که دست نشاندۀ رم بود بیرون کرد و کسی را از جانب خود در آنجا به پادشاهی نشانید . سپس به سوریه و فلسطین حمله برد ، در این حال **لوسیوس وروس** سردار رمی مأمور جنگ با ایران گردید و چندتن از سرداران بزرگ دیگر رم نیز با وی همراه بودند که بزرگترین و معروفترین ایشان **آویدیوس کاسیوس** ^۲ نام داشت .

کاسیوس در سال ۱۶۳ میلادی بلاش را شکست داد و مجبور کرد که از سوریه خارج شود . سپس به ارمنستان تاخت و آن سرزمین را نیز بار دیگر برای دولت رم تصرف کرد و از آنجا به بین النهرین حمله برد و مانند **ترایانوس** بابل و سلوکیه و تیسفون را هم گرفت و شهر سلوکیه را که در این زمان چهارصد هزار جمعیت داشت آتش زد، در تیسفون هم قصر تابستانی بلاش را ویران کرد و از آنجا تا حدود ماد پیش رفت ولی ناگهان مرض طاعون در لشکر گاه رومیان ظهور کرد

و جمع کثیری از ایشان را هلاک ساخت و حتی به وسیله ایشان به اروپا نیز سرایت نمود .

پس از بروز طاعون سپاه رم از ایران عقب نشست ولی ارمنستان و قسمتی از بین النهرین در تصرف رمیان باقی ماند .

اشك بیست و هفتم بلاش چهارم - بلاش سوم در سال ۱۹۱ میلادی وفات یافت و پسرش بلاش چهارم جانشین وی گردید. در زمان این پادشاه **سپتیمیوس سوروس** ^۱ به ایران حمله برد و چون بلاش در برابر او مقاومتی نکرد رمیان به آسانی بر تیسفون و سلوکیه و بابل دست یافتند و سوروس تیسفون را غارت و قتل عام کرد و صد هزار تن از مردم آن شهر را به اسیری برد (۱۹۷م).

بلاش چهارم پس از این شکست متجاوز از ده سال دیگر پادشاهی کرد ولی چون دولت اشکانی در این زمان بسیار ناتوان شده بود برای باز گرفتن ارمنستان و قسمت شمال بین النهرین که رمیان در تصرف داشتند اقدامی ننمود .

اشك بیست و نهم اردوان پنجم - پس از مرگ بلاش چهارم (۲۰۸ یا ۲۰۹ ق . م .) دو پسر او بلاش و اردوان مدعی جانشینی پدر بودند نخست بلاش پنجم به سلطنت رسید و تا سال ۲۱۵ پادشاهی کرد و پس از وی **اردوان** در مغرب ایران بر تخت نشست و ظاهراً از این تاریخ بلاش در حدود شرقی تسلط داشته است .

سوروس امپراطور رم در سال ۲۱۱ مرد و پسرش **کاراکالا** ^۲ به جای وی نشست . امپراطور تازه مردی خود خواه و سبکمغز و زشتخوی

و متکبر بود و چون از اختلافات داخلی ایران آگاه شد در صد بهانه جویی و حمله به متصرفات اشکانی برآمد . پس فرار دو نفر از اتباع رم را به دربار ایران بهانه کرد و زمانی که هنوز بلاش پنجم پادشاه بود از او درخواست کرد که آن دو نفر را به مأمورین وی رد کند بلاش هم چون میل به جنگ نداشت درخواست او را پذیرفت و بهانه جویی کاراکالا به جایی نرسید .

پس از آنکه اردوان پنجم بر تخت نشست کاراکالا فرستادگانی با هدایای فراوان نزد وی روانه کرد و دختر پادشاه اشکانی را خواستگار شد . اردوان چون به دوستی کاراکالا اعتماد و ایمان نداشت خواهش او را رد کرد . ولی امپراطور بار دیگر سفرایی نزد وی فرستاد و تأکید نمود که از این ازدواج جز تحکیم روابط دوستانه دولتین مقصودی ندارد . اردوان ناچار راضی شد و قرار بر آن نهادند که امپراطور خود برای بردن عروس به ایران آید .

کاراکالا با سپاه بسیار به ایران آمد ، اردوان نیز با جمعی از بزرگان بیحر به وسلاح به استقبال وی رفت ولی چون ایرانیان به چادر کاراکالا وارد شدند . ناگهان سپاهیان رمی بر سر ایشان ریختند و جمعی را کشتند و فقط اردوان با چندین نفر جان به سلامت برد . کاراکالا پس از این خیانت و ناجوانمردی با غنایم و اسیران بسیار بازگشت و بسیاری از شهرها و دهکده های ایران را غارت کرد و آتش زد ولی در راه به دست یکی از سربازان خود کشته شد (۲۱۷ م).

پس از بازگشتن کاراکالا اردوان سپاهی فراهم ساخته و در صد جنگ و گرفتن انتقام بود ولی پیش از آنکه از سرحد متصرفات رم

بگذرد **ماکرینوس** ۱ جانشین کاراکالا سفرایی نزد او فرستاد و از در صلح درآمد . اردوان گفت در صورتی صلح می کنم که رمیان گذشته از باز دادن اسرا و پرداختن غرامت و ساختن شهرهای ویران شده بین النهرین علیا را نیز به ایران بسپارند و چون ما کرینوس به قبول این شرایط تن نداد طرفین به جنگ پرداختند .

در این جنگ ایرانیان غالب شدند و ما کرینوس با اردوان صلح کرد و مبلغ هنگفتی به عنوان غرامت جنگ پرداخت .

پس از این فتح دولت اشکانی تاحدی قدرت یافت، ولی در همان حال مدعی زورمندی برای تاج و تخت اشکانیان پیدا شد و او اردشیر با بکان سر سلسله ساسانیان است که در دشت **هرمزگان** (میان بهبهان و شوشتر ، کنار رود جراحی) پس از سه جنگ اردوان را مغلوب و مقتول ساخت و به شرحی که در تاریخ ساسانیان خواهیم گفت دولت اشکالی را منقرض نمود (در حدود ۲۲۶ م) .

مدت پادشاهی اشکانیان از سال ۲۵۰ ق.م. تا سال ۲۲۶ میلادی یعنی ۴۷۶ سال بوده است .

۱۲۵۴/۱۹۹۸
روز دو جمعه

تمدن اشکانیان

-X- ۱- سازمان دولت اشکانی

حدود کشور - حدود کشور وسیع اشکانی در دوره عظمت آن از مشرق تا هندوکش و حدود پنجاب از شمال تا رود جیحون و دریای خزر و گاه تا کوههای قفقاز ، از جنوب تا دریای عمان و خلیج فارس و از مغرب غالباً تا رود فرات بوده است بدیهی است که کشور اشکانی همیشه دارای این وسعت نبوده و چنانکه اشاره کردیم این حدود مربوط به دوره کمال عظمت و قدرت است .

البته گاهی نیز ، مثلاً در زمان ارد ، سپاهیان اشکانی در مغرب از رود فرات تجاوز کرده و تا حدود انطاکیه و تنگه هلس پونت پیش رفته اند ولی نواحی مزبور را جزء متصرفات این دولت محسوب نمی توان داشت .

کشورهایی که از دولت اشکانی اطاعت می کردند بر دو نوع بودند یکی کشورهایی که دولت اشکانی برای آنها حکمران معین می کرد مثل بابل و همدان و ری و کومش (حدود دامغان کنونی) و پارت و گرگان و زرننگ (سیستان) و غیره و دیگر کشورهایی که تابع دولت اشکانی بودند ولی از خود پادشاهی داشتند مانند آذربایجان و ارمنستان و الام (خوزستان) و پارس و امثال آنها .

پایتختها - پایتخت دولت اشکانی نسبت به توسعه متصرفات آن تغییر کرده است . زمانی که این دولت فقط در سرزمین پارتیا حکومت داشت پایتخت آن به قولی در شهر نسا (نزدیک عشق آباد امروزی) و به قول دیگر در شهر اساک (نزدیک قوچان یا بجنورد) بود . پس از آنکه دولت اشکانی به طرف مغرب توسعه یافت یعنی از زمان تیرداد اول ، پایتخت آن به هکاتم پیلس یا شهر صد دروازه (در نزدیکی دامغان کنونی) انتقال یافت ، سپس چون سرحد کشور اشکانیان از مغرب به رود فرات رسید شهر تیسفون را که در جانب چپ دجله مقابل شهر سلوکیه (پایتخت سلوکیها) ساخته بودند پایتخت قرار دادند . ولی در مدت سال در فصول در شهرهای مختلف به سر می بردند و به همین سبب است که مورخان قدیم شهرهای ری و همدان و گرگان تپه (در گرگان) را نیز از جمله مراکز حکومت اشکالی شمرده اند .

طرز حکومت - پادشاهان اشکانی همه از خاندان اشک اول بودند و جز افراد این خاندان کسی به سلطنت نمی رسید . شاه را مجلس مهستان (یا مغستان) تعیین می کرد و این مجلس (چنانکه سابقاً هم اشاره کردیم) ، خود از دو مجلس مرکب شده بود ، یکی مجلس شاهزادگان یا شورای خانوادگی و دیگر مجلس سنا یا مجلس بزرگان و روحانیان . مجلس مهستان همیشه پسر شاه را به جای او برمیگزید مگر وقتی که پسر شاه کودک بود یا لیاقت پادشاهی نداشت . در این صورت برادر شاه یا عم او را به سلطنت برمی داشتند . شاه پس از رسیدن به سلطنت در کشور حکمران مطلق می گشت

و هر چه می خواست می کرد ، ولی گاه ، چنانکه در تاریخ اشکانیان دیده می شود مجلس مهستان او را از پادشاهی خلع می نمود .

سلاطین اشکانی خود را به تقلید پادشاهان هخامنشی شاهنشاه می خواندند و گاهی عناوین **برادر آفتاب** ، **وماه** ، و **پسر خدا و عادل** و امثال آن را بر نام خویش می افزودند .

نهادن تاج بر سر شاه از وظایف مخصوص سپهسالار بزرگ بود که او را **سورن** می گفتند و رئیس خانواده سورن از دودمانهای بزرگ اشکانی بود .

اشکانیان وجود شاه را مقدس می دانستند و نام او را پس از مرگ با احترام و ستایش ذکر می کردند و به قولی مجسمه او را مانند ارباب انواع می پرستیدند .

حکامی را که پادشاهان اشکانی به کشورهای خود می فرستادند **ویتاکسا** ^۱ (بدخش) می گفتند . عده این گونه کشورها را از پانزده تا هجده نوشته اند .

کشور های دیگر چنانکه پیشتر گفتیم از خود شاهی داشتند و در امور داخلی کشور خویش مستقل بودند . فقط در مواقع جنگ به امر شاهنشاه به کمک او می آمدند و برخی از آنها نیز با جگزار شاهنشاه بودند .

علاوه بر این ، در کشورهای اشکانی عده ای شهرهای یونانی هم از زمان اسکندر و جانشینان او وجود داشت که در حکومت خود مستقل بودند و فقط خراجی به شاهنشاه می دادند از جمله این شهر

۱ - Vitaxa .

یکی سلو کیته پایتخت سلو کیها بود که جمعیت آن را از ۴۰۰ تا ۶۰۰ هزار نوشته اند .

ظاهراً عده شهرهای مستقل یونانی در کشورهای اشکانی از ۶۰ متجاوز بوده است . وجود این شهرها در کشور ایران سبب انتشار آداب و اخلاق یونانی در مشرق زمین گردید . تا آنجا که پادشاهان اشکانی خود را **فیلهلان** ^۱ یعنی دوستدار یونان می خواندند این کلمه بر روی سکه های ایشان دیده می شود .

۴ - سپاه

اشکانیان ظاهراً سپاه دایمی نداشته اند و چون جنگی روی می داد به جمعآوری لشکر از کشورهای تابع خویش می پرداختند .

سپاه اشکانی دو دسته بود : سوار و پیاده . سپاه پیاده اهمیتی نداشت و افراد آن غالباً در پس صفوف جنگ به حفظ و حراست اردو و خدمات سپاه سوار مشغول بودند . لشکر سوار نیز به دو قسمت می شد . یکی سنگین اسلحه و دیگر سبک اسلحه . دسته اول در جنگهای تن به تن به کار می رفت و اسلحه کامل تعرضی و تدافعی داشت . افراد این دسته ، زرهی که تا زانومی رسید در بر می کردند و کلاهخودی از آهن یا پولاد بر سر می گذاشتند و شلوار چرمی فراخی می پوشیدند . سلاح ایشان نیزه ای بلند و تیر و کمان و شمشیر بود . اسبان را هم در روز جنگ با زره یا برگستوانی چرمین می پوشاندند .

سر بازان سبک اسلحه زره و کلاهخود نداشته و اسلحه تعرضی ایشان منحصر به تیر و کمان بود .

۱ - Philhélène .

در جنگها تأثیر دسته دوم در مغلوب ساختن دشمن بیشتر بود ، زیرا به سبب نداشتن اسلحه سنگین بسیار چست و چالاک بودند و می توانستند به آسانی بر سپاه دشمن بتازند و آن را زیر باران تیر بگیرند و چون خصم در صدد دفاع بر آمد به چابکی جنگ و گریز کنند . اساساً ترتیب جنگ اشکانیان این بود که از پیش سپاه دشمن عقب می نشستند و او را به درون کشور خود و غالباً به صحاری بی آب و گیاه می کشاندند، سپس ارتباط وی را با مرکز خود قطع می کردند و راه آذوقه را بر او می بستند و با حملات پیاپی سواران سبک اسلحه ، کار او را می ساختند .

اشکانیان مخصوصاً چون در تیر اندازی ماهر بودند از جنگ در نواحی کوهستانی احترام می کردند ، در قلعه گیری و فن محاصره نیز مهارتی نداشته و اصولاً در جنگهای دفاعی ماهر بودند .

۳ - مذهب اشکانیان
روز تیر ۱۳/۱۱/۱۴۵۴

اشکانیان در آغاز امر یعنی زمانی که با ساکها آمیخته و معاشر بودند مانند همه اقوام قدیم عناصر طبیعی و آفتاب و ماه و ستارگان را ستایش می کردند و نیاکان و بزرگان خویش را با دیده پرستش می نگریستند ، پس از آنکه به ایران آمدند و با سایر اقوام ایرانی مربوط شدند به دین زرتشت در آمدند و چون اسکندر به ایران تاخت رب النوعپرستی یونانی نیز رواج گرفت .

پرستش آفتاب و ماه نیز در میان اشکانیان مرسوم بود . آفتاب را به نام مهر در هنگام طلوع ستایش می کردند و برای مهر و ماه معابد مخصوصی داشتند ، مهر به گمان اشکانیان نگاهبان خانواده شاهی بود .

مردم پارتیا تمثال نیاکان و پادشاهان خویش را نیز در معابد در ردیف مجسمه هایی که برای مهر و ماه ساخته می شد قرار می دادند و ستایش می کردند پس از آنکه به دین زرتشت در آمدند به ستایش اهورمزدا و دشمن داشتن اهریمن پرداختند و آتش را هم محترم و مقدس داشتند ، به همین سبب طبقه مغان در دولت اشکانی طرف احترام و صاحب نفوذ گشتند .

معهداً باید دانست که ستایش و نگاهداری آتش در میان اشکانیان کم کم منسوخ شد ، چنانکه مردگان را در آتش می سوزاندند و با جسد پلید مرده آتش مقدس را آلوده می ساختند ، و این کار برخلاف اصول دین زرتشت بود .

کار مغان در این دوره منحصر به امور دینی نبوده است ، بسیاری از ایشان پزشک و مدرس و آموزگار و منجم و سالنامه نگار هم بوده اند . مغان لباس سفید می پوشیده اند و به سه طبقه تقسیم می شده اند . اشکانیان به سایر مذاهب آزادی کامل داده بودند و در دوره ایشان پیروان ادیان توحیدی مانند یهود و یونانیان در انجام مراسم و آداب دینی خویش آزادی تام داشتند .

۴ - اخلاق و عادات

از اخلاق و عادات اشکانیان اطلاعات جامعی در دست نیست آنچه از آثار مورخین معاصر ایشان برمی آید به قرار زیر است :

۱- اشکانیان زنان متعدد می گرفتند . ولی بیش از یک زن عقدی اختیار نمی کردند . در صورتی که زن فرزند نمی آورد یا به سحر و جادو می پرداخت و یا از اخلاق نیک منحرف می شد مرد

می توانست او را طلاق دهد. زنان در امور دولتی مداخله نمی کردند و با مردان آمیزش نداشتند.

۲- با اسیران به مهربانی رفتار می کردند و کشتن ایشان را جایز نمی شمردند.

۳- به نگهداشتن قول خود دلبستگی بسیار داشتند و هرگز از پیمان بر نمی گشتند.

۴- رفتار ایشان با پیروان مذاهب مختلف کشور خوب بود.

۵- جنگ و شکار را دوست می داشتند و انواع بازیها و ورزشها در میان ایشان متداول بود.

۵ - زبان و خط

زبان اشکانیان زبان پهلوی بود ولی زبان پهلوی پارسی شمال شرقی ایران، با زبان پهلوی جنوب که در زمان ساسانیان متداول بود اندکی تفاوت داشته است.

از زمان حمله اسکندر چون عده ای از سربازان یونانی او در نواحی مختلف ایران اقامت گزیدند لغت یونانی در ایران راه یافت. تسلط سلوکیها و روابط اشکانیان با ایشان نیز به رواج این زبان مخصوصاً در دربار، و میان شاهزادگان و بزرگان افزود، چنانکه برخی از پادشاهان اشکانی با زبان و ادبیات یونان آشنا بودند. در دربار اشکانی تئاترهای یونانی نمایش داده می شد. سکه برخی از سلاطین اشکانی نیز به خط و زبان یونانی است.

اشکانیان خط خود را از خط آرامی^۱ اقتباس کرده بودند و بر

۱- آرامیها اقوامی بودند از نژاد سامی که در فاصله سوریه و دجله می زیسته اند، خط آرامی منشعب از خط فنیقی بوده است.

روی سکه های ایشان کلمات پهلوی با این خط نوشته شده است، ولی خط میخی نیز در این دوره منسوخ نشده بود و کتیبه هایی هم به خط مزبور از دوره اشکانیان به دست آورده اند.

۶- آثار اشکانی

چون اشکانیان به شهرنشینی دلبستگی نداشتند و بیشتر به جنگ و لشکر کشی مشغول بودند از خود آثار صنعتی مهمی باقی نگذاشته اند.

از جمله آثاری که به اشکانیان نسبت می دهند یکی معبدی است در کنگاور که ظاهراً معبد دیانا^۱ (رَبَّةُ النُّوعِ شکار رَم) بوده است.

دیگر خرابه قصر بزرگی در الحضر (هاترا) در ساحل راست رود دجله که از آثار اشکانی است: الحضر یکی از شهرهای بین النهرین بود و از خود استقلال داخلی داشت. دیگر نقش برجسته و کتیبه ای از گودرز اشکانی در بیستون که به تقلید کتیبه داریوش بزرگ کنده شده و نوشته آن به خط یونانی است، در این نقش گودرز بر اسبی سوار است و نیزه ای در دست دارد و رَبَّةُ النُّوعِ پیروزی بر فراز سر او پرواز می کند.

دیگر در سرپل ذهاب نقش برجسته ای است که یکی از پادشاهان اشکانی را نشان می دهد. پادشاه سوار اسب است و گلی را از دست رعیتی می گیرد.

دیگر نقش برجسته ای در تنگ شاولک در کوههای بختیاری. در این نقش یکی از ملکه های اشکانی میان سه نفر مرد که از ایشان

دو تن نیزه در دست دارند ، آرمیده و مغی به خواندن دعا مشغول است
این مجلس حکامت می کند از اینکه شاه به شکار رفته و ملکه در انتظار
بازگشت و نگران است و مغ برای سلامت شاه دعا می خواند .

۵۷/۱۱/۲۴

۱۳۵۴/۱۱/۲۰

روز دوشنبه

فصل هفتم

تاریخ ساسانیان

پارس در زمان اشکانیان - تاریخ سرزمین پارس در زمان سلطنت
اشکانیان درست روشن نیست ولی از روی سکه هایی که به دست آمده
بود معلوم می شود که سرزمین مزبور در این دوره از خود پادشاهانی
داشته است که ظاهراً مطیع شاهنشاهان اشکانی بوده اند .

در اواخر قرن دوم میلادی پادشاهانی از سلسله بازرنگی بر
قسمتی از پارس سلطنت می کردند و پایتخت ایشان شهر استخر بود .
دختریکی از این پادشاهان موسوم به رام بهشت زن مو بد معبد
ناهید در استخر بود و پسر ساسان که پاپک نام داشت در شهر خیر کنار
دریاچه بختگان حکومت می کرد .

پاپک در آغاز قرن سوم سوزهر پادشاه بازرنگی را کشت و خود
را پادشاه خواند سپس از اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی
درخواست کرد که به پسرش شاهپور ، عنوان پادشاهی عطا کند ولی
اردوان نپذیرفت .

پس از مرگ پاپک شاهپور خود را پادشاه شمرد ولی برادرش
اردشیر بر او قیام کرد و نزدیک بود کار دو برادر به جنگ بکشد که
ناگهان شاهپور در گذشت و اردشیر جانشین پدر گردید .

پادشاهی اردشیر پاپگان

اردشیر پاپگان^۱ چون به جای پدر نشست از پی توسعه قلمرو حکومت خویش برآمد، نخست به کرمان تاخت و آن سرزمین را از حکمران اشکانی آن گرفت. سپس یزد و اصفهان و عمان و خوزستان را نیز به تصرف آورد و حدود متصرفات خود را به کنار دجله رسانید. اردوان چون پادشاهی خود را در خطر دید با سپاه بزرگی به جنگ اردشیر آمد ولی چنانکه در تاریخ اشکانیان اشاره کردیم در دشت هرمزدگان از او شکست یافت و کشته شد. اردشیر از این زمان خود را شاهنشاه خواند و سلسله بزرگی را که به نام جد او به سلسله ساسانی معروف شده است تأسیس کرد (۲۲۴ م).

پس از کشته شدن اردوان برادرش بلاش جانشین او شد. پادشاه ارمنستان هم، که از خاندان اشکانیان بود، به یاری او برخاست ولی اردشیر پس از دو سال بر آنان غالب شد و تیسفون پایتخت اشکانیان را با تمام بین‌النهرین سفلا تصرف کرد سپس سایر نواحی ایران را نیز به جز ارمنستان و گرجستان گرفت و از مشرق تا حدود پنجاب پیش رفت.

در سال ۲۲۸ میلادی اردشیر در صد برآمد که قسمتی از متصرفات آسیایی رم را به تصرف آورد: پس با سپاه بزرگی از فرات گذشت و در بین‌النهرین علیا به تاخت و تاز پرداخت. **آکساندر سوروس** امپراطور رم چون از حمله وی آگاه شد سقرایی نزد وی فرستاد و به

۱ - یعنی اردشیر پسر پاپک .

او پیغام داد که از تجاوز به خاک رم خودداری کند چه در غیر این صورت همان طور که پادشاهان اشکانی از **ترایانوس و سپتیمیوس سوروس** شکست یافتند او نیز شکست خواهد خورد. اردشیر در جواب امپراطور گفت که متصرفات آسیایی رم میراث پدران اوست و دولت رم باید تمام سوریه و آسیای صغیر را تا دریای اژه به ایران تسلیم کند دولتین ایران و رم از این مذاکرات نتیجه‌ای نبردند و عاقبت به جنگ پرداختند ^ب اردشیر سپاهیان رمی را درهم شکست و شهرهای **نسیبین و حران** را تصرف کرد و با امپراطور رم از در صلح درآمد. سپس به ارمنستان حمله برد و خسرو، شاه آنجا را به حيله کشت و آن سرزمین را نیز بر متصرفات خویش افزود.

اردشیر در سال ۲۴۱ میلادی درگذشت. از جمله خدمات این پادشاه یکی ترویج دین زرتشت است. در زمان اشکانیان دین زرتشت روی به ضعف نهاده آداب و رسوم آن فراموش شده بود. اردشیر فرمان داد تا آتشکده‌های خاموش را روشن نمودند و کتاب اوستا را جمع‌آوری و به زبان پهلوی ترجمه کردند و بر آن تفسیری نوشتند که به **زند** معروف است. در زمان او دین زرتشت دین رسمی ایران شد و موبدان زرتشتی اهمیتی یافتند و مقام **موبدان موبدی** (یعنی ریاست موبدان) از بزرگترین مقامات کشور گردید.

اردشیر پادشاهان و امرای کوچک اشکانی را نیز از میان برداشت و قدرت حکومت مرکزی را در سراسر ایران بسط داده از کارهای بزرگ او یکی تأسیس سپاه جاویدان ده‌هزار نفری زمان داریوش اول است مردم ایران را نیز از روی نسب و شغل و سابقه

به طبقاتی چند تقسیم نمود و برای هر طبقه وظیفه و مقام خاصی تعیین کرد.

پایتخت اردشیر در آغاز امر شهر استخر بود ولی پس از آن تیسفون و سلوکیه را به پایتختی برگزید و شهری نیز در نزدیکی تیسفون بنا کرد که به اردشیر نامیدند و این سه شهر را با دو شهر کوچک دیگر که در نزدیکی آنها بنام **شهرستانان** گفته اند و اعراب **مداین** خوانده اند.

شاهپور اول

پس از اردشیر پسرش شاهپور به سلطنت رسید که به قولی در زمان حیات پدر نیز در پادشاهی با او شریک بود. در آغاز پادشاهی او در ارمنستان شورش پدید آمد ولی شاهپور آن را فرو نشاند. سپس در سال ۲۴۲ میلادی از اغتشاشات داخلی رم استفاده کرد و بر بین‌النهرین و سوریه تاخت و شهرهای **نصیبین** و **حران** را گرفت و تا **انطاکیه** (در کنار دریای مدیترانه پیشرفت. **گوریانوس** سوم امپراتور رم برای دفع او با لشکر فراوان به آسیا آمد و در چند جنگ سپاه ایران را مغلوب ساخت و یکی از سرداران او نصیبین را باز گرفت و از جمله نیز گذشت و تیسفون را محاصره کرد لیکن در همان حال فیلیپ حاکم رمی سوریه او را کشت و با شاهپور از در صلح درآمد (۲۴۴) و ارمنستان و بین‌النهرین را به ایران تسلیم نمود.

شاهپور مدت ۱۴ سال (۲۴۴-۲۵۸) در حدود خراسان و خوارزم و باختر یعنی در شمال شرقی ایران مشغول جنگ بود و چون از

جنگهای مزبور فراغت یافت باز بر متصرفات آسیای رم تاخت. در این زمان امپراتور رم به **والریانوس** رسیده بود که به دستگیری پسر خود بر رم حکومت می کرد. شاهپور در این حمله نیز تمام سوریه را گرفت و تا انطاکیه پیش رفت چون خبر حمله او به امپراتور رسید برای باز گرفتن متصرفات رمی به آسیا آمد و با آنکه انطاکیه را گرفت شکست یافت و اسیر شد. والریانوس به فرمان شاهپور با جمعی از اسیران رمی به ساختن سدی در نزدیکی شوشتر مأمور شد و تا پایان عمر اسیر بود.

پس از شکست رمیان و اسیر شدن والریانوس پادشاه ایران **کوریاویس** نامی را به امپراتوری رم برگزید سپس با انطاکیه را تسخیر کرد و در آسیای صغیر به تاخت و تاز پرداخت در همان حال **اذینه امیر تدمر** (یا پالمیر) که شهری در مشرق دمشق بوده است با شاهپور از در دوستی و اتحاد درآمد و هدایایی نزد وی فرستاد ولی شاهپور چون این امیر را همشأن خود نمی دانست از روی غرور هدایای او را رد کرد و فرستادگانش را به فرات افکند. اذینه نیز در صدد انتقام برآمد و هنگامی که شاهپور با غنایم فراوان به ایران باز می گشت بر او حمله برد و قسمت مهمی از غنایم او را با برخی از زنان حرم در ربود و در نتیجه حملات او بسیاری از سپاهیان ایران تلف شدند.

از جمله آثار شاهپور یکی شهر شاهپور بوده است در نزدیکی کازرون کنونی و دیگر شهر **گندی شاهپور** میان شوشتر و دزفول که نخست آن را **وه آنتیوخ شاهپور** (یعنی شهر شاهپور که به از انطاکیه است) می گفتند. این شهر را نیز اسرای رمی ساختند و ظاهراً والریانوس

امپراطور رم در این شهر در گذشت بنای شهر **نیشابور** را هم به شاپور نسبت می دهند و نام آن نخست **نیوشاپور** بوده است .

از شاپور نقوش متعددی هم در فارس باقی است که بیشتر

مربوط به غلبه او بر رم و اسیری والریانوس است .
شاپور پادشاهی دلیر و کشور گشا و **متهور** بود ولی از فتوحات خود به سبب غروری که داشت نتایج قابل نگرفت معهدا دولت ساسانی در زمان او شهرت و عظمت بسیار یافت . این پادشاه در سال ۲۷۱ میلادی در گذشت .

یکی از وقایع مهم زمان شاهپور پیدا شدن مانی و رواج مذهب اوست که شرح آن در فصل بعد خواهد آمد

۱۲۵۶/۱۲۷
از دو جنبه

هرمز اول

جانشینان شاپور اول تا سلطنت شاپور ذوالاکتاف پادشاهان با کفایتی نبودند و در دوره پادشاهی ایشان دولت ساسانی ضعیف شد . پس از شاپور اول پسرش **هرمز اول** پادشاه شد ولی بسیار بیکفایت بود و يك سال پیش پادشاهی نکرد در زمان او **مانی** که از ایران به هندوستان و چین رفته بود باز گشت و هرمز با وی به مهربانی رفتار کرد .

بهرام اول

هرمز در سال ۲۷۳ مرد و برادرش **بهرام اول** جانشین وی شد . در این زمان **زنوبیا** زن اذینه امیر **تدمر** که پس از شوهر به جای او نشسته بود با **ارلیانوس** امپراطور رم به جنگ پرداخت

و از **بهرام کمک** خواست بهرام سپاهیان چند به یاری وی فرستاد ولی **زنوبیا** مغلوب و گرفتار شد . امپراطور رم مداخله بهرام را بهانه کرد و در صدد لشکر کشی به ایران بر آمد بهرام چون یارای برابری با امپراطور رم نداشت هدایایی برای او فرستاد و از در صلح در آمد ولی ارلیانوس با فرستادگان او بد رفتاری نمود و يك سال بعد ناگهان به ایران تاخت ، و در همان حال به دست یکی از کسان خود کشته شد بهرام نیز پس از سه سال سلطنت ، در ۲۷۶ میلادی در گذشت . از کارهای زشت وی کشتن مانی و پیروان اوست .

بهرام دوم

بهرام دوم پسر بهرام اول بود و چون در آغاز پادشاهی ستمکاری و خونریزی پیشه کرد بزرگان ایران در صدد خلع وی بر آمدند . لیکن موبدان موبد یا رئیس روحانیون، واسطه شد و از آن پس بهرام تغییر خوی داد .

از کارهای او یکی مطیع ساختن **سکاها** است که از قرن دوم پیش از میلاد در سیستان مسکن گرفته بودند^۱ و یکی جنگ با دولت رم . زمانی که بهرام در مشرق مشغول جنگ با سکاها بود **کاروس**^۲ امپراطور رم موقع را غنیمت دانست و بر بین النهرین تاخت . بهرام سفیری نزد وی فرستاد و خواستار صلح شد ولی کاروس درخواست او را رد کرد و گفت که شاه ایران باید مطیع گردد . سپس به جانب تیسفون پیش آمد و آن شهر را به تصرف آورد ، ولی ناگهان در گذشت .

۱- به پادشاهی اشك هفتم فرهاد دوم مراجعه شود .

رمیان با بهرام صلح کردند و با این صلح قسمتی از بین‌النهرین را تصرف کردند (۲۸۳ م.).

از نرسی

بهرام دوم در سال ۲۹۳ مرد و سلطنت به پسرش بهرام سوم رسید ولی این پادشاه پس از چهار ماه از نرسی که مدعی تخت و تاج بود شکست یافت و نرسی پادشاه شد.

نرسی پسر شاپور اول بود. چون بر تخت نشست در صدد برآمد که ارمنستان را از تیرداد باز گیرد. پس در سال ۲۹۶ به آن سرزمین حمله برد و تیرداد را شکست داد و به خاک رم راند. دیو کله‌سی یا نوس امپراطور رم از خیر حمله نرسی به ارمنستان در خشم شد و **گالریوس** پدر زن خود را با سپاه فراوانی به جنگ ایران روانه کرد. ولی گالریوس در نزدیکی فرات از نرسی شکستی سخت خورد و قسمت بزرگی از سپاهیان وی تلف شد و خود به رم گریخت.

یک سال بعد باز دیو کله‌سی یا نوس امپراطور رم او را به جنگ ایران فرستاد. گالریوس این بار از جانب ارمنستان حمله آورد و چون جنگ در آن سرزمین کوهستانی برای سواره نظام ایران دشوار بود، در نبردی که میان دو سپاه روی داد رمیان غلبه کردند و نرسی مجروح شد و ملکه ایران با جمعی از بزرگان کشور اسیر گردید. نرسی درخواست صلح کرد و مصالحه‌ای میان دولتین منعقد گردید که به موجب آن نرسی پنج ولایت از ولایات ایران را در ساحل راست دجله به دولت رم تسلیم کرد و از ارمنستان و گرجستان نیز

چشم پوشید.

پس از این شکست نرسی از پادشاهی کناره گرفت و سلطنت را به پسر خود **هرمز دوم** سپرد.

هرمز دوم

هرمز دوم پادشاهی عادل بود و به آبادی کشور علاقه بسیار داشت این پادشاه در سال ۳۱۰ در جنگی که با اعراب کرد کشته شد. پس از مرگ وی بزرگان ایران پسرش **آذر نرسی** را به سبب اینکه خونریز و بیرحم بود کشتند و هرمز یکی از برادران او را به حبس انداختند و برادر دیگرش را نیز کور کردند و تاج شاهی را بر فراز خوابگاه ملکه یعنی زن هرمز دوم، که آبتن بود، آویختند و جنین او را شاه خواندند (۳۱۰ م.).

شاهپور دوم (ذوالاکتاف)

شاهپور دوم هفتاد سال پادشاهی کرد. دوران سلطنت او دو قسمت است: یکی دوران کودکی وی از سال ۳۱۰-۳۲۶ که زمام امور کشور در دست بزرگان ایران بود و دیگر دوران سلطنت شخصی او که از سال ۳۲۶ تا ۳۷۹ دوام یافت.

در زمان کودکی شاپور به علت بی‌کفایتی و رقابت بزرگان، کشور ایران میدان تاخت و تاز دشمنان گردید. از آن جمله دسته‌ای از اعراب از راه جنوب و مغرب حمله کردند و **طایر** نام از رؤسای قبایل عرب به تیسفون تاخت و غنایم بسیار برد و عمه یا خاله شاپور

را اسیر کرد .

شاپور چون شانزده ساله شد شخصاً به اداره امور کشور پرداخت نخست از راه خلیج فارس با کشتی به سواحل عربستان حمله برد و بسیاری از اعراب را که به ایران تاخته بودند کشت و شهرهای ایشان را آتش زد و چنانکه مورخین قدیم نوشته اند فرمان داد تا شانه های برخی از ایشان را سوراخ کردند و از آن ریسمانی گذرانیدند و به همین سبب اعراب او را **شاپور ذوالاکتاف** خواندند .

در همین زمان چنانکه در تاریخ رم اشاره خواهیم کرد قسطنطین امپراطور رم به دین عیسی در آمد و به موجب فرمان میلانو در سال ۳۱۳ میلادی آن را دین رسمی رم شمرد . به همین سبب جمعی از عیسویان که در خاک ایران می زیستند متوجه دولت رم شدند و امپراطور نیز به حمایت ایشان برخاست . شاپور در صدد برآمد که از تحریک عیسویان و مهاجرت آن قوم به خاک رم جلوگیری و از رواج دین عیسی در ایران ممانعت کند در همان حال برادر او **هرمز** که در حبس بود گریخت و به رم رفت . قسطنطین او را به مهربانی پذیرفت . این امر نیز شاپور را از امپراطور آزرده خاطر ساخت . ولی چون از قدرت قسطنطین آگاه بود و همچنین می ترسید که اگر با دولت رم از در دشمنی در آید ، برادرش را برضد او برانگیزاند و در ایران جنگ داخلی ایجاد کند ، تا قسطنطین زنده بود به جنگ اقدام نکرد .

جنگ اول شاپور با رم - قسطنطین در سال ۳۳۷ در گذشت

و پسرش **کنستانسیوس** دوم جانشین او شد . شاپور موقع را غنیمت دانست و به خاک رم حمله برد و قلعه **نصبین** را محاصره کرد . ضمناً جمعی از مخالفین دین عیسی را نیز در ارمنستان برضد پادشاه آن کشور برانگیخت و خود بیاری ایشان برخاست و ارمنستان را تسخیر نمود .

محاصره **نصبین** ۶۳ روز طول کشید و شاپور چون از تسخیر آن قلعه مستحکم نومید شد دست از محاصره برداشت ولی به جنگ با دولت رم ادامه داد و در ارمنستان نیز از جانب خود **شاهی معین** کرد .

سپس در سال ۳۴۶ بار دیگر **نصبین** را محاصره نمود ولی باز کاری از پیش نبرد .

در سال ۳۴۸ شاپور از دجله گذشت و در نزدیکی **سنجار** (در کردستان) با **کنستانسیوس** مقابل گشت . در جنگی که میان دو سپاه روی داد پسر شاپور کشته شد ولی عاقبت سپاه ایران غلبه کرد و قلعه **سنجار** را به دست گرفت .

پس از آن بار دیگر شاپور در صدد تسخیر **نصبین** برآمد و آب رودخانه را زیر دیوار آن شهر انداخت ولی باز نتیجه ای نگرفت و چون در همین اوان قبایل **زرد پوست هپتال** از مشرق بر ایرانیان تاختند . ناگزیر دست از جنگ با رم کشید و برای دفع هپتالها به جانب مشرق رفت . جنگهای اول شاپور با رم ۱۲ سال دوام یافت (از ۳۳۸ تا ۳۵۰ م) .

جنگ شاپور با هپتالها تا سال ۳۷۵ طول کشید و عاقبت آن قوم را مطیع ساخت ، چنانکه پادشاه ایشان **گروم بات** با او متحد شد و در جنگ دوم شاپور با رم شرکت کرد .

جنگ دوم شاپور با رم - زمانی که شاپور در مشرق ایران سرگرم جنگ با هپتالها بود **ارشک** پادشاه ارمنستان از موقع استفاده کرد و با دولت رم از در اتحاد درآمد . امپراطور هم دختر یکی از قضات رم را به او داد . در نتیجه این اتحاد باز دولت رم در ارمنستان صاحب نفوذ گردید .

در سال ۳۵۶ میلادی دو نفر از بزرگان رم به مرزبان ایرانی **آدیابن** (قسمتی از کردستان) که **تهیم شاپور** نام داشت پیشنهاد کردند که دولت ایران با رم قرارداد صلح دائمی برقرار سازد .

تهیم شاپور نیز درخواست ایشان را به عرض شاهنشاه رسانید ، شاپور این پیشنهاد را نتیجه ضعف دولت رم دانست و در جواب ، سفیری **نرسی** نام به دربار امپراطور فرستاد و پیغام داد که اگر دولت رم طالب صلح است باید از ارمنستان و بین‌النهرین که میراث نیاکان اوست چشم‌پوشد و گرنه چون زمستان آن سال به آخر رسد با تمام سپاه خود بر خاک رم خواهد تاخت . کنستانتینوس از این پیغام در خشم شد و جواب داد که از جنگ با ایران عاجز نیست و نمی‌تواند ممالکی را که در تصرف رم است به دشمن سپارد .

در سال ۳۵۸ شاپور باز به خاک روم حمله برد و تا سال ۳۶۰ قلعه‌های **آمنه** (دیاربکر کنونی) و **سنجار** را گرفت و کنستانتینوس را که از اروپا به دفع وی آمده بود شکست داد .

در سال ۳۶۱ میلادی کنستانتینوس مرد و **یولیانوس** جانشین وی گردید . این امپراطور که به علمت مخالفت با دین عیسی به مرتد معروف است جوانی مغرور بود و می‌خواست به تقلید اسکندر و ترایانوس کشورگشایی کند پس در سال ۳۶۳ به آسیا آمد و با سپاه فراوانی راه ایران را در پیش گرفت شاپور نخست با او از در صلح درآمد و سفیری نزد وی فرستاد ولی یولیانوس نامه شاپور را پاره کرد و به طعنه گفت که « به سفیر فرستادن احتیاج نبود چه به‌زودی یکدیگر را می‌دیدیم ! »

سپس با قبایل عرب نیز متحد شد و ۱۱۰۰ کشتی بر رود فرات افکند و به سرعت سپاه خود را به بین‌النهرین سفلا رسانید و از آنجا به جانب تیسفون راند و تا سلوکیه پیش آمد و در جنگی که با قسمتی از سپاه ایران کرد فاتح شد ولی چون فتح تیسفون را دشوار دید و دریافت که حریف زورمندش هنوز وارد میدان نشده است ، از گرفتن آن شهر چشم‌پوشید و فرمان عقبنشینی داد . همینکه رمیان شروع به عقبنشینی کردند سپاه ایران از اطراف برایشان تاخت و جمع کثیری از آنان را هلاک کرد . **یولیانوس** نیز به دست یکی از سربازان ایرانی کشته شد .

جانشین یولیانوس که **یوی یانوس** نام داشت پس از مذاکرات بسیار با صلحی به شرایط زیر راضی شد :

۱ - دولت رم پنج ولایتی را که از نرسی گرفته بود به ایران باز دهد .

۲- قلعه‌های نصیبین و سنجار به تصرف ایران در آید.
۳- دولت روم متعهد شد که به ارمنستان یاری نکند و آن را از دایره نفوذ خویش خارج شمارد.

از مواد سه گانه فوق ماده دوم از همه مهمتر بود، زیرا با گرفتن قلعه نصیبین دولت ایران دارای مرکز نظامی بزرگی شد که در پیشرفت‌های لشکری ایران در جنگهای بعد تأثیر فراوان کرد.

شاپور دوم را به سبب فتوحاتش **شاپور بزرگ** خوانده‌اند. عربها که به او ذوالاکتاف لقب داده‌اند قصد توهین داشته‌اند.

پس از مرگ **یوی یانوس** جانشین او **والان تی نیانوس** ۱ ممالک روم را دو قسمت کرد. قسمت شرقی را به برادر خود **والانس** ۲ سپرد.

والانس چون از مصالحه یوی یانوس راضی نبود باز بر سر ارمنستان و گرجستان با شاپور به جنگ پرداخت. دولتین از سال ۳۷۱ تا سال ۳۷۶

غالباً با یکدیگر در زد و خورد بودند، عاقبت چون هر دو از جنگ فرسوده شدند، صلح کردند و مقرر شد که از آن پس هیچیک در کار

ارمنستان و گرجستان مداخله نکنند ولی شاپور پس از مرگ **والانس** (۳۷۸)

یکی از سرداران خود، از خانواده **سورن** را مأمور گرفتن ارمنستان کرد و او آن کشور را تسخیر نمود و مرزبان آنجا گردید.

شاپور در سال ۳۷۹ میلادی درگذشت. این پادشاه حتی به تصدیق دشمنان خویش بسیار شجاع و صاحب اراده و با سیاست بوده

است، در جنگها همیشه پیشاپیش سپاه بر دشمن می‌تاخت و از خطر بیمی نداشت، در زمان او دولت ساسانی قدرت بسیار یافت.

۵۵۱/۱۱/۲۴
۱- Valentinianus.
۱۰۲۱

۲- Valans.

اردشیر دوم

پس از شاپور برادرش اردشیر دوم به جای او نشست. وی پادشاهی صلحجوی بود ولی کفایتی نداشت. سلطنتش چهار سال بیشتر دوام نیافت و چون خواست از مداخله بزرگان در اداره امور کشور بکاهد او را خلع کردند (۳۸۳).

شاهپور سوم

پس از خلع اردشیر دوم بزرگان ایران پسر شاپور ذوالاکتاف را که شاهپور سوم نام داشت، بر تخت نشانند. در زمان او ارمنستان میان ایران و روم تقسیم شد، زیرا در زمان اردشیر دوم در آن سرزمین شورش پدید آمد و مردم دو دسته شدند، جمعی طرفدار ایران و گروهی هواخواه روم گردیدند به همین سبب باز میان دولتین اختلاف ظاهر شد. ولی چون اردشیر چنانکه اشاره کردیم پادشاهی صلحجوی بود و دولت روم هم در اروپا با قبایل وحشی **گت** می‌جنگید، بالاخره مقرر شد که ارمنستان را تقسیم کنند. قرارداد این تقسیم در زمان شاپور سوم بسته شد و به موجب آن قسمت بزرگی از ارمنستان شرقی به دولت ایران و قسمت کوچکتری از مغرب آن سرزمین به دولت روم تعلق گرفت و برای هر دو قسمت پادشاهانی از جانب ایران و روم تعیین شد که از خاندان اشکانی بودند (۳۸۴). از این زمان تا سال ۴۲۰ میلادی روابط ایران و روم دوستانه بود.

بهرام چهارم

شاپور سوم در سال ۳۸۸ در اثر حادثه‌ای درگذشت و برادرش

بهرام چهارم به سلطنت رسید. بهرام پیش از پادشاهی حاکم کرمان بود، بدین سبب او را **کرمانشاه** می گفتند. در زمان او **خسرو** که در قسمت ارمنستان ایران پادشاهی می کرد حکومت ارمنستان روم را نیز از **تئودزیوس** امپراتور گرفت و سر از اطاعت ایران پیچید ولی چون دولت روم به وی کمک نکرد ناچار مطیع گردید. بهرام پادشاهی تندخوی بود به همین سبب به دست جمعی از لشکریان خود به قتل رسید (۳۹۹).

یزدگرد سوم

پس از آنکه بهرام چهارم کشته شد بزرگان ایران پسر شاپور سوم را که یزدگرد نام داشت، به سلطنت برداشتند، یزدگرد پادشاهی ملامطبع و صلحجوی بود، در زمان سلطنت او دولت روم گرفتار حمله وحشیان گردید و قسمتی از متصرفات خود را از افریقا و اروپا از دست داد و بدین واسطه ضعیف شد ولی یزدگرد از ضعف دشمن استفاده نکرد و چون می خواست روابط دوستانه خود را با دولت روم شرقی حفظ کند در صدد حمله به متصرفات آسیایی آن دولت بر نیامد.

در سال نهم پادشاهی یزدگرد **آرتابادیوس** نخستین امپراتور روم شرقی چون مرگ خود را نزدیک دید پسر خرد سال خویش **تئودزیوس** را تحت حمایت شاهنشاه ایران قرار داد، یزدگرد نیز حمایت او را برعهده گرفت و یکی از خواجگان دربار خود را که **آنتیوخوس** یا به قولی **شروین** نام داشت. برای سرپرستی وی به قسطنطنیه فرستاد و به سنای روم اخطار کرد که هر کس بر ضد

تئودزیوس امپراتور جوان روم شرقی اقدامی کند چنان است که بر ضد شاهنشاه ایران برخاسته باشد. پس از آن هم پیوسته با دولت روم شرقی به دوستی رفتار و از ایجاد اختلاف احتراز کرد.

یزدگرد اول نسبت به پیروان دین عیسی نیز بسیار خوش رفتاری و مهربانی می کرد تا آنجا که موبدان و پیشوایان دین زرتشت نسبت به او بدبین شدند و او را **بزهکار** یعنی گناهکار خواندند. مهربانیهای او سبب گستاخی کشیشان عیسوی شد، چنانکه برخی از ایشان دست به خراب کردن آتشکدهها و خاموش ساختن آتش مقدس زدند پس یزدگرد ناگزیر رفتار خود را نسبت به عیسویان تغییر داد و به آزار و شکنجه آن قوم پرداخت و حتی در صدد برآمد که دین عیسی را از ارمنستان نیز براندازد. یزدگرد در سال ۴۲۰ میلادی در نتیجه لگد اسب کشته شد.

بهرام گور

یزدگرد هنگام مرگ سه پسر داشت: شاپور، بهرام، نرسی. شاپور پادشاه ارمنستان بود و بهرام در خدمت **منذر بن نعمان** از ملوک **حیره** بسر می برد. نرسی پسر کوچکتر یزدگرد نیز در پایتخت بود، بزرگان و موبدان ایران به علت کینه ای که از یزدگرد در دل داشتند مایل به پادشاهی پسران او نبودند به همین سبب شاپور را که از ارمنستان به قصد سلطنت به پایتخت آمد کشتند و یکی از

۱- **حیره** پایتخت ملوک لخمی عرب در کنار شط فوات بود سلسله ملوک لخمی در این ناحیه سلطنت می کردند ولی مطیع و خراجگزار شاهنشاهان ساسانی بودند. این سلسله را در سال ۶۰۲ میلادی خسرو پرویز از میان برداشت و حاکمی از جانب خود به آن سرزمین فرستاد.

شاهزادگان ساسانی را به نام **خسرو** ، بر تخت نشانند ولی بهرام پسر دیگر یزدگرد از **منذر بن نعمان** کمک گرفت و به یاری او بر تیسفون حمله برد و بزرگان ایران را به اطاعت آورد و خسرو را از سلطنت خلع کرد و به جای او پادشاه شد (۴۲۰ میلادی) .

مورخین ایرانی نوشته اند که تاج شاهی را میان دو شیر درنده نهادند تا هر که تاج را بردارد پادشاهی او را باشد، خسرو قدمی پیش نهاد ولی بهرام پیش رفت و هر دو شیر را کشت و تاج را برگرفت و بر سر نهاد .

در سال ۴۲۵ اقوام **هپتال** یا (هیاطله) که از آسیای مرکزی به حدود رودهای سیحون و جیحون آمده بودند . از آنجا نیز تجاوز کردند و بر باختر و خراسان تاختند و پادشاه ایشان ، که به **خاقان** معروف است ، شهر **مرو** و قسمتی از خراسان را گرفت . بهرام برای این که خاقان را اغفال کند در ظاهر به عنوان شکار به جانب آذربایجان رفت ولی در نهان متوجه خراسان شد و درحالی که خاقان منتظر حمله او نبود بر سر وی تاخت و چنان شکستی بر هپتالها وارد آورد که تارود سیحون عقب نشستند و تا چندی متعرض ایران نشدند . خاقان نیز در آن جنگ کشته شد و معروف است که پادشاه هند چون هپتالها را دشمن می داشت به قدری از این فتح خشنود شد که ولایات مکران و سند را به بهرام بخشید .

بهرام در آغاز سلطنت خود به تحریک **مهر شاپور** موبد موبدان ایران ، به آزار عیسویان پرداخت ، عیسویان دسته دسته از ایران مهاجرت کردند و به خاک روم پناهنده شدند . دولت ایران مهاجرین

را مطالبه ولی دولت روم از تسلیم ایشان خودداری کرد همین امر مایه رنجیدگی خاطر بهرام گردید و جنگ ایران و روم دوباره آغاز شد . در آغاز امر ، دسته ای از سپاه روم از راه ارمنستان بر ایران تاخت و دسته ای از سپاه ایران نیز به سرداری **مهر نرسی** بر بین النهرین علیا حمله برد و در نزدیکی نصیبین با رومیان روبرو شد ، مهر نرسی در این جنگ شکست یافت و از بهرام کمک خواست چون بهرام به یاری مهر نرسی رفت سرداران رومی عقب نشستند و شاهنشاه ساسانی شهر **تئودز یوپولیس** ^۱ (ارزروم کنونی) را محاصره کرد . عاقبت دولتین صلح کردند و مقرر شد: که اولاً پیروان دین عیسی و زرتشت در ایران و روم آزاد باشند و کسی متعرض ایشان نشود . ثانیاً دولت روم همه ساله مبلغی برای نگاه داری قلعه های دربند **داربال** ^۲ به دولت ایران پردازد تا بدین وسیله از حمله وحشیان شمالی به متصرفات طرفین جلوگیری شود .

بهرام سلطنت ارمنستان را نیز از میان برداشت و آن سرزمین را تحت حکومت مستقیم خویش قرارداد و **مهر شاپور** نام از بزرگان ایران را **مهر زبان** آنجا کرد . چنانکه مشهور است بهرام به شکار گورخر میل فراوان داشت و به همین سبب بهرام گور لقب یافت . عاقبت نیز در تعاقب گورخری میان اصفهان و شیراز در باتلاقی فرو رفت و نابود شد (۴۳۹ . م .) بهرام بسیار خوشگذران بود . به شعر و موسیقی دلبستگی

۱ - Théodosiopolis

۲ - دربند داربال در میان جبال قفقاز واقع شده و یگانه راه طبیعی این کوهها است که قفقاز را به ماورای قفقاز و جنوب روسیه مربوط می سازد .

فراوان داشت و معروف است که به چند زبان سخن می گفت . مردم ایران هم او را بسیار دوست می داشتند زیرا با همه به مهربانی رفتار می کرد و می کوشید که وسایل خوشی و آسایش رعایا را فراهم سازد . چنانکه ۱۲۰۰۰ **توری** از هندوستان به ایران خواست تا برای مردم نوازندگی و خنیاگری کنند .

یزدگرد دوم

یزدگرد دوم پسر بهرام گور است . این پادشاه در آغاز سلطنت بر متصرفات روم حمله کرد . ولی تئودزیوس امپراتور روم شرقی از در صلح در آمد و قرار داد صلح دائمی میان طرفین بسته شد و مقدر گردید که هیچ يك درمرزهای یکدیگر قلعه‌های نظامی نسازد و دولت روم باز متعهد گشت که همه ساله مبلغی به دولت ایران دهد ، تا این دولت سپاهيانی در **دربند** (در قفقازیه کنار دریای خزر) نگاه داری و از حمله اقوام وحشی شمال جلوگیری کند .

یزدگرد در سالهای نخستین پادشاهی خود با عیسویان به مهربانی رفتار می کرد . ولی از سال هشتم تغییر روش داد و جمعی از بزرگان ایران را که هواخواه عیسویت بودند کشت . سپس فرمانی به بزرگان ارمنستان فرستاد و امر داد دست از دین عیسی بردارند و به دین زرتشت در آیند ولی ایشان نپذیرفتند و یزدگرد جمعی از سران ارمنستان را به دربار خواست و به زندان افکند و ۷۰۰ موبد برای تبلیغ دین زرتشت به ارمنستان فرستاد .

در این ضمن هپتالها باز از ماوراءالنهر و شمال گرگان به ایران

تاختند . یزدگرد ناگزیر به جلوگیری ایشان شتافت و آن قوم را پس از چندی از خاک ایران بیرون کرد ولی آرامنه از دوری وی استفاده کردند و سر به شورش برداشتند و حتی از امپراتور روم کمک خواستند .

یزدگرد چون از کار هپتالها فارغ شد لشکر به ارمنستان کشید و در سال ۴۵۱ آرامنه را شکستی سخت داد و جمعی از بزرگان و کشیشان ارمنی را به ایران آورد و هر يك از ایشان را که به ترك دین عیسی راضی نشد هلاک کرد .

مرگ یزدگرد را سال ۴۵۷ نوشته اند .

پادشاهی فیروز

زمانی که یزدگرد مرد پسر بزرگترش فیروز ، که حکومت سیستان داشت ، از پایتخت دور بود به همین سبب پسر کوچکش **هرمز** ملقب به **فیروزان** به جای وی نشست . ولی فیروز از پادشاه هپتالها (یا هیاطله) موسوم به **اخشنوار** یا **خشیوان** ۱ کمک گرفت و در حدود ری با برادر جنگید و چون جمعی از ایرانیان بدو پیوستند غالب شد و هرمز را از پادشاهی خلع کرد و خود به جای او بر تخت نشست (۴۵۸) . هنگام پادشاهی فیروز ایران دچار قحطی و خشکسالی سخت گردید که به قولی هفت سال دوام یافت ، ولی فیروز با تدبیر و کاردانی جان رعایای خویش را از مرگ نجات داد . اولاً مقدار فراوانی غلات از سایر کشورها خرید . ثانیاً توانگران را بر آن داشت که از فقیران

۱ - مورخان غالباً این اسم را به غلط **خوشنوار** نوشته اند .

دستگیری کنند. ثالثاً مالیات را تخفیف داد.

پس از نجات از قحطی فیروز درصدد برآمد که با پادشاه هپتالها بچنگد و او را خراجگزار خویش سازد، ولی در جنگی که با اخشنوار کرد شکست یافت و به موجب مصالحه‌ای راضی شد که خواهر (یا به قولی دختر) خود را به او دهد لکن به جای خواهر خویش کنیزی را نزد وی فرستاد. اخشنوار هم از این حيله در خشم شد و به قصد انتقام از پادشاه ایران درخواست کرد که گروهی از سرداران ایران را برای تربیت سپاهیان وی به دربار او فرستد. فیروز سصد تن از سرداران و افسران ایرانی را نزد وی فرستاد و او جمعی از ایشان را کشت و جمعی دیگر را دست و پا بریده باز گردانید.

بعد از آن باز طرفین به جنگ پرداختند و با این که فیروز بر دسته‌ای از هپتالها غالب شد از دستة دیگر شکست یافت و گرفتار شد. پس ناچار قسمتی از متصرفات شرقی خود را به ایشان سپرد و تعهد کرد مبلغی نیز برای نجات خود به پردازد و پسر خویش قباد را هم به گروگان تسلیم آن قوم کند. قباد دو سال در میان هپتالها به سر برد تا مبلغی که تعهد کرده بود پرداخته شود. پس از آن باز فیروز با پادشاه هپتالها از در جنگ درآمد ولی این بار نیز سپاهیان او به سختی شکست یافتند و خود در ضمن جنگ کشته شد و هپتالها شهرهای **مروزرود و هرات** را گرفتند (۴۸۳ م.).

در سالهای آخر پادشاهی فیروز باز مردم ارمنستان و گرجستان که هواخواه دین عیسی بودند شورش کردند و در صدد ایجاد دولت مستقلی برآمدند ولی **زرمهر سوخرا** سردار ایرانی که از خانواده

قارن و اصلاً پارسی بود، به امر فیروز لشکر به ارمنستان کشید و آن شورش را موقتاً فرونشاند.

پادشاهی بلاش

بلاش برادر فیروز بود و پس از وی به پادشاهی رسید. این پادشاه با آرامنه صلح کرد و راضی شد که آتشکده‌های ویران ارمنستان دیگر ساخته نشود و آرامنه در دین خود مختار و آزاد باشند و کسی ایشان را به زرتشتی شدن وادار نکند.

از وقایع زمان او یکی شورش برادر زاده‌اش **زریر** است که از او شکست یافت و کشته شد و دیگر فرار **قباد** پسر دیگر فیروز به دربار پادشاه هپتال که تا مرگ بلاش نیز در آنجا به سر برد. در زمان بلاش **سوخرا** در ایران قدرت و نفوذ بسیار یافت. این سردار در جنگی که با پادشاه هپتال کرد او را شکست داد و غنائمی را که هپتالها از فیروز گرفته بودند با دختر آن پادشاه باز گرفت. بلاش در سال ۴۸۷ مرد. مورخین او را پادشاه عادل خوانده‌اند.

قباد اول (کواذ)

چنانکه گفتیم قباد در زمان پادشاهی بلاش از ایران گریخت و نزد پادشاه هپتال رفت. خاقان هپتال پس از سه سال سپاهی بدو داد تا به ایران بتازد و پادشاهی را از بلاش بگیرد، ولی در همان ضمن بلاش در گذشت و بزرگان ایران قباد را به شاهی پذیرفتند. در آغاز پادشاهی قباد کارهای کشور به صوابدید **زرمهر سوخرا**

اداره می شد قباد برای این که او را از میان بردارد **شاپور مهران** سپهسالار یا **اردان اسپهبد** را از ری به دربار خواست و به دستگیری او سوخرا را کشت. در همین اوان قبایل وحشی **خزر** که از نژاد زرد بودند و در ساحل غربی دریای خزر میان رود های **ولگا** و **دن** مسکن داشتند. به قفقازیه تاختند. قباد با سپاه فراوانی به دفع ایشان رفت و آن قوم را شکستی سخت داد و از ایران راند.

ظههور مزدک - در سالهای نخستین پادشاهی قباد مردی به نام مزدک ظهور کرد و دین تازه ای آورد. قباد چون از قدرت و نفوذ فوق العاده موبدان زرتشتی بیم داشت، هواخواه وی گردید.

مزدک پسر **بامداد** به قولی از مردم **استخر** و به قولی دیگر از اهالی **نیشابور** بود. این مرد مذهبی آورد که خلاصه آن را در فصل بعد خواهیم گفت، اساس این مذهب بر اشتراک زن و مال بود.

چون قباد مذهب مزدک را قبول کرد و به دستور او احکامی دائر بر اشتراک زن و مال داد، بزرگان و موبدان برضد او همدستان شدند و او را از پادشاهی خلع کردند و برادرش **جاماسب** یا **گاماسب** را به جای او نشانندند. قباد در قلعه **انوشهر** (بنی فراموشی) محبوس شد. لکن پس از اندک زمان به دستگیری خواهر یا زن خود و یکی از سرداران جوان به نام **سیاوش** از زندان گریخت و نزد خاقان هپتال رفت و به یاری او در سال ۴۹۹ بار دیگر پادشاهی را از برادر گرفت این بار قباد از هواخواهی مزدک و پیران او دست برداشت.

۱- این قلعه در مشرق شوشتر بود و آن را بدان سبب قلعه فراموشی می گفتند که هر کس در آنجا محبوس می شد به کلی فراموش می گشت و هیچ کس حق نداشت نام او را پیش شاه بر زبان آورد.

جنگهای قباد با روم شرقی - قباد زمانی که از خاقان هپتال برای باز گرفتن سلطنت یاری خواست. متعهد شد که به او خراجی دهد و چون خزانه ایران تهی بود، نامهای به **آناستازیوس** امپراطور روم شرقی نوشت و از او مبلغ مقرری را که دولت روم به موجب معاهدات پیش برای نگاه داری قلعه در بند تعهد کرده بود مطالبه کرد. ولی **آناستازیوس** از پرداختن آن سرپیچید و این امر مایه تجدید جنگ ایران و روم گردید.

قباد در سال ۵۰۱ برارمنستان تاخت و شهر **تئودوزیوپولیس** (ارزروم) را تسخیر کرد، **آناستازیوس** می خواست که هپتالها را بر ضد او برانگیزاند ولی ایشان بر خلاف با قباد متحد شدند و با وی در جنگهای ایران و روم شرکت کردند.

پس از آن قباد قلعه معتبر **آمد** را نیز گرفت و چهار تن از سرداران نامی روم را که به جنگ وی آمدند شکست داد ولی چون در همین اوان دسته ای از طوایف **هون** از معبردار یال به ایران تاختند قباد حاضر شد با روم صلح کند و آنچه را گرفته است بازدهد، مشروط بدان که آن دولت هر سال مبلغی خراج پردازد. **آناستازیوس** این شرط را پذیرفت و میان طرفین مصالحه ای هفتساله منعقد گردید. (۵۰۶ م).

قباد نزدیک ده سال با طوایف هون در جنگ بود، عاقبت آن قوم را از خاک ایران بیرون کرد و در قفقاز قلعه ای به نام **پیروز قباد** ساخت تا در برابر حملات وحشیان سدی باشد.

جنگ دوم قباد با روم شرقی - زمانی که قباد سرگرم جنگ با هونها بود دولت روم شرقی بر خلاف قراردادی که در زمان **تئودوزیوس** با یزدگرد دوم بسته بود، در مرزهای ایران قلعه‌هایی ساخت و این امر مایه رنجش قباد گردید. در همان حال **یوستی نیوس** امپراتور تازه روم شرقی با طوایف هون بر ضد ایران از در دوستی درآمد و امیر ناحیه **لازیکا** (در مغرب گرجستان کنار دریای سیاه) را تحت حمایت خویش قرار داد.

در همین ضمن قباد بر مردم **ایبری** (گرجستان) سخت گرفت که دین عیسی را ترك کنند و به دین زرتشت باز گردند. این امر موجب طغیان ایشان شد و **گرگین** پادشاه گرجستان از روم شرقی کمک خواست و باز آتش جنگ میان دو کشور زبانه کشید (۵۲۷ م.). در آغاز جنگ سردار ایرانی **سپهبد بویه** بر گرجستان حمله برد و آن سرزمین را گرفت و تا **لازیکا** پیش رفت، سپاهیان روم نیز به سرداری **بلیزاریوس** بر ارمنستان ایران تاختند ولی از **نرسی** و **ارشک** سرداران ایرانی شکست یافتند.

یوستی نیوس در سال اول جنگ مرد و **یوستی نیانوس** جانشین او شد. در زمان او هم سپاه روم در **لازیکا** و **بین‌النهرین** شکست خوردند و امپراتور ناگزیر شد که سپاهی تازه از روم روانه کند.

در سال ۵۲۹ باز **بلیزاریوس** در نزدیکی قلعه **دانا** با **پیروز مهران** سردار ایرانی جنگی کرد و این بار سپاهیان ایران به سبب کشته شدن پرچمدار اندکی عقب نشستند ولی سردار رومی از ترس ایشان را دنبال نکرد، دو سال بعد یکی از سرداران ایران به کمک

منذر سوم ملك حیره از فرات گذشت و تا حدود انطاکیه (در کنار دریای روم) پیش رفت، ولی در همان اوان قباد مرد و طرفین موقتاً صلح کردند (۵۳۱ م.).

قباد سه پسر داشت **کیوس**، **زام**، **خسرو**. پسر بزرگ او **کیوس** در میان مزدکیان تربیت یافته بود و آن فرقه می کوشیدند او را ولیعهد کنند ولی قباد خود می خواست **خسرو** پسر کوچکش جانشین او گردد. پس به **تحریرک** **خسرو** و مجلس مناظره‌ای از **مزدک** و طرفداران او با جمعی از موبدان بزرگ زرتشتی ترتیب داد و چون در این مجلس **مزدک** شکست یافت، سر بازانی که به امر **خسرو** قصر شاهی را احاطه کرده بودند به درون آوردند و او را با همراهانش به قتل رسانیدند سپس قباد امر به کشتن **مزدکیان** و ضبط دارایی ایشان داد و از آن پس مذهب **مزدک** در ظاهر منسوخ شد، ولی در پنهان تا بعد از اسلام نیز وجود داشت.

قباد چنانکه اشاره کردیم در سال ۵۳۱ در گذشت ولی پیش از مرگ به **صوابدید** **ماهبد** وزیر وصیت نامه‌ای نوشت و **خسرو** را رسماً ولیعهد کرد. پس از مرگ او **کیوس** که در **طبرستان** حکومت داشت در صدد تصرف **تاج** و تخت بر آمد ولی **ماهبد** وصیت نامه قباد را در شورای بزرگان خواند و چون **کیوس** هواخواه **مزدکیان** بود، بزرگان ایران همگی با ولیعهدی **خسرو** موافقت کردند. **کیوس** با اینکه برای گرفتن پادشاهی به لشکر کشی و جنگ نیز متوسل شد کاری از پیش نبرد و **خسرو** به سلطنت رسید.

برخی از مورخین قلع و قمع **مزدکیان** را از جمله وقایع

آغاز پادشاهی خسرو دانسته‌اند .

خزانة خسرو پادشاهی خسرو انوشیروان

خسرو در آغاز سلطنت به اصلاح امور داخلی پرداخت و پیروان مزدك را به کلی از میان برداشت . سپس به جبران خساراتی که از رواج آن مذهب به مردم رسیده بود همت گماشت و فرمان داد تا آنچه را که مزدکیان از مردم گرفته بودند به صاحبانشان بازدهند . مالیات را نیز تعدیل ، و مالیات دهندگان را از روی دارایی ایشان به چند طبقه تقسیم کرد و فرمان داد تا مزارع و دهکده های ویران را آباد کنند و راههای خراب را بسازند . سپاه چریک را هم به سپاه دائمی که از خزانة دولت حقوق می گرفتند مبدل کرد و مخصوصاً به **اسواران** که از میان نجبا انتخاب می شدند اهمیت بسیار داد . در مرزهای مهم کشور مانند دربند قفقار و ارمنستان پادگانهای قوی گذاشت و طوایف وحشی را که مطیع ایران بودند در مرزها نشانند . تا در برابر تاخت و تاز بیگانگان سدی باشند . سراسر ایران را نیز به چهار **پادگس** تقسیم کرد و حکومت هر قسمت را به یک **پادگسبان** سپرد . چون در زمان او مردم ایران از عدل و آسایش بهره مند بودند او را **انوشیروان** (انوشیروان) یعنی شادروان نامیدند .

جنگهای ایران و روم

خسرو در سال ۵۳۲ میلادی یعنی در سال دوم جلوس خود چون هنوز از اصلاح کارهای داخلی ایران فارغ نشده بود، در صدد برآمد که با دولت روم شرقی از در دوستی درآید . یوستی نیانوس هم که در افریقا

واروپا گرفتار جنگ با وحشیان بود و از دشمنی ایران بیم داشت ، پیشنهاد دوستی انوشیروان را غنیمت شمرد و طرفین با این شرایط صلح کردند :

- ۱- دولت روم شرقی متعهد شد که هر سال مبلغ هنگفتی برای نگاه داری سپاه در قلاع قفقاز بپردازد .
 - ۲ - سرزمین لازیکا (قسمت غربی گرجستان در کنار دریای سیاه) به صورتی که پیش از جنگهای قبایح با روم داشت درآید .
 - ۳ - قلعه دارا به رومیان داده شود ، ولی آنجا را مرکز قوای خود در بین النهرین قرار ندهند .
 - ۴ - دولتین با هم متحد باشند .
- پس از این معاهده یوستی نیانوس با خیال آسوده در مغرب به کشورگشایی مشغول شد و سردار او **بلمیزاریوس** دولت **واندال** افریقا را منقرض کرد و ایتالیا را به اطاعت آورد و قسمتی از افریقای غربی و اسپارتی را هم تسخیر کرد .

پیشرفتهای یوستی نیانوس خسرو را اندیشناک ساخت و بر آن داشت که بهانه ای به دست آورد و با حریف غربی از در جنگ درآید . اتفاقاً در همین اوان میان **حارث بن جبلة ملك غسان** (در شمال عربستان نزدیک سوریه) و **منذر بن نعمان ملك حیره** اختلافی پدید آمد و یوستی نیانوس بیصوابدید ایران در اختلاف ایشان مداخله کرد . انوشیروان این امر را بهانه ساخت و چون در همان اوقات برخی از دشمنان روم شرقی او را به جنگ تشویق کردند ، با سپاه فراوانی از فرات گذشت و از جانب سوریه به شهر انطاکیه حمله برد

و آن شهر را گرفت و آتش زد و قسمت مهمی از سوریّه را نیز تسخیر کرد .

دولت روم شرقی که آماده جنگ نبود از حمله ناگهانی خسرو و فتوحات او بیمناک شد و درخواست صلح کرد ، بنا به مصالحه تازه ، دولت روم مبلغ گزافی به عنوان غرامت جنگ پرداخت و متعهد شد که هر سال نیز مبلغی برای نگه داشتن سپاه در قلعه های قفقاز بدهد . (۵۴۰ بعد از میلاد) ولی این مصالحه دوامی نیافت ؛ زیرا انوشیروان در هنگام صلح باز قسمتی از شهرهای سوریه و بین النهرین را تسخیر و غارت کرد و در سال ۵۴۱ جنگ در **لازیکا** و بین النهرین تجدید شد ، در لازیکا انوشیروان تا ساحل دریای سیاه پیش رفت و قلعه مستحکم رومی موسوم به **پترا** را که در کنار دریای مزبور ساخته شده بود تصرف کرد و قصد او آن بود که در آنجا نیروی دریایی بزرگی فراهم سازد و شهر قسطنطنیه پایتخت روم شرقی را از راه دریا تهدید کند . در همان حال بلیزاریوس سردار رومی به ارمنستان تاخت و انوشیروان به جلو گیری او رفت ولی به سبب بروز طاعون عقب نشست و سردار رومی هم کاری از پیش نبرد .

عاقبت در سال ۵۴۵ باز دو طرف صلح کردند و دولت روم مقداری پول طلا به ایران تقدیم کرد . ولی این صلح بیش از چهار سال دوام نیافت و بار دیگر بر سر لازیکا جنگ در گرفت و تا سال ۵۵۷ بی آنکه هیچ يك از دو طرف به فتح قابلی نایل شود به طول انجامید بالاخره قرار داد صلحی پنجاه ساله با شرایط زیر میان دو دولت منعقد گردید :

- ۱ - دولت ایران لازیکا را به دولت روم باز دهد .
- ۲ - دولت روم سالی سی هزار سکه طلا به دولت ایران پردازد و سهم هفت سال را نیز قبلاً تأدیه کند .
- ۳ - عیسویان ایران در دین خود آزاد باشند ولی از تبلیغات دینی خودداری کنند .
- ۴ - طرفین در مرزهای یکدیگر قلعه و استحکامات نسازند و قلعه دارا مرکز سپاه نباشد .

۵ - دولت ایران سپاهی در دربند قفقاز نگاه دارد .
جنگ با هپتالها - خسرو پس از آنکه با دولت روم صلح کرد در صدد قلع و قمع هپتالها بر آمد . در همان اوان امیریکی از قبایل ترك که او را خاقان می گفتند به سرزمین هپتالها تاخته و ایشان را تا حدی ضعیف کرده بود مورخین نوشته اند که انوشیروان با خاقان ترك متحد شد و با هم برخاک پادشاه هپتال حمله بردند و چون او کشته شد کشورش را میان خود تقسیم کردند و رود جیحون مرز ایران و کشور خاقان ترك گردید ، به قولی انوشیروان دختر خاقان را هم به زنی گرفت .

فتح یمن - در آغاز قرن ششم میلادی پادشاه حبشه که به دین عیسی گرویده بود یکی از سرداران خود را مأمور فتح یمن کرد و آن سرزمین را گرفت و در آنجا به ساختن کلیسا و ترویج دین عیسی پرداخت .

در زمان انوشیروان **سیف بن ذی یزن** از نسل پادشاهان قدیم **حمیر** (هاماوران) که پدرانش در یمن پادشاهی می کردند به دربار

ایران پناهنده شد و از شاهنشاه ایران در بازگرفتن سلطنت از دست رفته کمک خواست. خسرو نیز موقع را غنیمت دانست و یکی از سرداران دیلمی خود به نام **وهرز** را با سپاهی همراه او کرد. این سپاه از راه دریای عمان و عدن تا یمن پیشرفت و دست حبشها را از آنجا کوتاه کرد (۵۷۰) و سیف را به سلطنت رسانید. ولی سیف در همان اوان کشته شد و حکومت یمن به **وهرز** رسید. سرزمین یمن از این زمان تا ظهور اسلام متعلق به ایران بود. اعراب ایرانیان یمن را **ابناء احرار**، یعنی آزاد زادگان می خواندند.

روابط انوشیروان با خاقان ترک - خاقان ترک که پس از تصرف قسمتی از سرزمین همتالها قدرتی یافته بود، سفرایی نزد انوشیروان فرستاد و درخواست کرد میان دو پادشاه عهد دوستی تازه ای بسته شود. انوشیروان به درخواست او جوابی نداد و سفرای او نیز در ایران مردند. خاقان ترک از این امر خشمگین شد و سفرایی نزد امپراطور روم شرقی فرستاد و او را به جنگ با ایران تحریص کرد در این زمان **یوستی نیوس** دوم برادر زاده **یوستی نیانوس** جانشین او شده بود و به گمان اینکه انوشیروان به سبب سالخوردگی در جنگ کاری از پیش نمی تواند برد، با مقصود خاقان موافقت کرد و شورشی را که در ارمنستان برخاسته بود بهانه ساخت و از در جنگ در آمد. در همین ضمن خاقان نیز به خاک خراسان تاخت، ولی انوشیروان پسر خود **هرمز** را به دفع او فرستاد و خاقان از ترس بی آنکه جنگی کند به کشور خود باز گشت.

آخرین جنگ انوشیروان با روم - یوستی نیوس چون با ایران

به جنگ پرداخت نخست قلعه نصیبین را محاصره کرد ولی برخلاف گمان وی انوشیروان با آنکه پیر بود خود به مقابله اورفت و نصیبین را نجات داد. سپس دسته ای از سپاه ایران را به سرداری **آذر ماهان** به فتح سوریه روانه کرد و این سردار تا انطاکیه پیش راند و آن شهر را گرفت و آتش زد. قلعه **دارا** هم به تصرف ایران در آمد. یوستی نیوس پس از این شکستها ناگزیر از امپراطوری کناره گرفت و **کنت تیمیریوس** نامی. به امپراطوری رسید.

امپراطور تازه با دادن ۴۵ هزار سکه طلا انوشیروان را راضی کرد که یک سال از جنگ خودداری کند. سپس به جمع سپاه پرداخت ولی باز چون جرئت جنگ نداشت متار که سه سال دیگر دوام یافت. در این ضمن انوشیروان ارمنستان ایران را مطیع ساخت و به ارمنستان روم حمله برد. ولی در آنجا کامیاب نشد و به ایران باز گشت. پس از بازگشتن او یکی از سرداران رومی قسمتی از ارمنستان ایران را غارت کرد، ولی یک سال بعد دو تن از سرداران ایران ارمنستان را بار دیگر مطیع ساختند و تا **ثغود و زیوپولیس** (ارز روم کنونی) پیشرفت کردند.

جنگهای ایران و روم بدین منوال تا سال ۵۷۹ دوام داشت و در این سال انوشیروان در گذشت.

خدمات و آثار انوشیروان

خسرو انوشیروان از لحاظ کشور گشایی و سیاست و تدبیر و اصلاحاتی که در امور اجتماعی و لشکری و اخلاقی و فرهنگی ایران کرده است از بزرگترین شاهنشاهان ساسانی محسوب می شود.

این پادشاه را به سبب خدماتی که به ایران کرد اورا **انوشیروان** خواندند در تاریخ نیز به انوشیروان **عادل** معروف است در باب عدالت انوشیروان در تاریخ ایران و بیگانه روایات بسیار دیده می شود که برای ذکر آنها در این کتاب مجال نیست ، ولی باید دانست که این پادشاه با این همه عدل و داد در مورد لزوم نیز از خونریزی و کشتار باک نداشته است ، چنانکه صد هزار مزدکی را در يك روز هلاک کرد و در لشکر کشیهای خود به متصرفات روم برای اینکه دشمن را مرعوب سازد از کشتن و سوختن و به یغما دادن دریغ نداشت .

از جمله خدمات و اصلاحات او گذشته از آنچه پیش از این درباره تعدیل مالیات و اصلاح امور لشکری گفته شد تغییراتی است که در طرز اداره ایران داده است .

اولاً چنانکه سابقاً اشاره کردیم سراسر ایران را به چهار **پادگس** تقسیم کرد و چهار **اسپهبد** را با عنوان **پادگسبان** به حکومت هر يك مأمور ساخت . اول اسپهبد شرق ، رئیس سپاه خراسان و سیستان و کرمان . دوم اسپهبد جنوب ، رئیس سپاه فارس و خوزستان . سوم اسپهبد مغرب ، رئیس سپاه عراق تا سرحدات روم . چهارم اسپهبد شمال ، رئیس سپاه ماد و آذربایجان از این رو معلوم می شود که ایران در زمان او فی الحقیقه با حکومت نظامی اداره می شده است .

شهر تیسفون نیز در زمان خسرو ترقی بسیار کرد ، این پادشاه پس از آنکه شهر انطاکیه را گرفت . در نزدیکی تیسفون شهری به نام **وه آنتیوخ خسرو** ساخت که آن را **رومکان** یعنی شهر رومیان نیز می گفتند ، برای ساختن این شهر فرمان داد تا از شهرهای رومی

سوریه که فتح کرده بود ستونهای مرمر و سنگها و کاشیهای بسیار به ایران آوردند و جمعی از اسیران انطاکیه را در آنجا مسکن داد . دیگر از آثار معروف او **طاق کسری** یا **ایوان کسری** است که در مشرق تیسفون بنا شده بود و هنوز هم خرابه های آن پس از چهارده قرن برپاست .

علوم و ادبیات نیز در دوره خسرو انوشیروان ترقی کرد . این پادشاه گذشته از تشویق علمای ایرانی دانشمندان بیگانه را نیز به دربار خود جلب می کرد و از معلومات سایر ملل نیز استفاده می نمود . خسرو مخصوصاً به ادبیات و فلسفه یونانی و رومی توجه مخصوصی داشته و ترجمه آثار نویسندگان و فلاسفه بزرگ این ملت را مطالعه می کرده و یکی از اطبا و فلاسفه سریانی موسوم به **اورانیوس** ۱ به او فلسفه یونان را می آموخته است و کتب افلاطون و ارسطو را مخصوصاً به امر او ترجمه کرده بوده اند .

در اوایل پادشاهی انوشیروان هفت تن از معاریف حکمای یونان به سبب بد رفتاری **یوستی نیانوس** به دربار ایران پناهنده شدند . انوشیروان ایشان را به مهربانی پذیرفت و چون خواستند به میهن خود باز گردند در مصالحه ای که با یوستی نیانوس کرد مخصوصاً شرط نمود باید نسبت به حکما و فلاسفه بد رفتاری نشود .

علم طب نیز در زمان او مورد توجه مخصوص شد چنانکه در شهر گندیشاپور مدرسه طب را دایر ساخت . او در سال ۵۶۵ که با دولت روم صلح کرد مخصوصاً شرط نمود که یکی از پزشکان نامی یونانی را به ایران بفرستند .

همچنین در زمان خسرو کتاب **کليلة ودمنة** را برزویة طبیب به فرمان او با برخی کتب دیگر از هندوستان به ایران آورد و به زبان پهلوی ترجمه شد. کليلة ودمنة را در قرن دوم هجری **عبدالله بن مقفع** ایرانی، از پهلوی به عربی نقل کرد، این کتاب را ابتدا رودکی به فرمان نصر بن احمد سامانی به شعر فارسی ترجمه کرد سپس نصرالله بن عبدالحمید دبیر سایل بهرامشاه غزنوی آن را به نثر فارسی ترجمه نمود. ترجمه رودکی از میان رفته اما ترجمه نصرالله بن عبدالحمید اکنون در دست ماست. شطرنج را نیز در زمان او از هندوستان به ایران آوردند. چنانکه در تواریخ ایرانی نوشته اند، انوشیروان وزیر داشت است به نام **بزرگمهر** که بسیار دانا و کاردان و باتدبیر بوده و بیشتر رونق و اعتبار سلطنت انوشیروان را از پرتو وجود او دانسته اند. ولی از تحقیقات تاریخی چنین برمی آید که ظاهراً بزرگمهر همان برزویة طبیب بوده است.

خواجه نصیر
هرمز چهارم

پس از خسرو پسرش هرمز به جای وی نشست. در زمان او نیز جنگهای ایران و روم دوام یافت، ولی هیچیک از طرفین نتیجه قابلی از جنگ نگرفتند.

در سال ۵۸۸ خاقان ترك چون هرمز را با رومیان سرگرم جنگ دید موقع را مناسب دانست. و به خراسان تاخت و شهرهای بلخ و هرات را غارت کرد. هرمز یکی از سرداران نامی خود **بهرام چوبین** را به دفع وی فرستاد و در جنگ سختی که در حدود بلخ میان بهرام و سپاه ترك روی داد خاقان کشته شد و در جنگ دیگر پسر او نیز اسیر گشت و غنایم فراوانی به چنگ ایرانیان افتاد.

پس از این فتح هرمز به بهرام فرمان داد که برای جنگ با رومیان به **لازیکا** رود.

بهرام نیز اطاعت کرد ولی در حدود ارس از سپاه روم شکست یافت هرمز چون به فتوحات گذشته او به دیده حسد می نگریست، از شکست وی خرسند شد و به جای آنکه برای او کمکی فرستد يك دست جامه زنانه بادو کی نزد وی فرستاد بهرام از این توهین در خشم شد و با سپاه خود به جانب تیسفون تاخت، سایر سپاهیان ایران نیز بدو پیوستند و مردم هم که از بیکفایتی و ستمکاری هرمز ناراضی بودند سر به شورش برداشتند و دو تن از سرداران ایران **بندویه و وستهم** (بستم) برادران زن هرمز هم که در زندان بودند از حبس بیرون آمدند و به ریاست شورشیان بر قصر شاهی حمله بردند و هرمز را گرفتند و به زندان انداختند و عاقبت او را در سال ۵۹۰ کشتند و پسرش خسرو پرویز را به شاهی برداشتند.

خسرو پرویز

خسرو پرویز چون به جای پدر نشست نامه ای به بهرام چوبین نوشت و او را به اطاعت خویش خواند. ولی بهرام فرمان او را نپذیرفت و در جنگی که میان ایشان روی داد خسرو شکست یافت و ناچار به خاک روم گریخت.

پس از فرار خسرو، بهرام چوبین به تیسفون رفت و بر تخت نشست ولی بزرگان ایران چون بهرام از خاندان شاهی نبود به سلطنت او مایل نبودند.

خسرو چون به خاک روم گریخت نامه ای به **موری سیوس**

امپراطور روم شرقی نوشت و از او یاری خواست، هوری سیوس نیز نامه او را با مهربانی جواب داد و هفتاد هزار سپاهی که قسمتی از ایشان مجوسین و اسرای ایران بودند به کمک وی فرستاد، ولی شرط کرد که چون خسرو به سلطنت رسد ارمنستان ایران و قسمتی از بین النهرین و مخصوصاً قلعه دارا را به دولت روم دهد.

خسرو با سپاهیان رومی به جانب ایران آمد و پس از جنگی که به کمک بندویه و بستام با بهرام کرد، او را شکست داد و پادشاهی را باز گرفت. بهرام پس از این شکست به خاقان ترك پناهنده شد و پس از اندک زمانی به تحريك خسرو به قتل رسید.

روابط ایران و روم - خسرو پرویز پس از آنکه به کمک دولت روم بار دیگر به پادشاهی رسید با آن دولت صلح کرد. دوستی دولتین مدت یازده سال دوام یافت. در این مدت خسرو کسانی را که در کشتن پدرش دست داشتند کشت، و حتی از خون بندویه و بستام هم که او را به سلطنت رسانده بودند نگذشت.

در سال ۶۰۳ میلادی موری سیوس امپراطور روم را که با خسرو روابط دوستانه داشت، یکی از سرداران رومی به نام **فکاس** کشت و خود به جای او نشست. خسرو این امر را بهانه ساخت و به خونخواهی موریسیوس با قاتل او از در جنگ درآمد (۶۰۴ م.).

جنگهای این دوره مدت ۲۴ سال دوام یافت. در آغاز جنگ خسرو بر بین النهرین حمله برد و شهرهای **دارا** و **آمد** و **ادشو** و **حران** را گرفت و بر سوریه تاخت و تا حدود بیروت پیشرفت. دسته‌ای دیگر از سپاه او نیز قسمت بزرگی از آسیا را به تصرف آوردند و به نزدیکی قسطنطنیه رسیدند

در این حال **هراکلیوس** یا **هرقل** حکمران مصر فکاس را کشت و به جای وی نشست (۶۱۰ م.) ولی بهرام دست از جنگ نکشید و در سال ۶۱۱ تمام سوریه را تا انطاکیه تسخیر کرد و به یاری بنی اسرائیل بیت المقدس را نیز گرفت و صلیب عیسی را به تیسفون فرستاد.

سپس یکی از سرداران خود، **شهربراز** را با سپاهی به فتح مصر روانه کرد و او از راه فلسطین و شمال دریای احمر بر مصر تاخت و تا اسکندریه پیش رفت (۶۱۶ م.). سردار دیگر ایران شاهین نیز خود را به تنگه **بسفر** رساند و هرقل ناچار درخواست صلح کرد. ولی خسرو درخواست او را نپذیرفت و سفیرش را به زندان افکند.

دولت روم شرقی در این زمان نزدیک به انقراض بود، زیرا از طرفی دولت ایران تمام متصرفات آسیائی آن را با مصر تسخیر کرده بود و از طرفی نیز قبایل **آوار** از جانب شمال بر آن دولت تاختند و به جانب قسطنطنیه پیش آمدند. هرقل نخست خزاین و نقایس سلطنتی روم را در کشتیها نهاد و در صدد برآمد که بقرطاجنه (کارتاژ) بگریزد، ولی مردم با فرار او موافقت نکردند و دارایی کلیساها را برای تهیه سپاه و مقاومت در برابر شاه ایران به اختیار او نهادند.

از کشتیهایی که حامل خزاین هرقل بود برخی در دریا غرق شد و قسمتی به دست خسرو پرویز افتاد و به **گنج بادآورد** معروف گشت. هرقل در سال ۶۲۲ سپاهی گردآورد و از راه دریا به آسیا آمد

و در حدود ارمنستان شهر **براز** را شکست داد و پس از آن نیز در چند جنگ بر سپاه ایران غلبه کرد. خسرو هم که میخواست قسطنطنیه را تسخیر کند به مقصود نرسید و عاقبت در جنگی که نزدیک تیسفون روی داد، شکست، یافت و فرار اختیار کرد (۶۲۸).

فرار خسرو مایهٔ نفرت و بیزاری مردم از او گردید و چون خسرو جمعی از سرداران را هم به گناه اینکه شکست خورده بودند کشت. بزرگان ایران او را از سلطنت خلع کردند و به زندان انداختند و پسرش **شیرویه** را به پادشاهی برداشتند (۶۲۸ م).

خسرو پرویز پادشاهی عیاش و ستمکار و تجملدوست و بیکفایت و حق ناشناس بود، عدهٔ زنان او را سه هزار نوشته‌اند و از آنجمله یکی شیرین زن عیسوی سریانی وی بود که در وجود او نفوذ بسیار داشت.

خسرو میخواست پسری را که از این زن داشت ولیعهد کند و شیرویه را از سلطنت محروم سازد. به همین سبب شیرویه با مخالفین او همداستان شد.

قباد دوم

شیرویه به نام **قباد دوم** بر تخت نشست. از وقایع مهم دوران پادشاهی او صلح با دولت روم شرقی است به موجب این مصالحه دولتین آنچه از متصرفات یکدیگر گرفته بودند باز دادند و صلیب عیسی هم که خسرو به ایران آورده بود به دولت روم مسترد گردید.

پس از آن قباد برای اینکه بنیان سلطنت خود را استوار سازد با مردم به مهربانی پرداخت و مالیات را تخفیف داد و زندانیان را



رها کرد، ولی چون به پادشاهی خویش امیدوار شد تمام برادران را با بسیاری از بزرگان و سرداران ایران هلاک ساخت و خود نیز پس از دو سال پادشاهی به مرض طاعون در گذشت و یا به قولی کشته شد. (۶۲۹).

انقراض سلسلهٔ ساسانی

پس از قباد دوم پسرش اردشیر که کودک کی هفت ساله بود جانشین وی گردید در زمان او شهر **براز** سردار ایرانی به خیال سلطنت افتاد و برای انجام این مقصود با هرقل از در دوستی و اتحاد درآمد و حاضر شد که آسیای صغیر و سوریه و مصر را به او باز دهد. سپس با موافقت امپراتور روم شرقی خود را شاه خواند و تیسفون را گرفت و بر تخت نشست ولی پادشاهی او دوماه بیشتر دوام نکرد و کشته شد.

پس از او اوضاع ایران به کلی مغشوش شد و چون شیرویه بیشتر شاهزادگان ساسانی را کشته بود کسانی چند مدعی پادشاهی ایران شدند و در مدت چهار سال متجاوز از ده نفر بر تخت سلطنت ساسانی نشستند که از آنجمله دو نفر **پوراندهخت** و **آزرمیدخت** دختران خسرو پرویز بودند.

بالاخره در سال ۶۳۲ بزرگان ایران جوانی **یزدگرد** نام را که پسر شهریار و نوادهٔ خسرو پرویز بود، به سلطنت برداشتند ولی پادشاهی او مصادف با حملهٔ عرب و انقراض دولت ساسانی گردید.

دولت ساسانی

دولت ساسانی
حملهٔ عرب به ایران
خویش را سوزانید
در زمانی که دولت ساسانی به راه ضعف و زوال می‌رفت در

شبه جزیره عربستان دین اسلام ظهور کرد و قبایل عرب که تا آن زمان برخی مطیع ایران و برخی دیگر مطیع دولت روم بودند در نتیجه تعلیمات حضرت محمد (ص) و دلالت پیشوایان اسلام با یکدیگر متحد شدند و پس از تسخیر سراسر عربستان از پی حمله به کشورهای بزرگ همسایه یعنی ایران و روم برخاستند و در چند جنگ که مهمترین آنها را در اینجا بیان خواهیم کرد ، بر سپاه ایران غالب شدند و دولت چهارصد و بیست و هشت ساله ساسانی را منقرض ساختند.

۱ - جنگ زنجیر - در سال دوازده هجری یا ۶۳۳ میلادی ، زمان خلافت ابوبکر ، یکی از سرداران عرب، موسوم به خالد پسر ولید در خلیج فارس به مرز ایران نزدیک شد و مرزبان ایرانی را که هرمز نام داشت به قبول دین اسلام دعوت کرد . هرمز دعوت او را نپذیرفت و در نتیجه جنگی که میان سپاه ایران و عرب روی داد، اعراب غلبه کردند و هرمز به دست خالد کشته شد . پس از آن جنگ دیگری هم در ساحل فرات میان طرفین روی داد ، ایرانیان در این جنگ پایداری بسیار کردند و به اعراب صدمه بسیار زدند ولی باز سپاه عرب غالب شد و خالد از خون اسیران نهری جاری کرد .

۲ - جنگ پل - در سال سیزده هجری که عمر به خلافت نشسته بود ، باز دسته ای از سپاه عرب به سرداری ابو عبیده ثقفی از فرات گذشت و با سپاه ایران که سردار آن بهمن نام داشت به جنگ پرداخت . در این نبرد وجود فیلهای جنگی سبب شکست مسلمین گردید و ابو عبیده نیز در زیر پای پیلی هلاک شد و از سپاه عرب نزدیک چهار هزار تن کشته شدند .

چون در این جنگ مسلمین پلی با قایق بر روی فرات بسته و از آن گذشته بودند آن را جنگ جسر یا جنگ پل خوانده اند . پس از این جنگ مهبران سردار ایرانی از فرات گذشت ولی در جنگ دیگری کشته شد و باز ایرانیان شکست یافتند .

۳ - جنگ قادسیه - پیش از جنگ پل یزدگرد سوم که از پیشرفت اعراب و حمله ایشان به حدود متصرفات ایران بیمناک شده بود ، در صدگرد آوردن سپاه بزرگی برآمده اران اسپهبد یا سپهسالار بزرگ ایران رستم فرخزاد را هم که در خراسان حکومت می کرد به پایتخت خواسته بود .

پس از شکست در جنگ پل عمر نیز در صد برآمد که کار ایران را یکسره کند و مخصوصاً چون در همین اوان در شام بر دولت روم غلبه کرده بود ، می توانست سپاهی را که در آن حدود بود به سوی ایران فرستد ، پس سی هزار تن از مجاهدان عرب را گرد آورد و به سرداری سعد بن ابی وقاص در آغاز سال چهاردهم روانه ایران کرد . در همان سال عمر سفرایی به دربار ایران فرستاد و یزدگرد را دعوت کرد که یا به دین اسلام در آید و یا جزیه دهد ولی یزدگرد دعوت او را نپذیرفت و به سفرای او جواب درشت داد .

سعد وقاص در صحرای قادسیه (در جنوب نجف و در پنج فرسنگی جنوب غربی کوفه) اردو زد رستم فرخزاد نیز با سپاه گرانی که عده آن را تا صد و بیست هزار نوشته اند از فرات گذشت و در برابر سپاه عرب فرود آمد .

طرفین نزدیک چهار ماه از جنگ احتراز می کردند تا عاقبت در

رمضان سال چهارده هجری جنگ سختی در گرفت و پس از چهار روز زد و خورد که در آن گاه ایرانیان و گاه اعراب غالب بودند، عاقبت بلای آسمانی موجب شکست سپاه ایران گردید. زیرا باد سختی وزیدن گرفت و خاک میدان نبرد را به سوی ایرانیان برد و ایشان را در کار جنگ سست کرد، اعراب که پشت به باد داشتند صدمه‌ای ندیدند و حمله‌های سخت کردند. رستم در آن میان کشته شد و چون در همان حال به اعراب نیز کمک رسید لشکر ایران به کلی در هم شکست. در این جنگ **درفش کاویان** بیرق شاهنشاهی ایران نیز به دست دشمن افتاد. ارزش جواهر این درفش را در حدود دو ملیون ریال نوشته‌اند. پس از این فتح سعد وقاص از فرات گذشت و تا نزدیکی دجله پیش آمد و در سال ۱۵ هجری به مداین حمله برد.

یزدگرد با آنکه بازمی توانست از حملات مسلمین جلوگیری کند از ترس، مداین را ترک گفت و اعراب بر سلوکیه و تیسفون دست یافتند و خزاین پایتخت ساسانی را به باد غارت دادند. غنائم و نفایسی که در این غارتگری به دست ایشان افتاد به قدری بود که چون قسمت کردند به هر یک از اعراب که نزدیک شصت هزار بودند. در حدود ۲۵۰۰ ریال رسید. از جمله غنائم یکی فرش معروف به **بهارستان کسری** بود. این فرش را به فرمان عمر پاره پاره کردند و میان مسلمین قسمت نمودند. یکی از قطعات آن به بیست هزار درهم فروخته شد.

۴- **جنگ جلولا** - یزدگرد از تیسفون به حلوان گریخته در آنجا سپاهی گرد آورده بود، سعد وقاص دو نفر از سرداران عرب را

با دوازده هزار نفر به مقابله او فرستاد و در محل **جلولا** نزدیکی حلوان (محل قزل رباط کنونی) باز جنگ سختی میان ایرانیان و اعراب در گرفت، سردار ایران در این جنگ **مهبران** نام داشت. ایرانیان هشتاد روز مقاومت کردند ولی باز گرد باد به اعراب کمک کرد و سبب پریشانی و شکست سپاه ایران گردید در این جنگ هم غنائم فراوان به دست مسلمین افتاد که از آن جمله صد هزار اسب بود. پس از شکست جلولا یزدگرد با بقیه سپاه خود به **ری** گریخت و یکی از سرداران عرب **حلوان** را تسخیر کرد.

جنگ نه‌هاوند - پس از فتح جلولا سرداران عرب از عمر اجازه خواستند که به داخله ایران بتازند ولی عمر که اساساً مایل به توسعه متصرفات اسلامی از طرف مشرق نبود، اجازه نداد و آرزوی او این بود که کاش سدی میان ایران و متصرفات اسلامی وجود می‌داشت تا هیچیک از طرفین نتوانند به خاک یکدیگر حمله کنند.

از این پس نیز چند جنگ در فارس و خوزستان میان ایران و عرب روی داد، مخصوصاً یکی از سرداران ایرانی، **هرمز**ان با دشمن جنگهای متعدد کرد ولی عاقبت مغلوب و اسیر شد و اعراب شهرهای شوش و رامهرمز و گندیشاپور را نیز تصرف کردند.

در همین ضمن به عمر خبر رسید که صد و پنجاه هزار سپاه ایرانی به سرداری **فیروزان** در همدان گرد آمده برای حمله به حلوان و بین‌النهرین آماده‌اند، پس عمر ناچار از عقیده خویش برگشت و اجازه داد که مسلمین به مرکز و مشرق ایران حمله کنند. سرداری که از جانب عمر برای جنگ با فیروزان معین شد

نعمان بن مقرن نام داشت این سردار با ۳۰۰۰۰ نفر در نهاوند با سپاه ایران روبرو شد ولی ایرانیان از حمله خودداری کردند و فقط از پس سنگرها به دفاع پرداختند. به همین سبب جنگ به درازا کشید و کار اعراب از جهت آذوقه سخت شد. پس نعمان حيله کرد و به ظاهر از میدان عقب نشست و چون ایرانیان سپاه او را دنبال کردند ناگهان بازگشت و ایشان را شکست سخت داد ولی خود او نیز در این جنگ از پای درآمد (۲۱ هجری).

فتح نهاوند را اعراب فتح الفتوح نامیده‌اند، چه پس از آن دیگر راه ایران به روی ایشان باز شد و فتح مزبور موجب تسخیر سراسر ایران گردید.

مرگ یزدگرد

یزدگرد تا ده سال پس از جنگ نهاوند نیز زنده بود در این مدت مسلمین، اصفهان و فارس و آذربایجان و ری و سیستان و مکران را هم به تصرف آوردند ولی در هرجا با مقاومت سخت ایرانیان روبرو می‌شدند و پس از جنگهای سخت غلبه می‌کردند. ولایات کنار دریای خزر مانند طبرستان و گیلان تا اواسط قرن دوم هجری نیز تسلیم نشد و در برابر حملات عرب پایداری کرد.

یزدگرد پس از شکست نهاوند از ری به اصفهان و کرمان و از آنجا به بلخ و مرو رفت و در صدد بود که از مشرق ایران باز سپاهی گرد آورد و با دشمن مصاف دهد، حتی از فغفور چین و خاقان ترک نیز یاری طلبید ولی هیچیک به یاری او برخاستند عاقبت چون ماهوی سوری مرزبان خیانتپیشه مرو هم در صدد کشتن وی درآمد

از آنجا گریخت و هنگام شب در نزدیکی آن شهر به آسیابانی پناهنده شد ولی آسیابان نیز بر جامه و جواهر گرانبهای او طمع کرد و نیمه شب آخرین فرد خاندان ساسانی را هلاک ساخت (۵۶۲ م.).

علل شکست ایران از عرب

شکستهای پیاپی ایران در زمان یزدگرد سوم چند علت اساسی داشته است:

۱- نبودن پادشاه کاردان و شجاع صاحب اراده‌ای در ایران و وجود نفاق و دو رویی و خیانت در میان لشکری و کشوری.

۲- ضعف قوای لشکری ایران به سبب جنگهای بیهوده خسرو پرویز و اختلافاتی که پس از آن پادشاه میان مدعیان سلطنت روی داد.

۳- تهی بودن خزانه کشور و فقر و تنگدستی مردم که مایه ناخرسندی ایشان و حکومت ساسانی بود.

۴- اختلافات دینی و نفوذ و قدرت فوق‌العاده موبدان متعصب زرتشتی و بد رفتاری ایشان نسبت به پیروان سایر ادیان که موجب کینه ورزی ایشان و همدستی با دشمن شد.

۵- نامناسب بودن پایتخت ایران و نزدیک بودن آن به سرزمین دشمن.

۶- ظهور بلاهای آسمانی و حدوث وقایعی که مایه ضعف ایران یا شکست ایرانیان در جنگها گردید مانند طاعون هولناکی که در سال ۶۲۸ میلادی (سال هفتم هجری) در ایران بروز کرد که به قولی نصف مردم کشور را هلاک ساخت یا طغیان عظیم رودهای دجله و فرات در

سال ۶۲۷ میلادی که موجب شکستن سدها و مزارع و خرابی شهرها گردید همچنین وزیدن بادهای سخت هنگام جنگهای قادسیه و جلوداء به زیان سپاه ایران که در هردو جنگ مایه شکست شد .

۷ - خبط خسرو پرویز در برانداختن سلطنت ملوک حیره که سدی در برابر حملات قبایل وحشی عرب بود **ماریجی**

۳- سپاه

سپاه ساسانی مر کب از دودسته سوار و پیاده بود ولی سوار نظام اساس سپاه محسوب می شد . این دسته مخصوصاً در زمان خسرو انوشیروان اهمیت مخصوص یافت . چنانکه طبقه اول مردم از شاهزادگان و **اسواران** تشکیل می یافت . سوار نظام از چند دسته تر کیب می شدند یکی سواران جاویدان که تقلیدی از دوره هخامنشی بود . دیگر سوارانی که هنگام جنگ از ممالک تابع فرستاده می شدند . سوم دسته سوارانی که به **جانسپار** معروف بودند .

تا زمان انوشیروان نجبای درجه دوم که بیشتر دسته های سپاه از ایشان تشکیل می یافت بی حقوق خدمت می کردند و سلاح و اسب را هم خود فراهم می ساختند ولی خسرو به کسانی که سرمایه نداشتند اسب و اسلحه داد و برای ایشان حقوقی معین کرد .

سلاح سواران بر گستوان (زره اسب) زره نیم تنه، جوشن ران، جوشن سینه ، شمشیر ، نیزه ، سپر ، گرز ، تیر ، ترکش ، کمان و کمند بوده است .

ریاست سپاه پیش از انوشیروان با **اران اسپهبد** یا **ارتیشتاران سالار** بود ولی انوشیروان این مقام را از میان برداشت و چهار اسپهبد در چهار پادگس گماشت .

پیاده نظام در دوره ساسانی اهمیتی نداشته و بیشتر از دنبال سپاه برای خراب کردن حصارها و خدمت به سواران حرکت می کرده است **دسته های پیادگان را پایگان** و رئیس ایشان را **پایگان سالار** می گفتند **فیل جنگی** در سپاه ساسانی بسیار به کار می رفت و مخصوصاً برای

ترسانیدن اسبان و ایجاد اختلال در لشکر دشمن مفید بود ولی گاهی هم که فیلان به سببی می ترسیدند و پشت به دشمن می کردند مایه شکست سپاه ایران می شدند چنانکه در جنگ قادسیه اتفاق افتاد .

خوانده شود ۴ - مالیه

در دروه ساسانیان دو گونه مالیات گرفته می شد یکی **مالیات ارضی** که بیشتر از محصول زمین می گرفتند و میزان آن بسته به خوبی و بدی زراعت بود، دیگر **مالیات سرانه** که از سایر مردم و کسانی که ملک نداشتند و به کسب و حرفه مشغول بودند گرفته می شد . مالیات سرانه را از روی دارایی مردم می گرفتند و این مالیات بر تمام کسانی که از ۲۰ تا ۵۰ سال داشتند غیر از نجبا و بزرگان و موبدان و مأمورین کشوری و خدمتگزاران شاه ، تعلق می گرفت، مالیات به اقساط سه ماهه گرفته می شد و همیشه صورتی از مالیات در خزانه شاهی موجود بود .

خسرو انوشیروان چنانکه پیش از این هم اشاره شد مالیات را تعدیل کرد و از اجحافات و تعدیات مأمورین جلوگیری نمود .
تحصیلداران و حسابداران مالیه را **آمارکار** می گفتند و از آن جمله یکی **اران آمارکار** بود که ظاهراً معاون وزیر دست **بزرگفرمدار** بوده است . خزانه دار مخصوص شاه را **گنججور** می گفتند .
پادشاهان ساسانی گاهی هنگام جلوس مالیات عقب افتاده را می بخشیدند چنانکه بهرام گور هفتاد ملیون درهم مالیات وصول نشده را بخشید و یک سوم از مالیات ارضی سال جلوس را تخفیف داد .

۵ - صنعت و تجارت

صنایع معروف ایران در این دوره بافتن قالی و پارچه های ابریشمی و پشمی و زردوزی بوده است . پادشاهان ایران برای ترویج صنایع تازه از اسرای رومی و مهاجرین بیگانه استفاده می کردند .

صادرات عمده ایران پارچه های ابریشمی ، ابریشم خام ، قالی ، مرجان ، مروارید ، پوست واسب بود و مخصوصاً از این میان ابریشم اهمیت فوق العاده داشت ، ابریشم خام از چین به ایران می آمد و از ایران به کشورهای غربی فروخته می شد .

اجناسی که به ایران وارد می شد از چین ابریشم و کاغذ ، از هندوستان ادویه و سنگهای گرانبها ، و ابریشم ، و از عربستان عطریات بود .

مرکز عمده تجارت ایران و روم شهر نصیبین بود . در برخی از شهرهای دیگر بین النهرین نیز همه سال بازارهای مکاره تشکیل می یافت و در آنجا امتعه ایران و چین و هند به تجار رومی فروخته می شد .

خوانده شود ۴ - مذاهب در دوره ساسانیان

گذشته از مذهب زرتشت که از زمان اردشیر بابکان مذهب رسمی ایران شد و قوت گرفت ، دو مذهب دیگر نیز در دوره ساسانیان پیدا شد که در ضمن بیان تاریخ سیاسی این سلسله به آنها مختصراً اشاره کردیم و آن دو ، مذهب **مانی** و **مزدک** است .

مذهب مانی - مانی از بزرگزادگان ایران بود . پدرش **فاتک** از همدان به بین النهرین سفارفت و در آنجا اقامت گزید . مانی در سال ۲۱۵ یا ۲۱۶ میلادی در یکی از دهکده های نزدیک بابل تولد یافت .

مانی در ایام کودکی به تحصیل علوم و حکمت قدیم مشغول بود و چون به سن رشد رسید در ادیان زرتشتی و عیسوی و سایر مذاهب زمان خویش مطالعه و در ۲۴ سالگی ادعای پیغمبری کرد و مقارن جلوس شاپور اول مذهب خود را فاش ساخت .

مانی يك چند در بین النهرین به ترویج و تبلیغ دین خود پرداخت ، سپس به توسط فیروز برادر شاپور، که دین وی را پذیرفته بود به دربار راه یافت و یکی از کتابهای خود را که شاپورگان نام داشت تقدیم شاه کرد . شاپور به مانی مهربانی کرد و او را با پیروانش در مذهب خود آزاد گذاشت و به قولی خود نیز پیرو مذهب مانی گردید . پس از آن مانی به هندوستان و چین رفت و چندی در آستان مرکزی به سر برد . سپس به ایران بازگشت و در زمان بهرام اول موبدان زرتشتی که از پیشرفت آیین مانی بیمناک بودند آن پادشاه را بر آن داشتند که بین ایشان و او مجلس مناظره ای ترتیب دهد . در این مجلس مانی ظاهراً مغلوب شد و به امر بهرام به زندان افتاد و در زندان از شکنجه و عذاب مرد یا به قولی او را پوست کنندند و به دار آویختند (۲۷۶ م .)

مذهب مانی اختلاطی از ادیان زرتشتی و عیسوی و بودایی و یونانی بود . مانی می گفت عالم از دو عنصر روشنایی و تاریکی به وجود آمده ، به همین مناسبت اساس آن بر خوبی و بدی استوار است ولی در پایان دنیا روشنایی از تاریکی جدا خواهد شد و صلح ابدی بر قرار خواهد گردید .

وظیفه يك نفر مانوی آن بود که بکوشد تا روشنایی و تاریکی را از یکدیگر دور سازد و اختلاط آنها را بر هم زند یعنی وجود خویش

را از بدی و فسادى که منسوب به تاریکی است منزّه گرداند . به همین سبب پیروان او از لذت دنیایی مانند ازدواج و خوردن گوشت و نوشیدن شراب و گرد آوردن مال و امثال آن خودداری می کردند . مانی کتب بسیار برای ترویج آیین خود نگاشته بود که از آن جمله **شاپورگان** به زبان پهلوی بوده است و برای اینکه اصول آیین خود را به مردم بیسواد نیز بیاموزد آنها را با تصاویر زیبا در کتب خود جلوه گر می ساخت . به همین سبب او را مانی نقاش نیز گفته اند و یکی از کتب او که به سبب نقاشیها و تصاویر زیبای آن از قدیم الایام در مشرق مشهور بوده **ارژنگک** یا **ارتنگک** است .

آیین مانی به سبب کشته شدن او و پیروانش در ایران رواج فوق العاده نیافت ولی از طرفی در ترکستان شرقی و چین و از طرف دیگر در سوریه و فلسطین و مصر و ایتالیا و جنوب اروپا تا دیر زمانی باقی بود و پیروان بسیار داشت .

آیین مزدک - **مزدک** پسر **بامداد** از اهالی استخر یا به قولی از نیشابور بود و در زمان قباد ظهور کرد . آیین او نیز مانند آیین مانی بر اساس روشنایی و تاریکی بوده است ولی **مزدک** بر خلاف مانی می گفت که نور در کارهای خود آزاد مطلق و داناست و تاریکی آنچه می کند بر حسب اتفاق و جاهلانیه است ، اختلاط آن دو هم که مایه پیدایش جهان است ، باید برود به خود بوده است پس برتری نور مسلم است و باید او را ستایش کرد . به عقیده **مزدک** تا زمانی که نور کاملاً بر تاریکی غالب نشده است انسان باید با پرهیزکاری و اعمال نیک آن را تقویت کند . به همین سبب مزدکیان نیز از لذت دنیایی

مانند خوردن گوشت حیوانات و خونریزی اجتناب می کردند .
نسبت اصلی کینه و جنگ و اختلاف را مذموم می شمرد و می گفت که چون سبب اصلی این صفات زن و مال است باید همه مردم از این دو یکسان بهره مند باشند .

آیین مزدك از دویست سال پیش از او هم سابقه داشت ولی چون مزدك مایه رواج آیین مزبور گردید او را بانی و موجد آن شمرده اند . پیروان آیین مزدك تا حدود سه قرن بعد از اسلام نیز به اسامی مختلف در ایران وجود داشتند و **خرمدینان** از آن جمله بودند .

علوم و ادبیات ساسانی

زبان ایران در دوره ساسانی زبان پهلوی بود که در دوره اشکانیان نیز بدان سخن می گفتند . این زبان حداقل میان فارسی قدیم هخامنشی و فارسی بعد از اسلام است .

خط دوره ساسانی هم خط پهلوی است که از آرامی گرفته شده است . در این خط غالب کلمات را به آرامی می نوشتند و به فارسی می خواندند مثلاً **شاه را ملکا** می نوشتند . به علاوه لغات سامی را با قواعد زبان فارسی صرف می کردند و جمع می بستند مانند **شاهان** که **ملکان** می نوشتند . به همین سبب امروز خواندن زبان پهلوی بسیار مشکل است .

عده لغات آرامی که بدین ترکیب زبان پهلوی به کار رفته در حدود هزار لغت است و آنها را **هزوارش** می گویند .

از علوم و ادبیات دوره ساسانی اطلاع کاملی نداریم . همین قدر معلوم است که طبقه اول یعنی نجبا و دهگانان از علم و ادب بی بهره

بوده اند ولی اصولاً علم و معرفت مخصوص طبقات روحانی و موبدان بوده است .

جوانان طبقه اول مانند دوره هخامنشی تحت نظر معلم اسواران ، خواندن و نوشتن و حساب کردن و چوگان بازی و شطرنج و سواری و شکار را فرا می گرفتند . در آن زمان کتابهایی نیز در تربیت اسب و مرغان شکاری و تیراندازی و چوگان بازی وجود داشت .

اساس علوم در دوره ساسانیان کتاب **اوستا** بود ولی پادشاهان ساسانی ترجمه کتب علمی و فلسفی سایر ملل مانند یونانیان و رومیان را نیز تشویق کردند و خسرو انوشیروان به این امر توجه مخصوص داشت .

علم طب در زمان ساسانیان ترقی بسیار کرد و پادشاهان این سلسله با جلب پزشکان یونانی و رومی به ایران ، در تکمیل و رواج این علم کوشش فراوان کردند . جراحی نیز در این دوره معمول بود و هر گاه پزشکی سه نفر را عمل می کرد و آنها می مردند از حق طبابت محروم می شد .

شعر و موسیقی هم در زمان ساسانیان رونق کامل داشته است از شعر فارسی دوره ساسانی آثار معدودی در کتب قدیم موجود است ، ولی البته اشعار آن زمان از حیث وزن و سبک مانند اشعار امروزی نبوده است و وزنهای هجایی داشته است . به قول نویسنده تاریخ سیستان « سخن را به رود باز گفتندی بر طریق خسروانی » .

اسامی بسیاری از الحان موسیقی دوره ساسانی هنوز باقی است و از نوازندگان این دوره **باربد** و **نکیسا** و **رامتین** و **بامشاد** و

سرکس و سرکب معروفند .

کتبی که از زمان ساسانی به زبان پهلوی باقی مانده بسیار کم است و کتابهایی که امروز به خط پهلوی در دست است بیشتر در قرون بعد از اسلام نوشته شده . نویسندگان قرون اول اسلام اسامی بسیاری از کتب ساسانی را که از پهلوی به عربی ترجمه شده بوده است ذکر کرده اند ولی افسوس که امروز از آنها اثری باقی نیست . این کتب چنانکه از اسامی آنها برمی آید بیشتر راجع به سیاست و مملکتداری و طب و آداب مذهبی و فنون جنگ و تاریخ یا از نوع افسانه ها و حکایات و پند و اندرز بوده است .

مهمترین کتبی که از دوره ساسانیان باقی مانده یکی کلمیله و دمنه است که شرح آن گذشت . دیگر خداینامه که ظاهراً در زمان یزدگرد سوم جمعآوری شده و تاریخی از پادشاهان ایران بوده است . اصل پهلوی این کتاب نیز در دست نیست ولی آن را نیز عبدالله بن مقفع به عربی ترجمه کرده و پس از وی در قرن چهارم هجری به نشر فارسی درآمده و اساس شاهنامه های دقیق و فردوسی گردیده است .

آثار ساسانیان

آثار معروفی که از سلاطین ساسانی باقی مانده مختصراً به قرار

زیر است :

- ۱- طاق کسری یا ایوان مداین از آثار انوشیروان که در مشرق تیسفون ساخته شده بود و هنوز هم خرابه های آن باقی است . برخی از محققین اساس این قصر را از زمان شاپور اول دانسته اند . طول طاق کسری در حدود ۴۰۰ ، عرض آن نزدیک به سی صد

و ارتفاع آن متجاوز از ۲۹ متر است . تالار بارعام در میان این عمارت بوده و قریب ۴۴ متر طول و ۲۶ متر عرض داشته است . این بنا مقبر پادشاهان ساسانی و مرکز دیوانهای مختلف و ادارات کشوری و لشگری بود . فرش معروف به بهارستان کسری نیز ظاهراً مخصوص تالار بزرگ ایوان مداین بوده است .

منصور خلیفه دوم عباسی هنگامی که به ساختن بغداد اقدام کرد در صد برآمد که طاق کسری را ویران کند و مصالح آن را در بنای شهر مزبور به کار برد . و با آنکه وزیر ایرانیش خالد برمکی او را از این کار منع کرد راضی نشد و امر به ویران ساختن آن بنای عظیم داد ولی به زودی دریافت که مخارج این کار ناپسند بیش از فایده آن است و از ادامه آن چشم پوشید .

۲- طاق بستان نزدیک کرمانشاه است . در این مکان صورتهای برجسته ای از شاپور سوم و خسرو پرویز و تصاویری از شکار شاه دیده می شود .

۳- قصر شیرین که خسرو پرویز برای محبوبه سریانیه خود شیرین ساخته بود و آثاری از آن هنوز باقی است .

۴- طاق ایوان در کنار کرخه .

۵- صورتهای برجسته ای در نقش رستم نزدیک تخت جمشید از

اردشیر بابکان و شاپور اول نرسی و بهرام دوم .

۶- در محل شاپور (در سوسنگی شمال کازرون) صورتهای

برجسته ای از شاپور اول و والریانوس امپراطور اسیر روم که در پیش

اسب او به زانو درآمده و مجالس دیگری از بهرام اول و بهرام دوم

در غار شاپور مجسمه بزرگی نیر از شاپور اول پیدا شده است .

۷ - عماراتی از زمان ساسانی در **فیروزآباد** فارس .

۸ - آثاری در **سروستان** (میان شیراز و داراب) . برخی از محققین آثار سروستان و فیروزآباد را از روی اسلوب ساختمان آن

منسوب به دوره هخامنشی می دانند .

۱۵۳/۱۱/۳۰

روز چهارشنبه

بخش دوم

تاریخ عمومی

فصل اول



نظر اجمالی - سرزمین مصر در شمال شرقی افریقا واقع شده. حد شمالی آن قسمتی از دریای مدیترانه و حد شرقی آن دریای احمر است و از مغرب و جنوب به صحرای لیبی و نجد حبشه محدود می شود.

نژاد مصریان قدیم به درستی معلوم نیست. در ادوار بسیار کهن **ظاهراً** دسته‌ای از اقوام وحشی مانند سیاهان کنونی افریقا در مصر زندگی می کرده اند که میان عادات و اخلاق ایشان با اخلاق و عادات مصریان قدیم تفاوت بسیار بوده است.

امروز علمای نژاد شناس، نژاد مصریان را اختلاطی از اقوام حامی و سامی (منسوب به سام و حام پسران نوح پیغمبر) می دانند. مردم قدیم مصر شانه‌های فراخ، بازوان قوی، چشمان درشت، لبان کلفت و قیافهٔ مهربان داشته و بسیار بردبار و صبور و قانع و فعال بوده اند.

مختصری از تاریخ قدیم مصر - پیش از آنکه در مصر سلطنتی ایجاد شود، دولت‌های کوچکی در آن سرزمین کنار رود نیل تشکیل یافته بود.

این دولتها به مرور ایام با یکدیگر در آمیختند و دو دولت

بزرگ در دو ناحیهٔ مختلف مصر تشکیل کردند، یکی مصر سفلا یا دولت شمالی نزدیک مدیترانه که شهر بزرگ آن ممفیس بود و دیگری **مصر علیا** یا دولت جنوبی که بزرگترین شهر آن تب نام داشت.

ظاهراً نخستین کسی که این دولت را تحت یک حکومت در آورد **منس** یا **منا** نام داشت و مصریان او را اولین پادشاه یا فرعون مصر می دانند.

از زمان پادشاهی **منس** که در حدود ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد سلطنت می کرده است تا انقراض دولت فراعنه به دست **کمبوجیه** شاهنشاه هخامنشی ایران، یعنی تا سال ۵۲۵ قبل از میلاد ۲۶۱ سلسله در مصر فرمانروایی کردند.

این بیست و شش سلسله پایتخت‌هایی چند داشته اند که معتبرترین آن شهرهای **ممفیس** و **تب** و **سائیس** بوده است.

ممفیس در نزدیکی قاهره کنونی قرار داشت و مصریان قدیم معتقد بودند که آن را **منس** نخستین فرعون مصر ساخته است. این شهر پایتخت ده سلسلهٔ اول فراعنه مصر بود.

شهر تب از شهرهای مصر علیا نیز، پایتخت ده سلسلهٔ دیگر از فراعنهٔ مصر بوده است. از سلسلهٔ بیست و یکم هم پایتخت فراعنه به شهر **سائیس** که در دلتای نیل، یعنی در مصر سفلا بود، منتقل شد.

از فراعنهٔ ده سلسلهٔ اول سه فرعون به نام **خثویس** و **خافری** و **می‌گرینوس** از سلسلهٔ چهارم، که در حدود ۳۷۰۰ سال پیش از میلاد می زیسته اند، اهمیت مخصوص دارند، زیرا **اهرام** سه گانهٔ بزرگ

مصر که در محل جیزه نزدیک ممفیس قدیم و قاهره کنونی ساخته شده از آثار ایشان است .

تاریخ مصر از سلسله چهارم تا پانزدهم جز شرح يك رشته اختلافات و منازعات داخلی میان دولت‌های شمالی و جنوبی چیز دیگر نیست . مهاجرت بنی‌اسرائیل از کنعان به مصر در زمان یکی از فراعنه سلسله شانزدهم روی داده است .

مهمترین فراعنه **رامسس دوم** ۱ از سلسله نوزدهم است که شصت و هفت سال پادشاهی کرد و به سبب فتوحات بسیاری که در آسیا و افریقا کرده و آثار فراوانی که از خود برجای نهاده است بزرگترین فراعنه مصر به شمار می‌رود .

سلسله بیست و پنجم توسط یکی از کاهنان (روحانیون) تأسیس شد و در سال ۶۷۱ پیش از میلاد یکی از پادشاهان آشور بر مصر تاخت و آن کشور را گرفت و سلسله مزبور را منقرض کرد .

پس از آن در سال ۶۶۴ پیش از میلاد بار دیگر مصر استقلال یافت و **پسامتیک اول** مؤسس سلسله بیست و ششم به دستیاری سربازان مزدور یونانی ، دست آشور را از مصر کوتاه کرد .

در قرن ششم پیش از میلاد **کمبوجیه** شاهنشاه ایران به مصر لشکر کشید و **پسامتیک سوم** آخرین فرعون سلسله بیست و ششم را شکست داد و سراسر مصر ضمیمه متصرفات ایران گردید .

مصر تا سال ۳۳۲ پیش از میلاد در تصرف ایران بود ، ولی گاه‌گاه در آنجا شورشهایی روی می‌داد و حتی يك بار به کلتی از

تصرف ایران بیرون رفت. در سال ۳۳۲ اسکندر مقدونی در ضمن فتوحات خویش مصر را هم گرفت و شهر اسکندریه را بنیان نهاد پس از او هم یکی از سردارانش به نام **بطلمیوس** بر آن کشور دست یافت جانشینان او که به **بطالس** معروفند تا سال ۳۰ پیش از میلاد در مصر به استقلال پادشاهی کردند . در زمان ۳ تن از پادشاهان اول این سلسله ، مصر چه از لحاظ آبادی و عظمت و چه از حیث علم و معرفت ترقی بسیار کرد .

در سال ۳۰ پیش از میلاد دولت بطالس به دست سردار معروف رومی **اکتاوئوس** ۱ که بعد از آن به امپراطوری روم رسید ، منقرض شد و آخرین جانشین بطالس که زنی **کلیوپاترا** نام بود ، خود را هلاک ساخت مصر از این تاریخ در دایره متصرفات روم درآمد و فقط يك بار دیگر در زمان خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی باز اندک مدتی در تصرف ایران بود .

مسلمین مصر را در زمان خلافت عمر فتح کردند و دیانت و فرهنگ و تمدن خود را در آنجا رواج دادند و طولی نکشید که مصر به صورت کشورهای عربی درآمد .

شوازه شهر مذهب مصریان قدیم - مصریان قدیم خدایان گوناگون را ستایش می‌کردند و به خدای یگانه معتقد نبودند . از قوای طبیعی آنچه را که حقیقت آن بر ایشان مجهول بود ، خدا می‌پنداشتند و به صورتی مجسم می‌ساختند و می‌پرستیدند .

مثلاً در هر يك از شهرهای مصر برای رود نیل و آسمان و

مخصوصاً برای خورشید مجسمه‌هایی ساخته بودند و آنها را مانند خدا ستایش می‌کردند. ولی معتقد بودند که خدا هم مثل انسان به خوراک و لباس و سایر احتیاجات زندگی نیازمند است. حتی گمان داشتند که ممکن است خدا در صورت حیوانات ظاهر شود و بنا بر همین عقیده گاو **هاپی** ۱ (آپیس) را در شهر ممفیس مظهر **فتاه** یعنی آفتاب می‌دانستند و می‌پرستیدند و حیوانات دیگر از قبیل سگ و گربه و نهنگ و حتی جمل را مقدس می‌شمردند.

پس از آن که دولتهای کوچک مصر همگی به فرمان حکومت واحدی درآمدند خدایان شهرهای کوچک نیز تابع خدایان پایتخت شدند و در نتیجه مذهب **خدایان بزرگ** پیدا شد و خدایان بزرگ غالباً مظهر آفتاب در اوقات مختلف روز بودند.

مجسمه خدایان به صورت انسان و حیوان هر دو ساخته می‌شد. گاه آنها را با بدن آدمی و سر حیوان و گاه با سر انسان و تن حیوان مجسم می‌ساختند.

ستایش مردگان - مصریان قدیم معتقد بودند که انسان پس از مرگ به کلسی ناپود نمی‌شود، و از جسم او وجود نامریی دیگری که به روح تعبیر می‌توان کرد، باقی می‌ماند و گمان داشتند بقای این وجود نامریی بسته به بقای جسم است. به همین نظر اجساد مردگان را مومیایی می‌کردند تا از فساد محفوظ باشد و برای اموات مقبره‌های محکم می‌ساختند و به تصور این که وجود نامریی مرده

۱ - علامت گاوها پی‌آن بود که بایستی سیاه باشد و برپیشانی لکه سفید سه گوش و روی زبان علامتی شبیه به بال سوسک و بر پشت نشانی مانند کرکس یا عقاب بال‌گسترده باشد.

در گورهم زندگی خواهد کرد تمام لوازم زندگی، مانند لباس و غذا و اثاثیه گوناگون و کتاب و آلات جنگ او را باوی در گور می‌گذاشتند، تا هنگام احتیاج از آنها استفاده کند، به علاوه برای اینکه وجود نامریی مرده بیجسم نماند از او مجسمه‌ها و تصاویر نیز در گورش قرار می‌دادند.

کم کم این عقیده تغییر یافت و به صورتی مغنویتر درآمد چنانکه بعد ها به جای آنکه اثاثیه و لوازم زندگی را عیناً در مقابر جای دهند، تصویری از آنها بر در و دیوار می‌کشیدند و معتقد بودند که احتیاج روح از دیدن تصویر آنها رفع می‌شود.

خنجر مسلح بودند .

دبیران در میان طبقات مختلف مردم مصر اهمیت خاص داشتند زیرا افراد این طبقه چون خواندن و نوشتن و حساب می‌دانستند بیشتر کارهای کشوری و لشکری از قبیل وصول مالیات ، رسیدگی به حقوق سربازان ، تقویم املاک ، گرد آوردن محصول و غیره به‌دست ایشان انجام می‌گرفت .

سوداگران مصری در دکانهای کوچکی می‌نشستند و اشیاء اجناسی را که خود تهیه کرده بودند می‌فروختند، مهم‌ترین مصنوعات و کالاهای مصری ادوات شیشه‌ای و جواهر و پارچه‌های گوناگون و چرم بود .

تمام کارهای عادی زندگانی و پیشه‌های مختلف توسط **کارگران** انجام می‌گرفت .

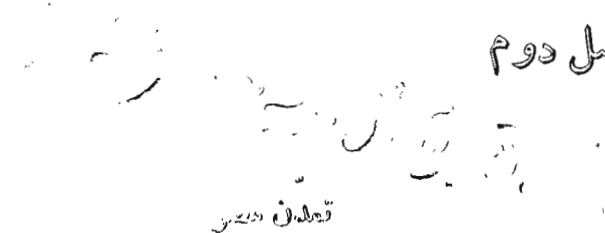
کارگران را به‌جای مزد ، آذوقه و خوراک نیز می‌دادند .

روستاییان مصر زمین را با آلات چوبی بدون چرخ شخم می‌زدند و باداس آهنین درو می‌کردند و بیشتر در مزارع به سر می‌بردند و در تربیت زمین و آبیاری مهارت کامل داشتند .

صنایع مصر - صنعت بزرگ مصریان معماری بود و در سنگ تراشی و ساختن بناهای سنگی نیز مهارت و استادی داشتند و به‌همین سبب بسیاری از بناهای قدیم مصری پس از چندین هزار سال بر پای مانده است .

مجسمه‌های مصری بیشتر مظهر خدایان و فراعنه و اشخاص ، یا

فصل دوم



طبقات مردم - مصریان مردمی آرام‌طبع بودند و چون سرزمین حاصلخیز پر نعمتی داشتند و دولت زورمند مزاحمی نیز همسایه‌کشور ایشان نبود روح جنگجویی و خونریزی در ایشان وجود نداشت . کار مصریان بیشتر زراعت و اداره امور کشور و ساختن ابنیه و امثال آن بود .

مصریان قدیم فرعون را پسر **رع** یا آفتاب و نماینده وجود او در روی زمین می‌پنداشتند و به همین سبب او را مانند خدا می‌پرستیدند و برای او نیز ، مانند خدایان دیگر معبدها می‌ساختند و قربانیا می‌کردند. فرعون خود را پسر خدا و مالک الرقاب زمین می‌دانست و بر جان و مال رعایا اختیار تام داشت .

مردم مصر به پنج طبقه کاهنان ، سربازان ، دبیران ، سوداگران و کارگران تقسیم می‌شدند .

کاهنان مأمور انجام مراسم دینی و مدیر اوقاف و املاک خدایان بودند و از جمله علمای قوم محسوب می‌شدند .

سربازان و طبقات لشکری با خانواده خود در املاکی که فرعون به ایشان می‌داد زندگی می‌کردند سپاه مرکب از دو دسته پیاده نظام بود یک دسته با نیزه و تبر و دسته دیگر با تیر و کمان و

صورتی از حیوانات و موجودات خیالی مثل ابولهل و امثال آن است .
 در نقاشی ، مصریان مهارت فوق العاده ای نداشتند معیناً نقاشیهایی
 که بر در و دیوار مقابر کرده اند چون بیشتر تصاویر کارگران و
 صنعتگران مصر قدیم و نماینده انواع پیشه ها و مشاغل آن دوره است
 به معرفی تمدن آن کشور کمک بسیار کرده است .

خط و علوم و ادبیات - مصریان قدیم در آغاز امر برای معرفی
 هر چیز صورت آن را می کشیدند یعنی در حقیقت خط تصویری داشتند
 و چون این خط بیشتر در معابد و بناهای مذهبی به کار می رفت آن
 را **خط مقدس** یا **هی یر گلیف**^۱ می گفتند .

خط هی یر گلیف تدریجاً سهلتر شد تا بالاخره برای هر صورت
 علامت و رمزی معین کردند و عده این علامات به ششصد رسید بعدها
 مردم فنیقیه ۲۲ حروف از الفبای مصری را اقتباس کردند و از آن
 الفبای فنیقی را ساختند .

طریقه خواندن خط هی یر گلیف را نخست یکی از علمای فرانسه
 موسوم به **شامپولینون**^۲ در سال ۱۸۲۲ کشف کرد و از این زمان علما
 و دانشمندان بسیار به تحقیق در تاریخ و تمدن و آثار مصر قدیم همت
 گماشتند .

البته مصریان در علم و معرفت به پایه سایر ملل قدیم یونانیان
 و رومیان نمی رسند ولی باید گفت که مقدمات برخی از علوم مانند
 ریاضیات و طب و نجوم و حکمت از ایشان به ملل مزبور منتقل گردید و

۱- Hierglyf.

۲- Champollion.

بسیاری از حکمای قدیم یونان این علوم را از کهنه مصری آموختند .
 مصریان از شعر و ادب هم بی بهره نبوده اند ، چنانکه در
 کشفیات اخیر نمونه هایی از اشعار ایشان به دست آمده و نیز معلوم
 شده است که کتب اموات مصری صورتی شاعرانه و منظوم دارد .

یونان دریایی و سواحل دریای اژه مسکن گزیدند و چون ایرانیان نخست با قوم اخیر آشنا شدند کشور ایشان را **یونان** خواندند . مردم یونان خود آن سرزمین را **هلاس** می گفته‌اند ولی رومیان به سبب مجاورت با قوم یونانی **گرك** ^۱ ، آن کشور را **گرس** ^۲ خواندند و ملل اروپایی هم از ایشان تقلید کردند و یونان را **گرس** و مردم را **گرك** نامیدند .

تاریخ یونان قدیم را به دو قسمت باید کرد : یکی دوره داستانی که مبتنی بر افسانه‌های قدیمی و روایات یونانی ، یا آثاری است که در کاوش‌های تازه به دست آمده و دیگری دوره‌ای که از آن اسناد و مدارك کتبی در دست است .

یونانیان قدیم چون از تاریخ حقیقی گذشته خویش اطلاعاتی نداشتند به جای آن افسانه‌هایی ساخته بودند و از آن جمله معتقد بودند که انسان نخستین را یکی از خدایان یونانی از خاک ساخته است و جد ایشان **هلن** یکی از اخلاف اوست .

جنگ اسپارت و تروا از شهرهای آسیای صغیر و افسانه آن که توسط **همروس** ^۳ (همر) شاعر حماسه سرای یونان که او را می توان نظیر شاهنامه ما دانست به رشته نظم درآمده است نیز یکی از این داستانها به شمار می آید .

۱-Grecs.

۲-Grece.

۳-Homerus.

تاریخ یونان

نظر اجمالی - سرزمین یونان قدیم مرکب از دو قسمت بود یکی قسمت جنوبی شبه جزیره بالکان که از شمال محدود بود به مقدونیه و اپیر، از مشرق به دریای اژه ، از مغرب به دریای ایونی و از جنوب به دریای مدیترانه که آن را **یونان بری** باید گفت ، و دیگر جزایر متعدد اطراف شبه جزیره مزبور که مجموع آنها را **یونان دریایی** خوانده‌اند .

یونانیان هم مانند مردم ایران شعبه‌ای از نژاد آریایی هستند، زبان ایشان نیز با زبان اقوام آریایی یا هند و اروپایی از یک ریشه است. یونانیان نخستین مردم کشور خویش را به نام **پلاستر** ^۱ خوانده‌اند و بنای قدیمیترین شهرهای یونان را به ایشان نسبت داده‌اند . پلاسترها با مردم فنیقیه که در دریای مدیترانه به دریانوردی و تجارت اشتغال داشتند و در سواحل یونان نیز دارالتجاره‌هایی دایر کرده بودند ، مربوط شدند و چون دریانوردی را از آن قوم آموختند خود به این کار پرداختند و تا سواحل مصر پیش رفتند . بعد از قوم پلاستر اقوام **هلن** ^۲ بر یونان دست یافتند که از آن میان **ایونی** ^۳ و **دری** ^۴ از دیگران معروفترند . دریا در شبه جزیره پلوپونز ^۵ و یونان بری و ایونیا در

۱-Pelages. ۲-Hélènes. ۳-Ioniens. ۴-Doriens.
۵- Péloponèse.

تاریخ اسپارت و آتن

۱- اسپارت

از میان شهرهای یونان قدیم دو شهر اسپارت (اسپارتا) و آتن در تاریخ آن کشور اهمیت مخصوص دارد. زیرا این دو شهر به سبب مزایای تربیتی و حکومتی خویش در یونان دارای قدرت و اعتبار فوق العاده ای شد و بسیاری از شهرهای دیگر یونان تحت تسلط و نفوذ آن دو درآمد.

اسپارت مرکز ولایت لاکونی^۱ در جنوب شرقی شبه جزیره پلوپونزوس بود. ولایت لاکونی از هرسو به کوههای بلند محدود است و به همین سبب مرکز آن شهر اسپارت هیچ گاه محتاج به داشتن حصار و برج و بارو نبوده و کوههای مزبور آن را از حمله دشمنان محفوظ می داشته است.

مردم اسپارت از جمله قبایل دری بودند که از شمال یونان به شبه جزیره پلوپونزوس تاختند و در شهرهای مختلف آن مسکن گرفتند. از میان دریاها آن دسته ای که بر شهر اسپارت مسلط شدند دولت اسپارت را تشکیل کردند و به سبب اینکه قومی جنگجو و دلیر بودند تدریجاً بر قسمت مهمی از جنوب و مشرق شبه جزیره پلوپونزوس که در تصرف قبایل دیگری از قوم دری بود دست یافتند.

سپاه اسپارت - در اسپارت مردان همگی سرباز بودند و دوره خدمت نظامی از هفده سالگی تا شصت سالگی بود در این مدت روزی

۱-Laconie.

دو بار به مشقتها و تمرینات جنگی می پرداختند و در حال صلح پیوسته خود را برای جنگ آماده می کردند.

اسپارتهای پیاده به جنگ می رفتند. اسلحه ایشان کلاه خود و زره و سپری از چرم و قداره ای کوتاه و نیزه ای بلند بود.

سربازان اسپارتی در رعایت قوانین لشکری و اطاعت اوامر فرماندهان سپاه و جانفشانی در راه میهن نیز بینظیر بودند و این صفات از پرتو قوانین اسپارت که به نام واضع آن به قوانین لیکورگ^۱ معروف است در ایشان پیدا شده بود.

قوانین لیکورگ - لیکورگ قانونگذار اسپارتی ظاهر آدر قرن نهم پیش از میلاد می زیسته است این مرد چون به مصر و آسیا سفر کرده و به علوم و معارف و تشکیلات اجتماعی و سیاسی ملل متمدن مشرق آشنا شده بود به درخواست مردم اسپارت برای ایشان قوانینی نوشت و به موجب قوانین مزبور گذشته از امور کشوری و لشکری زندگانی افراد مردم و تربیت کودکان را نیز تحت نظم و قاعده خاصی در آورد.

پیش از لیکورگ حکومت اسپارت در دست دو پادشاه بود که در آن سرزمین به استبداد و استقلال حکمروایی می کردند. لیکورگ از اختیارات ایشان کاست و زمام حکومت اسپارت را به دست مجلس سنا سپرد. مجلس سنا یا مجلس اعیان اسپارت ۲۸ نماینده داشت که همگی از اشراف درجه اول بودند و بیش از شصت سال داشتند، این مجلس قوانین را تهیه می کرد و برای تصویب انجمن ملی که ماهی

۱-Lycurgue.

يك بار تشكيل می‌شد می‌فرستاد . در انجمن ملّی مردم حق مباحثه و مذاکره نداشتند و فقط رأی خود را اظهار می‌کردند . چندی بعد ملت اسپارت پنج نفر به نام **الفر** یا بازرسی برای بازرسی درکارهای پادشاهان و سایر مأمورین کشوری و لشکری انتخاب کردند و اختیارات این پنج نفر به حدی بود که می‌توانستند اعلان جنگ و صلح دهند و کسانی را که مقصر می‌دانند محاکمه کنند .

بنا بر این در اسپارت حکومت فی‌الحقیقه نه در دست ملت بود و نه در دست پادشاهان ، بلکه طبقه اشراف حکمران حقیقی بودند .
تربیت کودکان - بنا به قوانین لیکورگ چون کودکان بالاخره سربازمی‌شدند اختیارات دولت در وجود ایشان بیش از اختیار خانواده بود همینکه کودک به دنیا می‌آمد او را به دقت معاینه می‌کردند و اگر در خلقتش نقصی بود از بالای کوهی به زیرش می‌افکندند و می‌کشتند و اگر تندرست بود به مادر می‌سپردند از هفتسالگی اطفال را از مادران جدا می‌ساختند و به حالت اجتماع تربیت می‌کردند . در تربیت جوانان درس و مطالعه کمتر اهمیت داشت ، بیشتر ایشان را به ورزش و دو و پرش و پرتاب کردن صفحه‌های گرد فلزی (دیسک) و انداختن زوبین و ادار می‌کردند و به تحمل سرما و گرما و گرسنگی و خستگی عادت می‌دادند .

جوانان اسپارتی در تمام فصول يك لباس می‌پوشیدند و بر بستری از نی که به دست خود ایشان فراهم شده بود می‌خفتند و غذای ایشان بسیار ساده بود .

تربیت دختران هم با تربیت پسران چندان تفاوتی نداشت ایشان نیز در ورزشهای بدنی وسایر وظایف پسران شرکت می‌کردند و مانند مردان قوی و دلیر و بردبار تربیت می‌شدند ، مادران اسپارتی مهر میهن را بر مهر فرزندی ترجیح می‌دادند و به همین سبب بود که چون مثلاً به مادری خبر می‌رسید که پنج فرزند او در جنگ کشته شده اند ولی اسپارت فاتح گشته است می‌گفت : « چه بهتر از این ، باید خدایان را شکر کرد » .

جوانان اسپارتی چنانکه پیش از این اشاره شد از هفده سالگی به خدمت سربازی می‌پرداختند و چون به سی سالگی می‌رسیدند زن می‌گرفتند . ولی زناشویی ایشان را از خدمت سربازی باز نمی‌داشت و نمی‌توانستند اوقات روزانه خود را برخلاف مقدرات در کاری جز آنچه دولت معین کرده بود صرف کنند .

۲ - آتن

شهر آتن در یکی از دره‌های حاصلخیز شبه جزیره آتیکا ۱ بنا شده بود این شبه جزیره در مشرق یونان واقع است.

مردم این شبه جزیره به مناسبت موقع و وضع طبیعی آن بیشتر بازرگان و دریانورد بودند و بر خلاف مردم اسپارت به سوداگری و کسب علم و معرفت و زندگانی آزاد دلبستگی مخصوص داشتند.

طرز حکومت - حکومت سرزمین آتیکا در آغاز امر حکومت خانوادگی بود یعنی پدر هر خانواده‌ای بر آن خانواده بالاستقلال حکومت می‌کرد. کم‌کم خانواده‌ها گرد هم جمع شدند و اجتماع بزرگتر تشکیل دادند. عده این اجتماعات بزرگ در آتیکا به دوازده رسید. چندی بعد رئیس یکی از آنها که مرکز حکومت آن شهر آتن بود اجتماعات دیگر را نیز به اطاعت خویش آورد و دولت بزرگ آتیکا را تأسیس کرد و خود به پادشاهی رسید.

رؤسای خانواده‌های قدیم یا اشراف آتیکا که از حکومت سلطنتی و قدرت يك نفر راضی نبودند، پس از چندی سلطنت را از میان برداشتند و اداره امور کشور را به دست نه نفر سپردند که همه سال از جانب ایشان انتخاب می‌شدند. بنا بر این حکومت آتیکا به دست اشراف افتاد و چون این طبقه نسبت به رعایا و طبقات زیردست ستمکاری بسیار روا می‌داشتند در آتن شورشایی ظهور کرد. عاقبت برای اینکه از جنگهای داخلی جلوگیری شود اشراف و سایر طبقات از سلن ۲ که یکی از حکمای یونانی بود خواهش کردند که برای سازمان سیاسی

آتیکا قانونی بنویسد.

سلن به درخواست مردم قانونی نوشت و تا حدی از ستمکاری اشراف جلوگیری کرد و زمینهای زراعتی را میان روستاییان تقسیم نمود و مردم را به تناسب دارایی ایشان به چهار طبقه تقسیم کرد و مقرر داشت که هر طبقه به نسبت درآمد و دارایی خود مالیاتی بدهد.

بنا بر قوانین سلن حکومت آتن به دست **انجمن** ملی افتاد. این انجمن از تمام افرادی که به موجب قانون حق رأی داشتند در میدان عمومی شهر تشکیل می‌شد و در آنجا نمایندگان مجلس سنا را انتخاب می‌کرد قوانین کشوری نیز پس از آنکه از جانب سنا تهیه و تنظیم می‌شد در انجمن ملی به تصویب ملت می‌رسید.

حکومت جباری - قوانین سلن به اختلافات داخلی و طبقاتی آتن خاتمه نداد چه افراد طبقه چهارم باز هم ناخرسند بودند و قوانین او را به صلاح خود نمی‌دانستند.

در اواخر عمر سلن یکی از جاهطلبان آتن که **پیزسترانس** ۱ نام داشت از ناخرسندی عامه استفاده کرد و به عنوان طرفداری از طبقه پائین و مبارزه با دشمنان ملت قیام نمود و به دستیاری انجمن ملی سپاهی فراهم کرد و ارك آتن را به تصرف آورد و در اندک زمان کار قدرت او به جایی رسید که پادشاه واقعی آتن گردید حکومت پیزسترانس را به سبب اینکه او با خانواده سلاطین بستگی نداشت، و آن مقام را غصب کرده بود **حکومت جباری** خوانده‌اند و نذر این بعد ها در تاریخ شهرهای یونانی بسیار دیده می‌شود.

پیزیراتس قوانین سلن را محترم شمرد و با مردم به عدالت رفتار کرد و شهر آتن را به ابنیه و عمارات زیبا بیاراست و کتابخانه‌ای تأسیس نمود .

پس از پیزیراتس و دو پسرش ، کلیستنس^۱ نامی در آتن به حکومت رسید، وی قانونی وضع کرد که به موجب آن هر اس در آتن دارای نفوذ فوق العاده می‌شد و به موجب رأی انجمن ملی از آنجا تبعید می‌گشت و ناگزیر بوده سال دور از آتن به سربرد . به وسیله این قانون از قدرت یافتن اشخاص که موجب ایجاد حکومت جباری می‌شد جلوگیری کردند .

فصل چهارم

ترقی و زوال آتن

چنانکه در تاریخ دولت هخامنشی گفته شد در زمان داریوش بزرگ به سبب شورش یکی از شهر های یونانی آسیای صغیر و کمک مردم آتن با شورشیان يك سلسله جنگهایی میان ایران و یونان روی داد که در تمام مدت سلطنت خشیارشا و قسمتی از پادشاهی اردشیر دراز دست دوام یافت و بالاخره در سال ۴۴۹ پیش از میلاد به صلحی منتهی گردید که در تاریخ سلطنت اردشیر بدان اشاره کرده ایم .

پس از انجام جنگهای ایران و یونان آتن به سبب فتوحات و اختیاراتی که در جنگها تحصیل کرده بود اهمیت فوق العاده یافت و به کمال ترقی و اعتبار خود رسید این دوره که بهترین ادوار تاریخی آتن است تا جنگهای پلوپونزوس دوام یافت و معروفترین کسی که در این مدت حکومت آتن را در دست داشت و بر قدرت و بزرگی آن افزود پریکلس است .

دوران حکومت پریکلس که در حدود سی سال دوام یافت دوره نهایت قدرت و بزرگی آتن است پریکلس گذشته از آنکه بر نیروی دریایی آتن افزود و بدین وسیله دایره مستملکات آن را وسیعتر کرد در توسعه تجارت و ترقی صنعت نیز کوشش بسیار نمود و برای اینکه مردم را به کار بگمارد به ساختن عماراتی مانند : معبد پارتنون^۱

۱. نمایشگاه اودئون^۱ و امثال آنها پرداخت. در زمان اوشعرای بزرگی مانند: سوفوکلس^۲ و اری پیدس^۳ و غیره پدید آمدند و دوره حکومت او از جهت ادبیات و صنایع به پایه‌ای رسید که آن را از سایر ادوار برتر شمرده عصر پریکلس خوانده‌اند. پریکلس در سخنرانی هم مهارت بسیار داشت ولی از آثار او چیزی باقی نمانده است.

جنگهای پلوپونزوس

از حکومت پریکلس چندی نگذشت که مردم یونان دو دسته شدند، یکی ساکنین شبه جزیره پلوپونزوس و یونان مرکزی که اسپارت برایشان ریاست داشت و دیگر مردم جزایر و سواحل دریای اژه که آتن بر آنان حکومت می‌کرد، این دو دستگی چند علت اساسی داشت: یکی رقابت طرفین از لحاظ منافع مادی، دیگر اختلاف قومی و نژادی میان دریها و یونانیها، سوم رقابت میان طبقه اشراف و طبقات عوام، و این اختلاف بالاخره سبب جنگهای شدیدی میان دو طرف گردید. جنگهای آتن و اسپارت را به سبب اینکه بیشتر میدان محاربات در شبه جزیره پلوپونزوس بوده است جنگهای پلوپونزوس گفته‌اند.

جنگهای پلوپونزوس بیست و هفت سال دوام یافت و به شکست و ویرانی و زوال آتن منتهی گردید (۴۰۱ تا ۴۰۴ پیش از میلاد).

سبب عمده شکست آتنیان در جنگهای پلوپونزوس کمکهای مالی ایران به اسپارت بود. دولت ایران برای اینکه جسارت آتن را در جنگهای ایران و یونان تلافی کند آتش اختلافات داخلی یونان

رادامن زد، از طرفی باپول، مردم آتن را برضد اسپارت برانگیخت و از طرف دیگر به اسپارت کمک مالی کرد تا آتن را از میان بردارد. در دوره جنگهای پلوپونزوس فی الحقیقه یونانیان بازیچه سیاست وطلای ایران بودند و در نتیجه این سیاست، دولت ایران گذشته از آنکه تمام متصرفات سابق خویش را باز گرفت و بار دیگر حکومت خود را بر سواحل آسیای صغیر و جزایر دریای اژه برقرار ساخت دولت آتن را هم که در جنگهای ایران و یونان گستاخی کرده بود، از میان برداشت.

پس از شکست آتن حکومت آن شهر به دست سی تن از اشراف افتاد که مطیع فرمان اسپارت بودند و ایشان را جباران سی گانه می‌گفتند. حکومت اشرافی مذکور ۱۵۰۰ تن از طرفداران حکومت عامه را از آتن تبعید کرد و به قدری بر مردم سخت گرفت که عاقبت گروهی از تبعیدشدگان بر آتن تاختند و به دستگیری مردم شهر، جباران را بیرون کردند و آتن بار دیگر به حکومت آزاد نایل شد ولی دوران این آزادی کوتاه بود و چندی بعد (۳۳۷ ق. م) مطیع فیلیپوس پادشاه مقدونیه گردید.

از ملل متمدن قدیم، مانند: مصریان و کلدانیان و مردم فنیقیه فرا گرفتند ولی آن را تدریجاً کامل کردند و در هر یک از شعب مذکور به مدارج عالی رسیدند.

علوم و ادبیات و صنایع در آتن مخصوصاً در دوران حکومت پریکلز ترقی فوق العاده کرد و در این زمان ادبا و فلاسفه و هنرمندان بزرگی به وجود آمدند که آثار ایشان هنوز هم مایه افتخار تمدن یونان قدیم است.

در قرن پریکلز فن موسیقی و ته آتر یا نمایش نیز در آتن به کمال خود رسید، نمایشها در آغاز امر صورت مذهبی داشت و موضوع آنها غالباً مربوط به زندگانی خدایان بود ولی کم کم شاعران بزرگی مانند: سوفوکلس^۱ و اشیل^۲ و اوری پیدس^۳ و آریستوفانس^۴ به سرودن نمایشهای غم انگیز یا سرور انگیزی که مضمون آنها مربوط به مسائل تاریخی یا زندگانی اجتماعی بود همت گماشتند و در حقیقت ته آتر نویسی و فن نمایش را که امروز یکی از شعب بزرگ ادبیات است، ایجاد کردند.

معروفترین مورخان یونانی در زمان پریکلز: هرودت (هرودتس) و گزننفون^۵ بوده اند.

عصر پریکلز به نام یکی از بزرگترین فلاسفه قدیم یعنی سقراط نیز آراسته است.

سقراط به وجود خدای یگانه پی برده بود و می کوشید که

تمدن یونانیان

مذهب - یونانیان به خدایان گوناگون معتقد بودند و چون در زمان ایشان هنوز دامنه علوم وسعت نیافته و اصل و منشأ قوای طبیعت مانند: آفتاب و باد و دریا و امثال آنها معلوم نشده بود هر یک از قوای مزبور در نظر یونانیان وجودی مرموز جلوه می کرد و چنین می پنداشتند که هر یک از آنها مانند انسان دارای اراده و شخصیت و احساسات است و به همین سبب آنان را مانند خدایی ستایش می کردند.

یونانیان خدایان خود را به صورت انسان مجسم می ساختند و تصور می کردند که در عادات و اخلاق و احساسات و آداب زندگانی با افراد بشر تفاوتی ندارند یعنی مانند افراد انسان با یکدیگر بستگی دارند، عروسی می کنند، دارای فرزند می شوند، دوستی و دشمنی و هوا و هوس دارند و حتی ممکن است که با نوع بشر در آمیزند و یا قومی بر ضد قوم دیگر یاری کنند.

از عقیده اخیر یعنی آمیزش خدایان با مردم داستانهایی ایجاد شده بود که مجموع آنها را **میتولوژی**^۱ یا اساطیر می گویند.

بزرگترین خدایان یونانی **زئوس**^۲ بود که اورا خدای خدایان و خدایان دیگر را اجرا کننده اوامر او می پنداشتند.

علوم و ادبیات - یونانیان اصول ادبیات و علوم و فلسفه را

مردم را نیز بدین حقیقت رهبری کند . از جمله فلاسفه و نویسندگان بزرگ یونان : **گزنقون** و **افلاطون** شاگردان وی بودند .

مردم آتن بالاخره سقراط را به بدبینی متهم ساختند و به مرگ محکوم کردند . از سقراط هیچ گونه کتابی در دست نیست ولی اصول عقاید فلسفی او را از آثار شاگردش افلاطون می توان دریافت .

فصل ششم

اسکندر و جانشینان وی

پیش از این در ضمن تاریخ ایران از اوضاع مقدونیه و پادشاهی فیلیپوس و تاختن پسرش اسکندر به ایران و جنگهای او با داریوش سوم شرحی نگاشته شد که در اینجا محتاج به تکرار نیست .

پس از مرگ داریوش اسکندر ، پارت (خراسان) و باختر را نیز تسخیر کرد . سپس از شمال شرقی تا کنار سیحون پیشرفت و از آنجا به جنوب بازگشت و عازم هندوستان گردید . در هندوستان نیز قسمتی از جلگه پنجاب و حدود رود سند را به تصرف آورد ولی چون سربازانش حاضر نشدند که از آنجا پیشتر روند . در سال ۳۲۴ پیش از میلاد از جنوب ایران به بابل مراجعت کرد و یک سال بعد در سی و سه سالگی در آن شهر بمرد .

پس از مرگ اسکندر سرداران وی چندی بر سر تقسیم ممالک او با هم در زد و خورد بودند تا عاقبت در سال ۳۰۱ متصرفات اسکندر را به ترتیب زیر میان خود قسمت کردند :

۱- تراکیه و یک قسمت از آسیای صغیر به **لیسیماک** سردار مقدونی داده شد .

۲- مقدونیه و یونان به **کاساندر** ۲ سردار دیگر واگذار گردید .

۱- Lisimaque

۲- Cassandre

۳ - بطلمیوس به پادشاهی مصر رسید .

۴ - سوریه و ایران به تصرف سلوکوس درآمد .

پادشاهان سلوکی

سلوکوس سرسلسله پادشاهان سلوکی بود . این سردار پس از مرگ اسکندر به سبب لیاقت و کاردانی به حکومت بابل رسید و چندی بعد خوزستان و ماد را نیز برمتصرفات خویش افزود و از سال ۳۰۶ پیش از میلاد خود را پادشاه خواند . سپس از مشرق تا حدود هندوستان پیش رفت و در سوریه و آسیای صغیر نیز به فتوحاتی نایل شد و دولت وسیعی تشکیل داد که از طرفی به هندوستان و از طرفی به دریای مدیترانه و آسیای صغیر محدود بود . پایتخت او در آغاز شهر سلوکیه از آثار وی بود (در ساحل راست رود دجله) ولی بعد از آن شهر انطاکیه را هم نزدیک دریای مدیترانه بنا کرد و آن را پایتخت ساخت .

پس از سلوکوس پادشاهان دیگری به سلطنت رسیدند که از آن جمله : آنتیوخوس سوم بود . این پادشاه پس از آنکه قسمتی از لیدی و آسیای صغیر را به تصرف آورد به سرزمین ماد و ایران غربی تاخت و به پارت لشکر کشید و چون دید غلبه بر اردوان چهارم پادشاه اشکانی آسان نیست با او از در صلح درآمد و استقلال دولت اشکانی را تصدیق کرد .

پس از مرگ آنتیوخوس سوم در سال ۱۸۷ پیش از میلاد دولت سلوکی گرفتار جنگهای داخلی مدعیان سلطنت و حمله کشورهای

بزرگ اشکانی و روم که در مشرق و مغرب آن دولت دارای قدرت بسیار شده بودند ، گردید و بالاخره دوران تسلط پادشاهان سلوکی در ایران در زمان **فرهاد دوم** (اشک هفتم) اشکانی به پایان رسید در سوریه نیز بساط حکومت سلوکی در سال ۶۴ پیش از میلاد به دست رومیان برچیده شد .

را **لاسیوم** می نامند ، ولی گذشته از جلگه لاسیوم که در حقیقت حوزه رود تمبر است ، دسته ای از اقوام لاتن نیز در نواحی کوهستانی اطراف جلگه مزبور به سر می بردند. این دسته چون با همسایگان اتروسک یونانی خویش آمیزش و رابطه نداشتند ، دیر زمانی خوی و آداب قدیمی خود را که جنگ و غارتگری بود حفظ کردند، ساکنین جلگه برخلاف به سبب ارتباط و معاشرت با همسایگان متمدن خویش ، کم کم به زراعت و صنعت و تشکیلات سیاسی و دینی آشنا شدند و زودتر از برادران کوهستانی خود به تأسیس دولت مستقلی نایل آمدند .

قبایل مختلف لاتن دارای نژاد و زبان و مذهب و طرز زندگی اجتماعی مشترک بودند و هر یک شهر کوچک مستحکمی با حکومت مستقل داشتند که **سپته**^۱ یا **مدینه** نامیده می شد شهر روم هم که بعدها پایتخت روم و مرکز سیاست آن دولت گردید در آغاز امر یکی از این گونه سپته ها بود .

شهر روم - در باره تاریخ بنای شهر روم اطلاع صحیحی در دست نیست، به موجب افسانه های رومی این شهر را در ۷۵۳ پیش از میلاد ، مردی به نام **رمولوس**^۲ روی تل **پالاسیوم** (پالاتن)^۳ بنا کرد .

آغاز تاریخ روم

آغاز تاریخ روم درست معلوم نیست و در این خصوص افسانه های ذکر شده است که ارزش تاریخی ندارد . به موجب افسانه های مزبور

تاریخ مختصر روم

نظر اجمالی - امروز ایتالیا به سرزمینی گفته می شود که از شمال به کوه های **آلپ** ، از مشرق به دریای **آدریاتیک** ، از مغرب به دریای **تیرنی** و از جنوب به دریای مدیترانه محدود است قسمت شمالی یعنی حوزه رود **پو** را ایتالیای ببری و بقیه شبه جزیره را ایتالیای بحری یا شبه جزیره ای باید خواند .

ساکنین قدیمی ایتالیا - ظاهراً جمعیت ایتالیا در ادوار پیش از تاریخ از اقوامی پدید آمده است که از اروپای مرکزی و شرقی بدان سرزمین رفته اند و راه عبور ایشان گردنه های سلسله آلپ بوده است . زیرا در ادوار تاریخی نیز اقوام مهاجم ، مگرر از همین راه به ایتالیا تاخته اند .

در قدیمترین دوره تاریخی چهار قوم مختلف در ایتالیا زندگی می کردند: ۱- اقوام **گل** در جلگه رود پو ، میان رشته آلپ و آپنین، ۲- قبایل **یونانیان اتروسک** یا **تیرنی** در ناحیه **اتروریا** (تسکان حالیه) ، ۳- **ایتالیاییها** در جلگه لاسیوم یا حوزه رود **تمبر** ، ۴- **یونانیان** در نواحی جنوبی شبه جزیره .

در میان مساکن اتروسکها و یونانیان جمعی از اقوام زارع و چوپان زندگی می کردند که ایشان را معمولاً اقوام **لاتن** و مسکنشان

۱- Cité.

۲- Romulus.

۳- Palatium (Palatin) .

تاریخ روم قدیم به دو دوره تقسیم می شود: یکی دوره سلطنت، یکی دوره جمهوری.

در دوره سلطنت هفت پادشاه بر روم حکومت کردند، پادشاه اول همان رمولوس بانی شهر روم بود.

پس از رمولوس شش نفر دیگر نیز در روم پادشاهی کردند ولی چون پادشاه آخرین که **تارکین**^۱ نام داشت مردی ستمکار و مخصوصاً نسبت به نجبا و اشراف روم سختگیر بود، این طبقه به مخالفت او برخاستند و در سال ۵۰۹ پیش از میلاد او را کشتند و حکومت روم را به جمهوری مبدل کردند.

احوال اجتماعی در دوره پاترها - جمعیت روم در آغاز امر از خانواده‌های کوچکی پدید آمده بود که رئیس هر یک از آنها را **پاتر** یا پدر می گفتند پس از آنکه تشکیلات اداری روم وسعت گرفت پاترها برای اداره حکومت آن شهر گرد هم جمع شدند و مجلسی به نام **سنا** یا مجلس اعیان تشکیل کردند. در دوره سلطنت روم ریاست سنا با شخص شاه بود که پدر تمام رومیان محسوب می شد.

پس از آنکه شهر روم وسعت گرفت مردمی نیز از نواحی اطراف به آن شهر آمدند و با ساکنین قدیم در آمیختند ولی خانواده‌های کهن، مردم تازه را جزء ملت روم محسوب نداشتند و ایشان را از خود پستتر شمردند. از آن پس اهالی روم به دو طبقه متمایز تقسیم شدند: یکی **پاتریسیوسها**^۲ یعنی افراد خانواده‌های قدیمی روم، دیگر **پلبسها**^۳ یا

۱-Tarquin.

۲-Patricius (Patriciens (به فرانسه).

۳-Plébes (Plébéiens (به فرانسه).

افراد خانواده‌های تازه.

حکومت روم در دست طبقه اول بود و این طبقه تمام مشاغل دولتی و حق تملک و حق استفاده از حقوق مدنی را به خود اختصاص داده و طبقه دوم را از آن جمله محروم کرده بود. طبقه پلبس اساساً جزء ملت روم محسوب نمی شد و افراد آن نمی توانستند با خانواده‌های پاتریسیوس وصلت کنند.

جمهوری روم - پس از آنکه در سال ۵۰۹ پیش از میلاد مردم روم سلطنت را برانداختند حکومت به دست طبقه اول یعنی پاتریسیوسها افتاد. این طبقه برای این که پلبسها را به کلی از کار حکومت محروم سازد به جای شاه دو نفر از افراد طبقه خویش را به نام **کنسول** انتخاب کرد و زمام اداره کشور را به دست ایشان سپرد. از این زمان مجلس سنا که مرکب از پاترها یعنی رؤسای خانواده‌های پاتریسیوس بود و کنسولهای مزبور حاکم واقعی روم شدند و طبقه دوم به کلی محکوم اداره طبقه اول گردید.

انتخاب کنسولها هر سال تجدید می شد، ریاست سنا و انجمن ملتی و فرماندهی سپاه و حق اجرای قوانین و انجام مراسم دینی مخصوص ایشان بود. قوانین تازه از طرف ایشان به سنا پیشنهاد می شد. هر گاه خطر شدیدی متوجه روم می گشت کنسولها یک نفر را که لایق می دانستند از میان پاترها انتخاب می کردند و به او اختیاراتی می دادند که از اختیارات پادشاهان هم بیشتر بود، این شخص را **دیکتاتور** می گفتند و او می توانست بيمشورت سنا هر چه می خواهد بکند ولی دوره اختیاراتش فقط شش ماه بود.

پلبسها پس از دوست سال زد و خورد با پاتریسیوسها عاقبت توانستند در جامعه همان امتیازاتی را به دست آورند که پاتریسیوسها داشتند.

مذهب رومیان

مردم روم نیز مثل یونانیان قدیم رب‌التنوعپرست بودند و مانند ایشان آتش مقدس و نیاکان مرده خویشت و قوای طبیعی را ستایش می‌کردند، عدۀ خدایان روم به قدری زیاد بود که به گفته یکی از نویسندگان رومی در آن کشور خدا بیشتر از مردم دیده می‌شد و زمانی عدۀ خدایان به ۳۰۰۰۰ رسیده بود.

مذهب ستایش مردگان که مذهبی خانوادگی بود در میان مردم روم از سایر ملل آن زمان بیشتر رواج داشت و رومیان روح نیاکان خود را با ایمان کامل ستایش می‌کردند.

در هر خانه آتشگاهی وجود داشت که آتش پیوسته در آن می‌سوخت و دور آن مجسمه‌های کوچکی از خدایان حامی خانواده قرار داده بودند.

آتشگاه بزرگ و عمومی روم معبد **وستا**^۱ بود و آیین و مراسم خاصی داشت که به وسیله مأمورین مذهبی مخصوص انجام می‌گرفت. خدایان رومی دو دسته بودند: یکی خدایان بزرگ و یکی خدایان خانوادگی.

از خدایان بزرگ روم که طرف ستایش تمام رومیان بوده‌اند **ژوپیتر** خدای آسمان و صاعقه، **وستا** خدای آتش مقدس، **مارس**

خدای جنگ و **ونوس** خدای عشق و موسیقی از دیگران معروفترند. خدایان خانوادگی مخصوص خانواده و نماینده آثار زندگی افراد بودند.

روحانیان یا کهنه رومی از میان نجبا و مردم با شرافت انتخاب می‌شدند و برخلاف کهنه مصری می‌توانستند در سایر امور کشوری مانند داوری و ریاست محاکم و فرماندهی سپاه نیز شرکت کنند، وظیفه کهنه انجام مراسم مذهبی و نگهداری معابد و اداره موقوفات بود.

تشکیلات لشکری روم

سپاه روم در آغاز امر سازمان صحیحی نداشت، اولاً تمام مردم نمی‌توانستند سرباز شوند و فقط کسانی که استطاعت تهیه اسلحه و اسب داشتند وارد سپاه می‌شدند. توانگران قوم، سواره به جنگ می‌رفتند و هیچ سربازی از دولت حقوق نمی‌گرفت. سپاه دایمی نیز وجود نداشت هر وقت که جنگی پیش می‌آمد روستاییان و سایر افراد دست از کار خود می‌کشیدند و موقتاً به جنگ می‌رفتند و پس از انجام آن باز به کارهای خود مشغول می‌شدند. چون در این دوره دولت روم منحصر به شهر روم و نواحی اطراف آن بود و رومیان بیشتر با همسایگان نزدیک خود سروکار داشتند به سپاه منظم و دایم احتیاجی نبود.

بعدها کم‌کم سازمان سپاه تغییر کرد و در دوره سلطنت و جمهوری تدریجاً سپاه روم تحت قواعد و قوانین نظامی در آمد، تا اینکه بالاخره در زمان **ماریوس** سپاه دایم تشکیل شد و امتیازات لشکری توانگران از میان برخاست.

سپاه رومی در دوره عظمت آن از چندین لژیون^۱ یا فوج تشکیل می‌یافت و هر لژیونی مانند لشکرهای کنونی از دسته‌های سواره و پیاده و قلعه کوپ و امثال آن ترکیب می‌شد. عده پیادگان هر لژیون به تفاوت از ۴۳۰۰ تا ۶۰۰۰ نفر، و عده سواران آن ۳۰۰۰ نفر بود.

فصل هشتم

فتوحات روم

چنانکه می‌دانیم ایتالیا در میان دریای مدیترانه، و شهر روم در مرکز ایتالیا واقع است، رومیان از این شهر تدریجاً تمام حوزه‌های دریای مدیترانه را به تصرف آوردند و کم‌کم دایره متصرفات خود را از ایتالیا به اقیانوس اطلس و آسیای صغیر توسعه دادند.

فتوحات رومیان در دوره جمهوری از این قرار است:

- ۱- فتح شبه جزیره ایتالیا.
- ۲- فتح حوزه غربی مدیترانه.
- ۳- فتح حوزه شرقی آن دریا.

فتح ایتالیا

تسخیر شبه جزیره ایتالیا که از زمان سومین پادشاه روم برای توسعه آن شهر و تصرف شهرهای کوچک لاسیوم شروع شده بود، نزدیک چهارصد سال به طول انجامید و با وجود مقاومت شدید اتروسکها و اقوام دیگر تا سال ۲۸۰ پیش از میلاد نواحی مرکزی و شمالی ایتالیا تا جلگه رود پو، به تصرف رومیان درآمد.

پس از فتح قسمت‌های مذکور رومیان در صد تسخیر ایتالیای جنوبی برآمدند. این قسمت چنانکه سابقاً گفته شد مسکن مهاجرین یونانی و موسوم به یونان کبیر بود. مردم شهرهای یونانی

این ناحیه ، چون بیشتر تاجرپیشه و آرامطبع بودند ، با دولت روم از در تسلیم و اطاعت در آمدند و به این ترتیب رومیها به تمام شبه جزیره ایتالیا تسلط یافتند .

جنگهای روم و قرطاجنه

شهر روم پس از آنکه بر سراسر شبه جزیره ایتالیا دست یافت به دولتی بزرگ مبدل شد ، ولی در برابر آن ، دولت بزرگ دیگری به نام دولت قرطاجنه وجود داشت که مانع و رقیب عظمت روم بود .

قرطاجنه یا کارتاژ یکی از شهرهای شمالی افریقا بود که در حدود ۸۸۰ سال پیش از میلاد جمعی از مهاجرین فنیقی شهر صور نزدیک شهر تونس امروزی بنا نهادند . این شهر به سبب اینکه واسطه تجارت مدیترانه غربی و شرقی بود به زودی ترقی کرد و کار تجارت آن به جایی رسید که بر بندر صور نیز برتری یافت . مردم قرطاجنه اخلاق و آداب و مراسم و عقاید دینی فنیقی را محفوظ داشتند و مانند نیاکان خویش به دریانوردی و تجارت و صنعت مشغول بودند .

حکومت قرطاجنه در دست طبقه ای از تجار ثروتمند بود که پول و قدرت را فقط برای خانواده خود می خواستند . احساسات ملی و وطنپرستی در مردم این شهر وجود نداشت و چون بیشتر تاجرپیشه و ملایمطبع بودند از کار سربازی و جنگ نیز احتراز می کردند . و از اسپانیا و گل سپاهیان مزدور می گرفتند .

و حال آنکه رومیان قدرت نظامی فراوان داشتند . و خود را جهت مبارزه با رقیب خویش آماده ساختند .

دوره جنگهای روم و قرطاجنه از ۲۶۴ تا ۱۴۶ پیش از میلاد دوام یافت و در این مدت سه جنگ بزرگ بین این دو دولت روی داد که بالاخره به زوال قرطاجنه منتهی گردید این جنگها را اروپاییان جنگهای **پونیک** می خوانند زیرا که رومیان مردم قرطاجنه را **پونوس** می نامیده اند .

جنگ اول - پس از آنکه ایتالیای جنوبی به تصرف روم در آمد آن دولت چشم طمع بر جزیره سیسیل افکند و در صدد برآمد که آن طعمه لذیذ را نیز به چنگ آورد . اما تجار قرطاجنه که در آن جزیره مراکز تجارتي معتبر و منافع مخصوص داشتند با این امر مخالف بودند و همین مسئله علت اساسی ظهور جنگ اول روم و قرطاجنه گردید .

در آغاز جنگ سپاهیان روم با صد و سی کشتی که از روی کشتیهای قرطاجنه ساخته شده بود بر سواحل شمالی سیسیل حمله کردند و نیروی دریایی قرطاجنه را در آن ساحل درهم شکستند و بر **آمیلقار** سردار آن دولت غالب شدند و جزیره سیسیل را تصرف کردند و به موجب معاهده ای که در سال ۲۴۱ پیش از میلاد بسته شد قرطاجنه از جزیره سیسیل چشم پوشید .

پس از آن ۲۲ سال میان روم و قرطاجنه صلح برقرار بود در این مدت رومیان جزایر **کرس** و **ساردنی** را هم تسخیر کردند و جلگه رود پو یعنی ایتالیای شمالی را نیز تا حدود کوههای آلپ از تصرف اقوام گل خارج ساختند .

آمیلقار در بعد از شکست قرطاجنه در صدد برآمد که برای قرطاجنه سپاه منظمی مانند سپاه روم ترتیب دهد و حکومت کشور را به دست عامه سپارد ولی طبقه اشراف که خیالات آمیلقار را مخالف مصالح خویش می‌دیدند او را مأمور اسپانی کردند .

آمیلقار سراسر اسپانی را تسخیر کرد و در آنجا دولتی توانا با سپاه جنگازموده منظم تأسیس نمود که شهر **قرطاجنه جدید** یا **سارتازن**^۱ در ساحل مدیترانه پایتخت آن بود . پس از مرگ وی حکومت این دولت به پسرش **آنیبال** که ۲۷ سال داشت رسید. آنیبال در نه سالگی پیش پدر سوگند خورده بود که پیوسته رومیان را دشمن دارد ، به همین سبب چون به جای پدر نشست در صدد تغییر وضع قرطاجنه و گرفتن انتقام از دولت روم برآمد .

این مرد بزرگ در هوش و کفایت و استعداد نظامی چنان بود که دشمنانش نیز او را وجودی فوق العاده و بینظیر شمرده اند . **جنگ دوم** - آنیبال پس از اینکه خود را مهیای جنگ دید، برای آنکه بهانه ای ایجاد کند ، بر یکی از شهرهای اسپانی که تحت حمایت روم بود حمله برد و آن را آتش زد . سنای روم سفیری نزد وی فرستاد و پیغام داد که از صلح یا جنگ یکی را انتخاب کند . او در جواب گفت که : « شما خود انتخاب کنید ! » . رومیان جنگ را اختیار کردند و آنیبال از این پیشامد بسیار خرسند گشت .

آنیبال برای آنکه بر روم ضربت شدیدی وارد سازد در صدد برآمد که از راه خشکی ، یعنی از طریق کوههای پیرنه و جنوب

۱- Carthagane.

فرانسه کنونی و کوههای آلپ بر ایتالیا حمله کند و با دشمن در خانه او بجنگد . پس با پنجاه هزار سپاه آزموده مرکب از جنگاوران و سواران اسپانیایی ، حرکت کرد و به آسانی از پیرنه و حوزة رود **رن**^۱ گذشت و **سی پیو**^۲ کنسول رومی را که به جلوگیری او آمده بود ، در دو محل شکست سخت داد و به جای اینکه متوجه شهر روم شود ، به طرف جنوب رفت تا اقوام لاتینی اطراف روم را به شورش برانگیزد .

سال بعد آنیبال در دشت **کان**^۳ بر دشمن غلبه کرد و در آن جنگ هفتاد هزار سرباز رومی را به خاک انداخت .

سردار شجاع قرطاجنه نه سال در جنوب ایتالیا به سربرد، در این مدت دولت روم تمام مردان سالم و حتی غلامان را زیر سلاح آورد و سپاهیان را که در متصرفات خود داشت احضار کرد و سرداران رومی که به واسطه جنگهای متعدد بر موز کار آشنا شده بودند سپاه آنیبال را از اطراف محاصره کردند .

در آغاز دولت روم لشکری به جزیره سیسیل فرستاد و شهر سیراکوز را محاصره و تسخیر کرد .

پس **سی پیوی جوان** پسر **سی پیوی** سابق الذکر که به مقام کنسولی رسیده بود . با سپاه فراوان بر افریقا تاخت و به کمک برخی از همسایگان قرطاجنه در صدد تسخیر آن شهر برآمد . پس آنیبال ناچار ایتالیا را ترک گفت و به قصد دفع **سی پیو** به افریقا رفت .

سی پیو و آنیبال در دشت **زاما**^۴ باهم روبه‌رو شدند ولی در این

۳- Cannes .

۱- Rhone.

۲- Scipio.

۴- Zama.

جنگ آنیبال مغلوب شد. زیرا که سر بازان رشید و جنگازمودة قدیمی را از دست داده بود. (۲۰۲ ق. م. ۰)

آنیبال پس از این شکست به سوریّه رفت و به آنتیوکوس بزرگ پادشاه سلوکی پناه برد و او را بر ضد روم برانگیخت، سپس به یکی از امرای محلی آسیای صغیر پناهنده شد و چون خبر یافت که می خواهند او را تسلیم دشمن کنند زهری را که همیشه در نگین انگشتری داشت مکید و جان داد.

جنگ سوم - جنگ سوم روم و قرطاجنه در سال ۱۴۹ پیش از میلاد آغاز شد و به ویرانی قرطاجنه انجام یافت.

دولت روم به بهانه اینکه قرطاجنه معاهده سال ۲۰۲ را رعایت نکرده است، دو تن از کنسولان روم را مأمور ویران ساختن آن شهر نمود. مردم قرطاجنه نیز به جمع سپاه و ساختن اسلحه پرداخته و در سه جنگ بر رومیان غالب شدند. ولی چون سپاه روم شهر را از هر سو محاصره کرد قرطاجنه گرفتار قحط و غلا شد و سعی مردم در شکستن محاصره به جایی نرسید، و سر بازان رومی بر شهر دست یافتند و آن را با خاک برابر ساختند (۱۴۶ ق. م. ۰)

توسعه متصرفات روم - پس از جنگ دوم قرطاجنه، رومیان قسمت جنوبی **مالیا** (فرانسه امروزی)، و اسپانی را نیز به تصرف آوردند و از مغرب تا اقیانوس اطلس پیش رفتند. پس از آن به تسخیر شبه جزیره یونان و کشورهای حوزه شرقی مدیترانه مانند: یونان و شام و مصر پرداختند.

در ضمن این وقایع آنتیوخوس سوم ملقب به بزرگ از پادشاهان

سلوکی به تحریک آنیبال از آسیا به اروپا تاخت تا در خاک یونان با رومیان بجنگد. ولی از سی پیوی کوچک حریف آنیبال، که به سبب فتح قرطاجنه به سی پیوی افریقایی ملقب شده بود شکست یافت، و حمایت روم را قبول کرد (۱۹۰ ق. م. ۰)

چندی بعد سرداران رومی کم کم سراسر آسیای صغیر و ارمنستان را نیز تصرف کردند و با دولت اشکانی همسایه شدند. از آن پس مدت هفتصد سال میان ایران و روم بر سر ارمنستان و متصرفات آسیایی رومیان اختلاف بود و شرح مفصل این اختلافات را در تاریخ اشکانیان و ساسانیان گفته ایم.

احوال اجتماعی رومیان

زندگی رومیان تا حدود قرن اول پیش از میلاد، زندگی روستایی و ساده بود و حتی مردان بزرگ روم مانند دیکتاتورها و کنسولان و سرداران هم زندگانی ساده دهقانی داشتند. کار عمده رومیان زراعت و سربازی و انجام امور سیاسی بود، و سایر حرفه‌ها و صنایع را بیگانگان و غلامان انجام می‌دادند.

پدر خانواده رومی در خانه صاحب اختیار مطلق بود و هر چه امر می‌داد افراد خانواده و غلامان او بیچون و چرا فرمان می‌بردند. قدرت رئیس خانواده تا دیرزمانی چنان بود که درجان افراد خانواده نیز اختیار داشت.

پس از آنکه دولت روم بر کشورهای یونانی و آسیایی دست یافت، رومیان زندگانی تجمل‌آمیز را از مردم یونان و مشرق اقتباس کردند و به کلی اخلاق ساده قدیم را از دست دادند و ثروت بسیار به دست آوردند.

از اواخر جمهوری در شهر بزرگ روم مردم دو طبقه بیشتر نبودند، یک طبقه توانگران و یک طبقه مردم فقیر و تنگدست، و طبقه متوسط قدیم به کلی از میان رفته بود.

تقسیم طبقات رومیان - افراد طبقه آزادان روم به سه دسته متمایز تقسیم می‌شدند: اول دسته نجبا که منحصرأ به کارهای دولتی می‌پرداختند.

دوم دسته شوالیه‌ها یا سواران که تجارت و امور صرافیه منحصر به ایشان بود.

سوم دسته پلبسها که بیشتر از مالکین جزء تشکیل شده بود. سنای روم - سنای روم مرکب از سیصد تا ششصد عضو بود که با شرایط و مراسم خاصی از میان نجبا انتخاب می‌شدند، ریاست این مجلس همیشه با یکی از کنسولان بود که برصندلی مخصوصی از عاج می‌نشست.

اعضای سنا غیر از رئیس که برصندلی عاج می‌نشست، برصندلیهای چوبی قرار می‌گرفتند، رئیس طرح قانون تازه یا موضوعی را که می‌خواست به سنا پیشنهاد کند می‌خواند و از یکایک اعضا درباره آن رأی می‌گرفت، اعضای سنا در اظهار عقیده خود آزاد بودند و کسی که در آن باب مطالبی داشت با اجازه رئیس پشت میز خطاب می‌رفت و به سخنرانی و اظهار مطالب خویش می‌پرداخت.

در پایان مذاکرات موافقان و مخالفان از جای برمی‌خاستند دسته اول به جانب راست و دسته دوم به طرف چپ مجلس می‌رفت و اکثریت هر یک از دو دسته مایه قبول یا رد موضوع می‌شد.

در مجلس سنا گذشته از اعضای آن، دو نفر نماینده عامه یعنی

پلبسها هم که به ایشان **تربیون** گفته می‌شد حضور داشتند و اگر رأی سنا را مخالف مصالح خویش می‌دیدند، با اظهار مخالفت از اجرای آن جلوگیری می‌کردند .

اطاعت از قوانینی که به تصویب سنا می‌رسید برای مردان اجباری بود، و کنسولان مأمور اجرای آن بودند.

فصل دهم

اختلافات داخلی

کشور گشایی رومیان، طرز زندگی خاصی و اجتماعی ایشان را تغییر داد، زیرا نجبا و سواران به سبب حکومت در متصرفات، یا انحصار تجارت و منابع تولید ثروت به طبقه خویش ثروت‌های هنگفت فراهم آورده بودند ولی طبقه عامه و زیر دست به کلی فقیر و ناچیز شده بود. طبقه مردمان متوسط هم که حافظ آداب و رسوم و اخلاق قدیم بود از میان رفت، از طرفی نیز لشکر کشیها مایه خرابی دهکده ها و قصبات بود و روستاییان بیچاره که زیر بار قرض از پای در آمده بودند ناچار مزارع خود را به مبالغ ناقابل می‌فروختند و به شهر می‌آمدند و روز به روز بر فقیران روم می‌افزودند .

جمعی از مردان سیاسی روم که متوجه بدی احوال اجتماعی روم و خطرات آن بودند در صدد چاره برآمدند و بر آن شدند که با هواخواهی از طبقات عامه از قدرت و نفوذ اشراف بکهند، ولی طبقه اشراف و مجلس سنا با این امر مخالف بودند و همین مسئله موجب يك سلسله اختلافات و منازعات داخلی گردید. نخست دو برادر به نام **گراکوس** به طرفداری عامه برخاستند، این دو برادر دخترزاده سی‌پیوی افریقایی بودند و به سبب تربیت صحیح و افکار عالی و پسندیده که از مادر یافتند با وجود زندگی اشرافی طرفدار طبقه پست شدند .

برادر بزرگتر **تیریوس** ۱ چون در سال ۱۳۴ پیش از میلاد به مقام تریبون یا نمایندگی عامه رسید قوانینی به نفع عامه از سنا گذراند. اما وی به دست دشمنان خود به قتل رسید و برادر کوچک او **کایوس** ۲ نیز که تحت تعقیب قرار گرفته بود انتحار کرد. پس از مرگ کایوس سه هزارتن از طرفدارانش نیز کشته شدند و سنا قوانینی را که او وضع کرده بود لغو کرد ولی اثر اقدامات برادران گراکوس از میان نرفت، چه از این زمان طبقات نجبا و عامه، یکی برای حفظ قدرت و ثروت و دیگری برای تحصیل آن با هم به جنگ پرداختند و همین امر اساس جمهوری روم را متزلزل ساخت و به دست مردان جاهطلبی که میخواستند با طرفداری یکی از این دو طبقه به مقامی رسند فرصتی داد.

نجبا و اشراف برای حفظ ثروت خود از ایجاد شورش و کشتار مردم هم مضایقه نداشتند و در تحصیل ثروت تازه نیز از هیچ گونه خیانتی خودداری نمیکردند. در نتیجه انقلاب و نافرمانی در ایتالیا و متصرفات روم توسعه یافت، زیرا حکومت مرکزی به سبب بیقیدی و خیانت و تحریکات زمامداران از عهده رفع آن بر نمیآمد.

در این زمان یکی از افسران رومی به نام **ماریوس** که در افریقا فتوحات نمایانی کرده بود قدرت تمام یافت، و چون سنا از اقتدارات او خرسند نبود برای اینکه از قدرت وی بکاهد سردار دیگری را به نام **سولا** رقیب او گردانید. اختلافات این دو سردار بر اغتشاشات مملکتی افزود و دنباله آن با وجود مرگ آن دونیز دوام یافت.

۱ - Tiberius.
۲ - Caius.

سپتیمیوس پومپئوس نخستین اتحاد سرداران سه گانه روم - پمپه ۱ یکی از سرداران نجیب و شجاع و توانگر مملکت روم که از اسپانیا فاتحانه برگشته بود عازم شهر روم شد، در همان اوان **کراسوس** ۲ سردار دیگر که وی نیز متهور و بیبیاک بود همین قصد را داشت، اما برخلاف آنچه تصور می رفت این دو سردار وقتی به روم رسیدند با هم متحد شدند و هر دو به مقام کنسولی انتخاب گشتند.

پس از آن پمپه به جنگ دزدان دریایی که راه رسیدن گندم افریقا را به روم بسته بودند مأمور شد و مدیترانه را از وجود ایشان پاک کرد و از آنجا به امر سنا عازم آسیای صغیر و رفع **مهرداد** پادشاه کشور پنت که پس از آنیبال بزرگترین دشمن روم بود گردید.

پمپه تمام سواحل دریای سیاه را به تصرف آورد و به شرحی که در تاریخ اشکانیان گفته شده مهرداد را از میان برداشت. پمپه چون از آسیا برگشت، تصور می کرد که یگانه فرمانروای روم خواهد شد ولی سنا برخلاف این تصور به او روی خوشی نشان نداد و کارهای او را در آسیا تصویب نکرد. پس ناچار با کراسوس همکار قدیمی خود از در اتحاد درآمد و **قیصر** سردار دیگر رومی که واسطه این اتحاد بود، خود از جمله متحدین ایشان گردید.

قیصر ۳ از نجیبزادگان روم و بسیار با هوش و بلند همت و جاهطلب بود و می کوشید که به بزرگترین مقامات دولتی روم نایل شود. سرداران سه گانه پس از متحد شدن، زمام حکومت روم را در دست گرفتند. قیصر در سال ۵۹ پیش از میلاد به مقام کنسولی انتخاب

شد و يك سال بعد با سپاه فراوان به تسخیر گل و حکومت آنجا رفت .
 کراسوس نیز مأمور جنگ با اشکانیان شد و به آسیا آمد ولی
 چنانکه در تاریخ اشکانیان دیدیم از سپاه ایران شکست یافت و کشته
 شد . (۵۳ ق . ۰۴۰)

پمپه هم به ریاست لشکر اسپانی منصوب گشت، ولی شهر روم
 را ترك نگفت .

رقابت پمپه و قیصر - زمانی که قیصر به تسخیر گل مشغول
 بود در شهر روم شورش پدید آمد و سنا ناچار برای رفع آن به پمپه
 توسل جست و او را با اختیار کامل به کنسولی برگزید، پمپه از عهده
 فرو نشاندن آن شورش بر نیامد .

ولی چون قیصر که در گل فاتح شده بود خواست به روم
 باز گردد با او مخالفت کرد و به دستور او، سنا به قیصر امر نمود که
 پیش از ورود به روم سپاهیان خود را مرخص کند، قیصر بر این امر
 وقعی ننهاد و در صدد برآمد که مقاصد خویش را با زور انجام دهد .
 پس با سپاه فراوانی که همراه داشت عازم روم شد .

پمپه که سپاهیانش در اسپانی بودند ناچار به یونان گریخت و
 اعضای سنا نیز از ترس قیصر با او همراه شدند. قیصر روم را به آسانی
 تصرف کرد و از آنجا به اسپانی رفت تا به قول خود سپاه بیسردار
 پمپه را که در آن کشور بودند مطیع سازد . سپس از دنبال پمپه
 به یونان حمله برد و او را در سال ۴۸ پیش از میلاد شکستی سخت
 داد، پمپه پس از این شکست به جانب مصر گریخت و در آنجا کشته شد.
 قیصر نیز لشکر به مصر کشید و بر بطلمیوس دوازدهم پادشاه

آن کشور غالب شد و او را از پادشاهی خلع کرد و دخترش **کلئوپاترا** ۱
 را به جای وی منصوب نمود. پس از آن به دفع قسمتی از لشکریان
 پمپه که به شمال افریقا پناه برده بودند رفت و ایشان را نیز مغلوب
 ساخت و به روم بازگشت و به مقام دیکتاتوری دایمی نایل شد و با
 آنکه در ظاهر نام شاهی را قبول نکرد در حقیقت پادشاه و فرمانروای
 مطلق روم گردید .

قیصر عدهٔ اعضای سنا را به نهد نفر رسانید و جمعی از بزرگان
 ولایات را وارد آن کرد و از اختیارات آن مجلس کاست سپس برای
 اینکه شهر روم را از تحریکات و انقلابات طبقهٔ پلیس برهاند، قسمتی
 از اراضی روم را میان ایشان تقسیم نمود و جمع کثیری از افراد آن
 طبقه را نیز به متصرفات رومی فرستاد .

با اینکه قیصر در حکومت استبدادی خویش با مردم به ملایمت
 رفتار می کرد و از طریق عدل و انصاف منحرف نمی شد طبقهٔ نجبای
 روم و اعضای سنا به سبب اینکه قدرت ایشان را سلب کرده بود با او
 مخالف بودند و چون مشاهده می کردند که او می خواهد به دستگیری
 عامه صاحب اختیار روم باشد در صدد قتل وی بر آمدند و بالاخره
 روزی در مجلس سنا او را کشتند. از جمله قاتلین او یکی پسر خوانده اش
بروتوس ۲ بود (۴۳ ق . ۰) .

پیدا شد .

سنای روم وجود اکتاویوس را غنیمت دانست و او را به دفع آنتونیوس که می‌خواست به پشتیبانی عامه قدرتی حاصل کند مأمور کرد. اکتاویوس هم این پیشامد را به نفع خویش پنداشت و به جنگ آنتونیوس رفت و او را مغلوب ساخت و به روم بازگشت، سپس در برابر این خدمت از سنا مقام کنسولی را درخواست کرد ولی آن را از او مضایقه کردند. در همان ضمن آنتونیوس که با لپی دوس حکمران قسمتی از گالیا (گل) همدست شده بود با سپاه فراوانی به ایتالیا آمد. اکتاویوس هم که از سنا و طبقه اول آزرده خاطر بود به ایشان پیوست و آن سه با یکدیگر متحد شدند .

سرداران سه گانه پس از اتحاد در صدد دفع مخالفان و کشتن دشمنان خود برآمدند و سیصد تن از اعضای سنا و دو هزار نفر از طبقه سواران را بدین عنوان هلاک ساختند، سپس چون برونوس و یکی از همدستان او در مقدونیه سپاهی گرد آورده و در صدد حمله به ایتالیا بودند اکتاویوس و آنتونیوس با هم به جنگ ایشان شتافتند و آن دو را مغلوب ساختند برونوس ناچار خود را کشت .

پس از آن آنتونیوس عازم مصر شد تا آن دولت را به سبب کمکی که به برونوس کرده بود تنبیه کند ولی در آنجا عاشق کلئوپاترا ملکه مصر گردید و به جای انجام وظیفه به عیش و عشرت پرداخت . اکتاویوس به تنهایی سایر مخالفان را از میان برداشت و

۱- به اتحاد سرداران سه گانه قدیم در روم **تریوم ویرا** (Triumvirat) گفته می‌شد. در تاریخ روم اتحاد پمپه و کراسوس و قیصر را تریوم ویرای اول و اتحاد آنتونیوس و اکتاویوس و لپیدوس را تریوم ویرای دوم می‌گویند.

فصل یازدهم

امپراطوری روم

آنتونیوس و اکتاویوس - مرگ قیصر باز آرامش و انتظام روم را برهم زد. قاتلین او می‌خواستند به دستگیری طبقه عوام زمام امور را در دست گیرند ولی مردم از مرگ قیصر به سبب اینکه وجود او مایه نظم و آسایش شهر روم بود متأسف و از قاتلین وی بیزار بودند به همین سبب هواخواهان قیصر از احساسات نیک مردم استفاده کردند و از قدرت یافتن قاتلین او جلوگیری نمودند .

از جمله طرفداران قیصر یکی **مارکوس آنتونیوس** بود که مقام کنسولی داشت این شخص در روز دفن جنازه قیصر لباس خونین او را که بیست و هشت جای کارد بر آن بود به مردم نشان داد و در ضمن سخنرانی استادانه‌ای وصیتنامه قیصر را برای ایشان خواند و چون قیصر در وصیتنامه خود تمام عمارات و باغهای خویش را به ملت تقدیم کرده بود مردم از مرگ او متأثر و نسبت به قاتلینش خشمگینتر شدند. پس **بروتوس** و همدستان وی ناچار از روم گریختند و آنتوان نیز به قصد تعاقب و دستگیری ایشان از روم بیرون رفت .

اتحاد دوم سرداران سه گانه روم - در همان حال جوانی نوزده سال به نام **اکتاویوس** که خواهر زاده و پسر خوانده قیصر بود از یونان برای تصرف میراث او به روم آمد و برای آنتونیوس رقیبی

(به فرانسه آنتوان) Antonius - ۱

له پیدوس را نیز از مقام خود معزول نمود و به ریاست دینی روم گماشت. در این مدت آنتونیوس یک بار با سپاه فراوان به جنگ فرهاد چهارم پادشاه اشکانی رفت ولی به سختی شکست یافت و باز به مصر نزد معشوقه بازگشت ضمناً می خواست برای محبوبه خود دولت تازه ای در مشرق تأسیس کند و حکمرانی متصرفات آسیای روم را به پسران او دهد.

اکتاویوس از شکست آنتونیوس و رفتار ناپسندیده او استفاده کرد و رومیان را بر ضد وی خشمگین ساخت و خود برای خلع او و محبوبه اش به مشرق لشکر کشید.

آنتونیوس و کلئوپاترا که با سپاه و کشتیهای بسیار در ساحل یونان منتظر اکتاویوس بودند در یک جنگ دریایی شکست یافتند و کلئوپاترا به مصر گریخت. آنتونیوس هم از دنبال معشوقه به مصر رفت. ولی اکتاویوس آن دو را تعاقب کرد و در نزدیکی اسکندریه آنتونیوس را شکستی سخت داد و او ناچار خود را کشت. کلئوپاترا که می خواست اکتاویوس را نیز به دام عشق خویش پایمند سازد، چون به این مقصود نرسید خود را بانیش ماری هلاک کرد.

پس از مرگ آنتونیوس، اکتاویوس در روم صاحب اختیار مطلق شد و حکومت جمهوری به کلتی از میان رفت. اکتاویوس برای اینکه مانند قیصر طرف حسد و کینه بزرگان روم واقع نشود اساس حکومت جمهوری را ظاهراً حفظ کرد یعنی از قبول عنوان **دیکتاتور** خودداری نمود و مجلس سنا و مقام کنسولی و مجامع عمومی را از میان برداشت ولی آنها همه فی الحقیقه در اختیار او بودند.

در آغاز امر می خواستند او را به نام بانی شهر روم **رمولوس** نام

دهند لیکن او نام **اگوستوس**^۱ را که به معنی بزرگ یا کبیر است ترجیح داد. یکی دیگر از القاب او نیز لقب **امپراطور** بود که به معنی سردار فاتح است و این لقب نماینده ریاست قانونی او بر تمام سپاه روم بود. ولی از این زمان عنوان پادشاهان روم گردید اگوستوس در سال ۱۴ میلادی در گذشت.

۴ جانشینان اگوست

امپراطورانی که پس از اگوستوس در روم پادشاهی کرده اند سه دسته اند: ۱- امپراطورانی که از خانواده اگوست بوده اند (۱۴ تا ۶۹ میلادی). ۲- سلسله **فلاویوسها**^۲ (۶۹ تا ۹۶ میلادی). سلسله آنتونینوسها^۳ (۹۶ تا ۱۹۲ م).

پس از اگوستوس چون او پسری نداشت، امپراطوری به **تیمیریوس** که پنجاه و شش ساله بود رسید. تیمیریوس در آغاز امپراطوری در اوضاع روم تغییری نداد و با عدالت پادشاهی کرد ولی در آخر به سبب کشته شدن پسرش خونخوار شد و جمع کثیری از خودی و بیگانه را کشت.

جانشینان تیمیریوس «**کالیگولا**»^۴ **کلودیوس**^۵، **نرو**^۶ (نرون) نیز پادشاهان لایقی نبودند و در زمان ایشان امپراطوری روم گرفتار اختلافات داخلی و ضعف گردید.

آخرین امپراطور از خانواده اگوستوس **نرو** بود که به سبب

- | | |
|-----------------|--------------------|
| ۱ - Agustus . | ۲ - Flavius . |
| ۳ - Antoninus . | ۴ - Caligula . |
| ۵ - Claudius . | ۶ - Nero (Neron) . |

بیکفایتی و طمع و بد رفتاری ، مردم روم بر او شوریدند و او را وادار به خودکشی کردند. پس از مرگ او نیز سر بازان مأمور اسپانی و گالیا و مشرق سر به شورش برداشتند و هر يك به امید یغماگری و تحصیل ثروت سردار خود را امپراطور خواندند . از آن جمله سپاهی که در مشرق مأمور جنگ با اشکانیان بود سردار خویش و **سپازیانوس** ۱ را به امپراطوری اختیار کرد و این شخص مؤسس سلسله فلاویوسها شد .

امپراطوران سلسله فلاویوس - امپراطوران این سلسله سه نفر بوده اند : **وسپازیانوس** ، **تیتوس** ۲ ، **دمیسیانوس** ۳ مهمترین وقایع دوران پادشاهی سلسله فلاویوسها شورش بنی اسرائیل در فلسطین و لشکر کشی رومیان بدان سرزمین است که به ویران شدن بیت المقدس و پراکندگی یهود منتهی گردید (۷۰ م) .

امپراطوران سلسله آنتونینوس - پس از فلاویوسها امپراطوری به **آنتونینوسها** رسید که سر سلسله ایشان **نروا** ۴ نام داشت ، و ایشان را به مناسبت آنتونینوس چهارمین امپراطور این سلسله که پادشاهی عادل بوده است به این نام خوانده اند . از جانشینان نروا دو نفر معروفند یکی **ترازان** ۵ (ترایانوس) که پادشاهی با لیاقت بود و چنانکه در تاریخ اشکانی گفته شد در جنگ با آن دولت نیز غالب گردید. دیگر **مارکوس اورلیوس** ۶ که به سبب صلح طلبی و عدالت و طرفداری از ادبیات معروف است و اندرزها و مواعظی به نام او باقی است .

- ۱- Vespasianus .
- ۳- Domitianus .
- ۵- Trajanus .

- ۲- Titus .
- ۴- Nerva .
- ۶- Marcus Aurelius .

دوره پادشاهی آنتونینوسها در آسایش و آرامی نظیر دوره امپراطوری اگوستوس بود . در این دوره بر آبادی و عظمت روم افزوده شد ولی آخرین امپراطور این سلسله **کمدوس** ۱ نام داشت که به سبب خونخواری و ظلم و بیکفایتی بنیان نیکنامی سلسله خویش را سست کرد و مایه انقراض آن گردید .

دوره اقتدار سپاهیان - کمدوس آخرین امپراطور سلسله آنتونینوسها به واسطه بیکفایتی و سفاکی کشته شد (۱۹۲ م) . پس از قتل او تا يك قرن امپراطوری روم گرفتار اغتشاش و بینظمی سخت بود. این دوره را دوره هرج و مرج نظامی باید گفت چه در این مدت هر دسته ای از سپاه روم می خواست امپراطوری انتخاب کند و بدین ترتیب در مدت ۹۳ سال ۲۵ امپراطور سلطنت کردند .

امپراطوران روم را عادت بر این بود که در روز جلوس مبلغی به سر بازان و قراولان مخصوص خویش انعام می دادند و چون این امر وسیله استقاده سر بازان بود هر دسته می کوشیدند که رئیس خود را به امپراطوری برسانند و از او انعامی بگیرند .

از امپراطوران این دوره که غالباً از درجات پست به دستیاری سر بازان بدین مقام رسیدند **سپتی موس سوروس** ۲ و **والریانوس** ۱ را نام می بریم . معروفترین این امپراطوران **دیوگله سیانوس** است که با **نرسی** پادشاه ساسانی معاصر بود (۲۸۴ تا ۳۰۵ م) این امپراطور ما کسی مینانوس یکی از سرداران را در اداره مملکت سهیم کرد و وی را در ایتالیا به حکومت گماشت و خود در قسمت شرقی به کار کشورداری پرداخت .

۱- Commodus .

۲- Septimus Severus .

پس از آنکه امپراطوری بدین گونه تقسیم شد چون باز اداره آن بر دو امپراطور دشوار بود هر يك معاوونى با عنوان **قیصر** اختیار کردند .

بعد از چندی دیو کله سیانوس و ما کسی میانوس از امپراطوری کناره گرفتند و دو قیصر که زیر دست ایشان بود به مقام **اگوستوس** ارتقا یافتند و به جای خود دو قیصر دیگر انتخاب کردند ولی پسر یکی از قیصرهای سابق موسوم به **قسطنطین** (کنستانتینوس) که ادعای قیصر شدن داشت به مخالفت آن دو قیام کرد و به کمک سربازان به مقام امپراطوری نایل گشت .

امپراطوری قسطنطین (۳۰۶ تا ۳۳۷ م .)

چون دیو کله سیانوس استعفا داد قسطنطین به امپراطوری رسید و وی به سه امر بزرگ اقدام نمود :

- ۱- قبول دین عیسی و به رسمیت شناختن آن .
- ۲- ساختن شهر قسطنطنیه و اختیار آن به پایتختی .
- ۳- تنظیم طرز حکومت امپراطوری .

این سه امر بزرگ در تغییر احوال سیاسی و اجتماعی و اخلاقی امپراطوری روم تأثیر فراوان کرد و می توان گفت که صورت دنیای قدیم را به کلی دگرگون ساخت .

پیش از قسطنطین امپراطوران نسبت به پیروان دین عیسی سختگیری و ستمکاری بسیار می کردند ، چنانکه از قرن اول میلادی تا قرن چهارم ده بار به آزار و شکنجه عیسویان پرداختند و هر بار

گروهی از ایشان را یا زنده در آتش افکندند یا در سیر کهای رومی طعمه حیوانات درنده ساختند .

قسطنطین که در دامان مادری عیسوی تربیت یافته بود ، چون به امپراطوری رسید به حمایت عیسویان همّت گماشت و برای دفع مخالفان خویش ایشان را به یاری خود خواند و چون به کمک آن فرقه بر مدعیان امپراطوری غالب شد ، دین عیسی را به رسمیت شناخت و به پیروان آن اجازه داد که آشکارا و آزاد به انجام مراسم و آداب دینی اقدام کنند .

معهدا قسطنطین نسبت به رومیان کافر نیز مهربانی می کرد و میان کلیسا و معبد فرقی نمی گذاشت .

در **فرمان میلانو** که در باره آزادی دین عیسی صادر کرد (۳۱۳ م .) مخصوصاً نوشته بود که « ... به پیروان دین مسیح و دیگران اجازه می دهیم که به آزادی ، هر مذهبی را که می خواهند اختیار کنند تا خدایی که در آسمان است نسبت به ما و تمام کسانی که در قلمرو حکومت ما زندگی می کنند مهربان باشد » .

قسطنطین در سال ۳۳۰ میلادی شهر قسطنطنیه را در محل بندر **بیزانسیوم** از بنادر قدیمی یونان بنا کرد و آن را پایتخت خویش ساخت شهر قسطنطنیه مانند شهرهای قدیم روم ساخته شد و قسطنطین در آنجا عمارات و کاخها و گرما بها و کتابخانهها و کلیساها و معابد بسیار بنا نهاد و جمعی از مردم شهرهای نزدیک را بدانجا انتقال داد . این شهر به زودی ترقی کرد و واسطه تجارت خاور و باختر گردید و کار و ثروت و قدرت آن به جایی رسید که مدت یازده قرن

در برابر حملات اقوام مختلف ایرانی و عرب و ترك پایداری نمود .
 قسطنطین متصرفات روم را بین سه پسر خویش تقسیم کرد .
 گالیا و اسپانیا و افریقای شمال غربی را به قسطنطین دوم و ایتالیا و
 سواحل شرقی دریای آدریاتیک و باقی متصرفات افریقای روم را به
 کنستانت^۱ و متصرفات شرقی را به کنستانتینیوس^۲ دوم داد . بدین
 سبب پس از مرگ او باز امپراطوری روم گرفتار جنگهای داخلی
 گردید تا عاقبت کنستانتینیوس رقیبان خود را از میان برداشت و در
 امپراطوری استقلال یافت .

این امپراطور با شاپور ذوالاكتاف شاهنشاه ساسانی معاصر بوده
 و در جنگهایی که با آن پادشاه کرده بیشتر شکست یافته است .
 جانشین او یولیانیوس^۳ هوا خواه دین قدیم رومی بود و چون
 به امپراطوری رسید کلیساها را به معابد مبدل کرد و آداب و رسوم
 دین قدیم را تجدید نمود و عیسویان را از کارهای دولتی برداشت .
 به همین سبب عیسویان او را یولیانیوس مرتد می خوانند . این
 پادشاه نیز چنانکه در تاریخ ساسانیان گفته شد به ایران لشکر کشید
 و تا تیسفون هم پیش آمد ولی کاری از پیش نبرد و به دست سربازان
 خود کشته شد (۳۶۳ م .)

پس از او چون وارثی نداشت باز امپراطوری روم دستخوش
 سرداران و مدعیان سلطنت مانند والانتینیانیوس^۴ و والانس^۵ و
 تئودزیوس^۶ گردید . تئودزیوس که از مردم اسپانی و از سرداران

دیگر لایقتر بود در سال ۳۷۹ به امپراطوری رسید و نخست به تنظیم
 سپاه و جلوگیری از تاخت و تاز ویزیگتتها که تا شبه جزیره بالکان
 پیش آمده بودند همت گماشت سپس ۴۰۰۰۰ تن از وحشیان را وارد
 سپاه روم و مأمور حفظ مرزهای شمالی آن کشور کرد .

تقسیم امپراطوری روم - تئودزیوس^۱ پیش از مرگ در سال
 ۳۹۵ امپراطوری روم را میان دو پسرش تقسیم کرد . کشورهای شرقی
 را به پسر بزرگتر آركادیوس بخشید که پایتخت او در قسطنطنیه
 بود و کشورهای غربی را به پسر دیگر هنریوس داد که در میلانو
 اقامت داشت .

دولت روم غربی در سال ۴۷۶ به دست وحشیان منقرض گردید
 ولی دولت روم شرقی تا ۱۴۵۳ که ترکان عثمانی بر قسطنطنیه دست
 یافتند دوام یافت . با سال ۳۹۵ تاریخ قدیم به پایان می رسد و قرون
 وسطا آغاز می شود .

۱- Constant. ۲- Constantius. ۳- Jullianus.
 ۴- Valentinianus. ۵- Valens. ۶- Theodosius.

عیسی و تعالیم او - حضرت عیسی در زمان اکتاوئوس اگوستوس در هکده بیت اللحم در فلسطین زاییده شد. قسمت مهم عمر او در نواحی مختلف فلسطین به گمنامی و گوشه نشینی گذشت چون سنش نزدیک به سی رسید از انزوا بیرون آمد و مدت سه سال و نیم در فلسطین می گشت و در معابد و مجامع یهود خود را مسیح موعود می خواند و مردم را به کیش خود دعوت می کرد. در سال ۳۳ میلادی به فرمان شورای مذهبی یهود عیسی را در بیت المقدس توقیف کردند و به عنوان اینکه کفر گفته و خود را پسر خدا خوانده است محکوم به مرگ ساختند.

حاکم رومی فلسطین **پیلاطوس** با کشتن عیسی مخالف بود و می خواست او را نجات دهد ولی به سبب اعتراض و اصرار یهود ناچار به کشتن وی رضاداد پس عیسی را با اجازه او به صلیب کشیدند، بدین واسطه صورت صلیب پیش عیسویان از لحاظ دینی محترم و مقدس گردیده است.

کسانی که در حیات عیسی به او گرویدند دوازده تن بودند که ایشان را حواریون می گویند. حواریون تعلیمات و وقایع مهم زندگانی عیسی را نقل کردند و مخصوصاً یکی از ایشان به نام **متی** در سال ۴۱

میلادی از تعالیم عیسی مجموعه ای ترتیب داد که به **انجیل متی** معروف است و نسخه اصلی آن در دست نیست فقط ترجمه ای از آن به زبان یونانی قدیم موجود است.

انتشار دین عیسی - دین عیسی با دعوت و موعظه انتشار یافت عیسی به حواریون گفته بود که «بروید و تمام مردم دنیا را از طرف خداوند تعلیم دهید» به همین سبب حواریون در کشورهای مختلف برای اعلام انجیل که به معنی خبر خوش است پراکنده شدند و به ترویج دین عیسی پرداختند. تعالیم عیسی در دنیای قدیم بسیار زود انتشار یافت چنانکه دوازده سال پس از وفات او آثار عیسویت در شهر روم ظاهر شده بود. رواج دین یهود در کشورهای شرقی و تسلط و نفوذ دولت روم در میان ملل اروپایی و آسیایی آن زمان موجب سرعت انتشار دین عیسی گردید. حواریون که خود از میان یهود برخاسته بودند در شهرها و مهاجر نشینهای یهودی پراکنده شدند و مژده دادند که مسیح موعود یعنی نجات دهنده ای که پیغمبران پیش ظهور او را نوید داده اند پدید آمده است. از طرفی در این عصر پیروان دین یهود در سراسر یونان و سواحل شرقی مدیترانه فراوان بودند، چه گروهی از مردم روشنفکر یونان هم به دین یهود که پرستش خدای یگانه را توصیه می کرد گرویده بودند و دین عیسی نخست بیشتر میان این دسته رواج یافت.

رواج دین مسیح در کشورهای غربی بیشتر مرهون زحمات **سن پل** است. وی مصمم شده بود که عیسویت را در میان ملل غیر یهود ترویج کند و به همین نظر تمام یونان و مقدونیه را سیر کرد و در

شهرهای آتن و سالونیک و امثال آن به موعظه و دعوت پرداخت سپس به روم رفت ولی در آنجا به امر فرو کشته شد (۶۵ م .)

رواج دین عیسی در روم - بزرگترین انجمن یا کلیسای عیسوی در شهر روم تشکیل یافت و رئیس آن **پطرس** یا **سن پی** یر رئیس حواریون عیسی بود که او را **پاپ** یعنی پدر بزرگ می خواندند ولی تشکیلات مقدماتی کلیسای روم با زحمات و مشقات بسیار صورت گرفت. چون بنا بر قوانین دینی روم مردم می توانستند بر سر مقابر نیاکان خود اجتماع نمایند و به انجام مراسم مذهبی پردازند. عیسویان نیز برای اینکه کسی متعرض ایشان نگردد مجامع خود را در سردابها و زیر زمینهای خاصی که در روم مخصوص اموات بود تشکیل می دادند، ولی چون در این مجامع جز عیسویان حقیقی کسی را راه نمی دادند مورد بدبینی مردم روم شدند و کم کم ایشان را به جادوگری و جنایت و کشتن اطفال و امثال آن متهم کردند .

از قرن اول تا قرن چهارم میلادی مکرر امپراطوران روم به کشتن عیسویان قیام کردند. علت اساسی این مخالفت آن بود که پیروان عیسی با اشاره او از ستایش قیصره و انجام آداب و تشریفات خاصی که در باره امپراطوران مرسوم بود خودداری می کردند و چون این امر نسبت به مقام خدایی امپراطوران جسارت و اهانتی بود همیشه بدین عنوان محکوم و اعدام می شدند .

دین عیسی نخست در یونان رواج گرفت، چه تربیت یونانی برای قبول آن مهیأ تر بود و به همین سبب عیسویان قدیم تا دیر زمان آثار خود را به زبان یونانی می نوشتند .

در روم دین عیسی نخست میان طبقات پست غلامان و پیشه‌وران و امثال آنها انتشار یافت، سپس در طبقه اشراف رسوخ کرد و در آغاز بیشتر زنان این طبقه به دین مزبور گرویدند. کم کم کار رواج آن به جایی رسید که عیسویان در امپراطوری روم قدرت فوق العاده حاصل کردند و قسطنطین که از این قدرت آگاه بود برای پیشرفت مقاصد خویش از آن استفاده کرد و به موجب **فرمان میلانو** آن را دین رسمی روم شمرد .

صنایع روم - یکی از فنون و صنایعی که در دوره امپراطوری روم ترقی بسیار کرد معماری بود. از امپراطوران روم عمارات و آثار فراوان، مانند تئاترها و سیرکها و معابد و گرمابه ها و طاقهای پیروزی و دروازه ها و امثال آن به یادگار مانده است. اقدام به ساختن عمارات، هم برای قدرتنمایی و کسب شهرت و هم برای مشغول داشتن کارگران و عامه بود.

اکتاویوس اگوستوس معبد **پانتهئون** را ساخت. نرو هم پس از آنکه برای تفریح خاطر خود شهر روم را آتش زد به جای کویهای سوخته عمارات زیبا بنا نهاد و برای خود کاخ بسیار مجللی ساخت که آن را به سبب زیبایی و شکوه **خانه زرین** می گفتند.

وسپازیانوس عمارت **کلیزه** را بنا کرد که بزرگترین آمفی-تئاتر روم بود.

ادبیات و علوم - از رشته های مختلف، ادب و سخنرانی و تاریخ نویسی و شعر در روم قدیم ترقی بسیار کرد. البته تا چندی در تمام این رشته ها رومیان تحت تأثیر و نفوذ نویسندگان و شعرای یونانی بودند ولی کم کم در میان ایشان نیز نویسندگان و ناطقین بزرگی پیداشدند که آثارشان مایه افتخار روم قدیم و دلیل کمال ترقی آن دولت است.

بزرگترین سخنرانان رومی **چیچرو** است. این مرد بزرگ در روم مقام کنسولی داشت و به سبب خدماتی که به جمهوری کرد طرف توجه عامه شد و به لقب **پدر وطن** ملقب گردید. پس از مرگ قیصر،

تمدن رومیان در دوره امپراطوری

احوال اجتماعی رومیان - در دوره جمهوری زندگانی سیاسی روم جنبه ملی و عمومی و زندگانی خانوادگی صورتی ساده و مقرون به کار و کوشش داشت. در دوره امپراطوری از یک طرف زندگانی ملی و اجتماعی به کلی از میان رفت زیرا اختیارات دولتی از مجلس سنا و ملت سلب شد و به امپراطوران منتقل گردید و از طرف دیگر فساد اخلاق رومیان سادگی و صفای زندگانی خانوادگی قدیم را نیز از میان برد و آن را به زندگانی هوس آمیزی مبدل کرد. مردم روم که در دوره جمهوری بیشتر به کار و مداخله در سیاست کشور-گشایی اشتیاق داشتند در دوره امپراطوری تناسان و راحت طلب شدند و بیشتر دل به تفریح و تماشا و جشن و شادی و مهمانی بستند. امپراطوران نیز این گونه زندگانی را تشویق می کردند چه این قسم زندگانی مردم را از مداخله در کارهای سیاسی و ایجاد اختلافات و شورشها باز می داشت.

امپراطوران برای مشغول داشتن مردم جشنها و نمایشهای گوناگون ترتیب می دادند چنانکه هر سال در روم ۱۷۵ روز جشن و شادی بود و گاه برخی از جشنها صد روز متوالی دوام می یافت. این جشنها و نمایشها بیشتر در تئاتر و سیرک و آمفی تئاتر انجام می گرفت.

چیچرو به مخالفت آنتونیوس که هوای دیکتاتوری در سر داشت برخاست و از اکتاویوس طرفداری کرد. ولی چون این دو سردار با هم متحد شدند چیچرو به دست سپاهیان آنتونیوس کشته شد (۴۴ ق.م) غالب آثار فلسفی و نامه‌های این سخنران بزرگ اکنون موجود است و معرف استعداد و هوش سرشار و فکر بلند اوست.

از نویسندگان و شعرای رومی گذشته از کسانی که معاصر اکتاویوس اگوستوس بوده‌اند یکی سنکا^۱ حکیم اسپانیایی است که معاصر نرو بود. دیگر پلینیوس بزرگ^۲ که از علمای تاریخ طبیعی است. دیگر پلینیوس دوم از ادبای یونانی روم قدیم که از دوستان تریانوس بود و کتابی در مدح او نوشته است.

از مورخین بزرگ روم در دوره امپراتوران بعد از اگوستوس یکی تاسیتوس^۳ (۵۴ تا ۱۳۴ م) است که از آثار تاریخی او کتب گرانبهایی باقی مانده و دیگری پلوتارخوس^۴ (۵۰ تا ۱۴۰ میلادی) که شرح زندگی چهل و چهار تن از بزرگان یونان و روم مانند قیصر و اسکندر را نگاشته است.

از علمای جغرافیا نیز بطلمیوس و استرابو^۵ از همه معروفترند.

۵۴ / ۱۱
روز دوشنبه

فصل چهاردهم

تاریخ مختصر قرون وسطا

مقدمه - همان طور که گفته شد دولت روم که با متصرفاتش دولتی بزرگ تشکیل می‌داد در سال ۳۹۵ میلادی به دو قسمت تقسیم گردید و دو دولت روم شرقی و غربی به وجود آمد. قسمت شرقی عبارت بود از تمام متصرفات روم در مشرق به انضمام کشورهای بالکان، و قسمت روم غربی شامل ایتالیا و گالیا و متصرفات روم در شمال افریقا.

طوایف همسایه روم - طوایفی که در قرن چهارم و پنجم میلادی بر روم تاختند از چند نژاد قوی و جنگی بودند، یک قسمت از نژاد سفید اروپای شمالی و مرکزی که در میان آنها فرانکها و گتھا از همه فزونتر و پرزورتر بودند، دیگر زردپوستان آسیای شرقی و شمالی.

از طوایفی که بیشتر در انقراض دولت روم و تشکیل دولت امروزی اروپا دخالت داشته‌اند ژرمنها بودند که آلمانهای امروزی از آن طایفه‌اند.

مهاجرت این طوایف سبب انقلاب عمده گردید و تأثیر کلی در جریان تاریخ عالم داشت چنانکه مهاجرت هونها، گتھا را از اراضی و مراتع خود خارج و مقدمه تهاجم آنها را به روم و انقراض آن دولت را فراهم کرد.

انقراض دولت روم در سال ۳۹۵ میلادی انتهای تاریخ قرون

۱-Seneca. ۲-Plinius. ۳-Tacitus. ۴-Plutarcus. ۵-Strabo (Strabon. به فرانسه)

قدیم و آغاز قرون وسطا است. قرون وسطا به اواسط قرن پانزدهم میلادی ختم می شود (۱۴۵۳ سال فتح قسطنطنیه).

دولت فرانک - فرانکها اقوامی بودند از قبایل ژرمن که مطیع و خدمتگزار دولت روم گردیدند و به گالیا (فرانسه امروز) وارد شدند و در آنجا مسکن گزیدند و کشور گالیا به نام آنها فرانسه نامیده شد.

چون دولت روم غربی منقرض گشت یکی از رؤسای فرانکها به نام **کلویس** پس از زد و خورد های بسیار کشور گالیا را به دست آورد و مؤسس دولت و سلسله اول پادشاهان فرانسه گشت و چون پدر بزرگ او مروه^۱ نام داشت این سلسله را **مروئین**^۲ نامیدند.

بعد ها در نتیجه اختلافاتی که بین جانشینان کلویس بروز کرد قدرت سلطنت کم کم به رؤسای دربار انتقال یافت که معروفترین آنها **شارل مارتل**^۳ بود. این شخص مسلمین را در **پواتیه** که یکی از شهرهای فرانسه است شکست داد و پسرش آخرین پادشاه مروئین را بر انداخت و سلسله دوم پادشاهان فرانسه را تشکیل داد. این سلسله را به نام **کارل کبیر (شارلمانی)** کارلوئین^۴ می گویند. شارلمانی یکی از پادشاهان بزرگ ژرمن محسوب و فاتح و قانونگذار نامیده شد و دولت بزرگی از دریای شمال تا دریای مدیترانه تشکیل داد و تاج امپراطوری روم را با دست پاپ بر سر گذاشت.

پس از شارلمانی جانشینان او نتوانستند دولت او را نگهداری کنند و بالاخره ممالک بزرگ او به سه دولت ایتالیا و فرانک شرقی

۱-Merové. ۲-Merovingien. ۳-Charles Martel.
۴-Carlovingien.

(آلمان امروزی) و فرانک غربی (فرانسه امروزی) تقسیم شد. دو دولت اخیر با تغییرات بسیار آلمان و فرانسه امروزی را به وجود آوردند.

سبب انقراض سلسله کارلوئین دو چیز بود یکی هجوم نورمانها به جنوب که پس از زد و خورد بسیار زمینهایی که بعد از آن به نورماندی موسوم گشت از شارل ساده که یکی از پادشاهان کارلوئین بود گرفتند و دیگر پیدا شدن ملوک الطوائفی در فرانسه که هر یک از بزرگان حکومت مستقلی تشکیل دادند. عاقبت یکی از رؤسای دربار به نام **هوک کاپه** به پادشاهی رسید و سلسله سوم پادشاهان فرانک را به نام کاپسین تشکیل داد.

فرانک شرقی و دولت آلمان - پس از انقراض سلسله کارلوئین دولت مستقل آلمان به وجود آمد ولی چون ژرمنها امپراطور را خود انتخاب می کردند و سلطنت موروثی نبود همیشه زد و خورد میان خانواده های بزرگ آلمانی که داوطلب امپراطوری می شدند، برقرار بود.

از پادشاهان بزرگ آلمان **آتن کبیر** است که از خانواده ساکس بود و تاج امپراطوری روم را با دست پاپ بر سر گذاشت و ریاست عالی کلیسا را به عهده گرفت.

پس از آتن جانشینان او در امور کلیسا مداخله کردند و تعیین رؤسای روحانی را حق خود دانستند و چون پاپها از این امر ناراضی بودند عاقبت میان پاپ گرگوار هفتم و هانری چهارم نزاع در گرفت و پاپ مجلسی تشکیل داد و اعضای مجلس که همه از روحانیون بودند به اتفاق آرا تصویب کردند که پادشاه حق مداخله در انتخاب پاپ

ندارد و بالاخره هانری تسلیم شد . اما بعداً در صدد انتقام بر آمد و
گرگوار را از مقام پایی خارج ساخت و گرگوار فرار کرد .

بعد از هانری پسرش برخلاف پدر با پاپ عهدنامه ای بست و
استقلال جامعه روحانی را تصدیق کرد .

نورمانها - نورمانها اقوامی بودند که از شمال اروپا (ممالک
اسکاندیناوی) بیرون آمدند و در شمال فرانسه که امروز نورماندی
خوانده می شود ساکن شدند و یک نفر از ایشان به جنوب ایتالیا رفت
و جزیره سیسیل را متصرف شد و سلسله ای به نام **دوسیسیل** تأسیس
کرد و مدتها خانواده او در آنجا حکومت داشتند .

شخصی دیگر از نورمانها موسوم به **ویلیام** به جزیره بریتانیا
حمله برد و ساکسونهارا شکست داد و دولتی تأسیس نمود که جانشینانش
مدتها در نورماندی و بریتانیا حکومت کردند . بعد از مدتی دست نورمانها
از فرانسه کوتاه شد و حوزه پادشاهیشان منحصر به بریتانیا گشت و با
ساکسونها آمیخته گردند و دولت انگلیس امروزی را به وجود آوردند .

خوانده شود جنگهای صلیبی

یکی از وقایع عمده قرون وسطا جنگهای صلیبی است که در
قرون یازدهم و دوازدهم میلادی میان مسلمین و مسیحیان واقع شد .
علت آن مخالفت مسیحیان با مسلمین و اهمیتی بود که مسیحیان
برای تصرف بیت المقدس و خارج کردن آن از دست مسلمین قایل
بودند. نخستین کسی که در اروپای غربی علم جنگ را بلند کرد رهبانی
بود به نام **پطرس** از اهل فرانسه .

جنگهای صلیبی هشت جنگ است، در جنگ اول و چهارم هیچ-

یک از سلاطین اروپا دخالت نداشتند فقط نجبا و اصلیزادگان بودند
که بر صلیبیون فرماندهی می کردند. شش جنگ دیگر توسط پادشاهان
کشورهای مختلف به وقوع پیوست .

در جنگ اول مسیحیان بیت المقدس را فتح کردند و دولتی
فرانسوی تشکیل دادند . در جنگ دوم لویی پادشاه فرانسه و کنراد
سوم امپراتور آلمان شرکت داشتند و لیکن شکست خوردند و
بیت المقدس را از دست دادند .

جنگ سوم را فردریک معروف به ریش قرمز و فیلیپ اوگوست
و ریشارد شیر دل شروع کردند و می خواستند بیت المقدس را بگیرند
و انتقام عیسویان را از مسلمین بکشند لیکن کاری از پیش نبردند و
به فتح بیت المقدس قادر نیامدند . جنگ چهارم را چنانکه گفته شد
نجبای فرانسه شروع کردند و کاری از پیش نبردند .

جنگهای دیگر صلیبی هم هیچکدام به نفع عیسویان تمام نشد
و با وجود خونریزی بسیار نتوانستند به مقصود خود برسند و بالاخره
مجبور به مراجعت به وطن خویش شدند .

نتایج جنگهای صلیبی - چنانکه معلوم گشت از این جنگها
برای اروپاییان که مقصودشان بیرون آوردن بیت المقدس از دست
مسلمین بود نتیجه ای حاصل نشد ولی نتایج دیگری داشت که برای
اروپا خالی از اهمیت نبود .

جنگهای صلیبی راه مشرق را به اروپای غربی باز و داد و ستد
میان مشرق و مغرب را آغاز کرد و به صنعتگران غربی صنایع جدید
آموخت و بعضی نباتات مانند نیشکر و زرت برای اولین بار از مشرق

به اروپای غربی رفت . ملوک الطوائفی ضعیف گشت و چون عده‌ای از اعیان و اشراف در این جنگها تلف شدند و اموالشان از بین رفت طبقه متوسط ترقی کرد . از بین رفتن فتودالیتة نیز کمک بزرگی به وحدت دول اروپایی نمود .

رقابت پادشاهان فرانسه و انگلیس

در قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی در زمان سلطنت کاپسینها جنگهای خونینی در اروپای غربی واقع گردید که علت آن رقابت پادشاهان فرانسه و انگلیس بود. از آن جمله پسر لویی هفتم ، فیلیپ اوگوست پادشاه فرانسه با هانری دوم پادشاه انگلیس و پسران او جنگ کرد و دست پادشاهان انگلیس را تا مدتی از مملکت فرانسه کوتاه نمود ، فیلیپ اوگوست با حسن تدبیر و پیشبینی که در سیاست داشت امرا و اشراف سرکش را که همیشه سبب ضعف قوای دولت بودند سرکوبی کرد و بر قدرت دولت افزود و اصلاحات مهمی به نفع مملکت نمود .

پسر هانری دوم **ریچارد** پادشاه نالایقی بود. انگلیسها از تعدیات و بدرفتاریهای او رنجیدند و با طبقات مختلف مردم همدست شدند و به مخالفت برخاستند. ریچارد ناگزیر **فرمان کبیر** را صادر کرد و با این فرمان استقرار حکومت پارلمانی را در انگلیس به عهده گرفت ولی بعد پشیمان شد و به نقض آن پرداخت . ملت دوباره شورش کرد و ریچارد در این بین در گذشت و پسرش به جای او نشست .

جنگهای صد ساله و سلسله والوا

سن لویی - لویی نهم یکی از پادشاهان نامی فرانسه است که به دینداری و پرهیزکاری معروف بود. از این جهت او را **سن لویی** یا لویی مقدس نامیدند . این پادشاه در جنگ هفتم و هشتم صلیبی شرکت کرد و در آخر جنگ هشتم گرفتار طاعون شد و مرد . سن لویی با هانری سوم پادشاه انگلیس جنگ کرد و او را شکست داد .

در عهد سن لویی علم و صنعت در اروپای غربی توسعه یافت و دوره او یکی از دوره‌های درخشان قرون وسطا شد . نواده سن لویی، فیلیپ^۲ چهارم موسوم به فیلیپ زیبا بود که با ادوارد اول پادشاه انگلیس جنگید .

فیلیپ سه پسر داشت که بدون اولاد ذکور در گذشتند. بدین ترتیب سلسله کاپسین منقرض گردید و چون طبق قانون فرانسه زنان حق سلطنت نداشتند بعد از آن سلطنت به سلسله **والوا** رسید. در این دوره جنگهای صد ساله فرانسه به وقوع پیوست .

جنگهای معروف به صد ساله با ایام متار که بیش از صد سال طول کشید و تا سال فتح قسطنطنیه یعنی شروع دوره تاریخ جدید امتداد داشت .

چنانکه گفته شد نواده های فیلیپ زیبا بدون وارث ذکور در گذشتند و سلسله **والوا** روی کار آمد و ادوارد سوم پادشاه انگلیس به این امر اعتراض کرد زیرا پادشاهی را حق خود می دانست . چون

فرانسویان دعوی او را رد کردند کار به جنگ کشید .

جنگهای صد ساله در زمان پنجم پادشاه فرانسه دوام داشت .
گاهی انگلیسها فاتح و زمانی فرانسویها غالب می شدند .
ژاندارک ^۱ - در زمان شارل ششم پادشاه فرانسه، کشور دچار
ضعف و اغتشاش گردید و انگلیسها هم بر تجارت خود افزودند و
قسمت زیادی از خاک فرانسه را متصرف شدند .

پس از شارل دو نفر در یک روز ادعای سلطنت کردند . در همین
موقع که دولت فرانسه رو به زوال می رفت دختری دلیر به نام ژاندارک
ظهور کرد و پس از فتوحات چند تاجگذاری شارل هفتم را مطابق
قوانین فرانسویان انجام داد و به کمک مردم دیگر فرانسه شهر ارلئان
را از محاصره انگلیسها خارج کرد و تا پاریس پیش آمد، اما در مقابل
پاریس شکست خورد و به دست یک عده از فرانسویان مخالف شارل
به انگلیسها فروخته شد و انگلیسها او را به عنوان اینکه مرتد است
در آتش سوزاندند .

کشته شدن ژاندارک ملت فرانسه را به هیجان آورد و با اتحاد
با یکدیگر انگلیسها را از فرانسه خارج کردند . فقط بندر کاله در
دست ایشان باقی ماند .

جنگهای صد ساله اگرچه از جهت خرابی و قتل و غارت
برای فرانسه ضرر بسیار داشت اما نتیجه بزرگ عاید فرانسه گردید .
یکی اخراج انگلیسها از فرانسه و دیگر بیدار شدن حس ملی
و علاقه مندی به کشور .

دولت عثمانی

به طوری که گفته شد طوایف نیمه وحشی که در قرن سوم و
چهارم میلادی بنای تاخت و تاز به مغرب و جنوب اروپا گذاشتند از
دو دسته سفید پوستان و زرد پوستان تشکیل می شدند . دسته سفید
پوستان شامل ژرمنها و اسلاوها و دسته زرد پوستان از طوایف متعددی
بودند مانند هون و مغول .

طوایف ژرمن مسبب انقراض دولت روم غربی شدند و دولتهای
اروپای غربی را تشکیل دادند و طوایف اسلاو هم در مشرق اروپا
مسکن گزیدند و بعدها دولتهای لهستان و روم را تأسیس کردند .
طوایف هون و مغول تهاجمشان بیشتر در آسیا و سمت شرقی اروپا
بود ولی طایفه هون تحت ریاست آتیلای تا اروپای غربی پیش رفتند و
به قتل و غارت پرداختند . طایفه مغول هم در قرن ۱۳ میلادی به
جانب مملکت ایران و روسیه تاختند و سبب قتل و غارت شدند .

طایفه دیگری نیز از ترکان بودند که در مرکز آسیا و شمال شرقی
ایران مسکن داشتند و تا زمان دولت ساسانی جرأت تجاوز نداشتند
اما در قرن یازده میلادی کم کم به ماوراءالنهر و خراسان قدم گذاشتند
و بعد به قسمتهای دیگران دست اندازی کردند و توسط طوایف
سلجوقی تمام ایران و حتی آسیای غربی را به تصرف آوردند .

در قرن ۱۳ یک طایفه از ترکان سلجوقی به آسیای صغیر تاختند
و یکی از امرای آنان به نام عثمان برای خود سلطنتی ترتیب داد که
به دولت عثمانی معروف گشت .

سلاطین این سلسله کم کم کشور خود را وسعت دادند و از

طرف مشرق به مرز ایران رسیدند و از طرف مغرب پایتخت روم شرقی
قسطنطنیه را فتح کردند و سبب انقراض روم شرقی شدند (۱۴۵۳).

زیرا فئودالیتیه

در قسمت عمده قرون وسطا اروپای غربی گرفتار ملوک الطوائفی
و دوره اغتشاش و خودسری بوده است این دوره را در تاریخ فئودالیتیه
می نامند.

دولت شارلمانی با آن وسعت و عظمت به ممالک کوچک تقسیم
شد و در این ممالک قسمت عمده ایالات و شهرها و قصبات و دهات به
پاداش خدماتی چند تحت بعضی شرایط به اشراف واگذار شد اما در
نتیجه ضعف پادشاهان کم کم شرایط مزبور بر طرف گشت و طبقه ای
از ملاکین را به وجود آورد و اراضی از دست ضعیفا خارج شد و به
طبقه قوی تعلق گرفت. و به این ترتیب طبقه عامه از داشتن املاک و
مداخله در امور دولتی محروم گردید و به تدریج قدرت پادشاه از بین
رفت و اختیارات به یک عده از متنفذین رسید. پادشاه اسمی بیش
نداشت و بازیچه دست اشخاص بود.

اختیارات ملاکین هم یکسان نبود بلکه نسبت به بزرگی و
کوچکی املاک آنها فرق می کرد. اربابان را سوزرن^۱ می گفتند و
آن کس را که ملک به او واگذار می شد و اسال^۲ می نامیدند و اراضی
واگذار شده فیف^۳ خوانده می شد.

سوزرنها و واسالها تکلیف خاصی داشتند و سوزرنهای درجه اول

۱- Suzerain. ۲- Vassal. ۳- Fief.

را سنیور می گفتند. این سنیورها اختیارات تام نسبت به زیر دستان
خود داشتند و سکه به نام خود می زدند و واسال موظف بود در موقع
لزوم با پول و اسلحه خود سرباز تهیه کند. جنگاوران و کسانی که قبول
تبعیت می کردند در برابر متبوع خود قسم یاد می کردند که همه
وقت نسبت به او خدمتگزار باشند و ارباب یا سوزرن به اظهارات
ایشان گوش می داد. خلاصه حکومت فئودالیتیه، دو طبقه مردم تشکیل
داد یک طبقه ظالم و صاحب اختیار و طبقه دیگر مظلوم و زحمتکش که
مانند برده کار می کرد.

حکومت فئودالیتیه در اواخر قرن یازده به حد کمال رسید. در
این زمان تنها اسمی از فرانسه و آلمان و ایتالیا و پادشاهان آنها
باقیمانده بود.

وحدت سیاسی و تشکیل دول اروپا

به طوری که گفته شد در مدت سه قرن اروپای غربی گرفتار
اغتشاش بود و دولتی به مفهوم امروزی وجود نداشت در این مدت فقط
یک مرکز وحدت دیده می شد و آن جامعه دیانت کاتولیک بود که به
ریاست پاپ اداره می گردید و مقر اوشهر روم بود و بر روح و ایمان
مردم حکمروایی داشت اما تعلیم و تربیت نیز در دست روحانیون بود
از قرن ۱۳ به بعد فئودالیتیه رو به ضعف گذاشت و وحدت ملی تقویت
یافت و به تدریج مقدمات تشکیل دول فراهم گردید و پادشاهان
کم کم قدرت یافتند و حکومت مرکزی تشکیل دادند و از قدرت
پایها و روحانیون کاسته شد. جنگهای صلیبی همچنانکه گفته شد

فئودالیتة را از بین برد و حس ملی را تقویت کرد و علوم و صنایع را رایج گردانید و امور تعلیماتی را از انحصار روحانیون بیرون آورد و احتیاج به تعاون را میان شهرنشینان ایجاد کرد. مردم نیز اتحادیه‌ها تشکیل دادند و کم کم طبقه نیرومندی به وجود آمد که در امور دولتی و کارهای ملی دخالت داشت. از آن پس دولتهای اروپایی کشورهای خود را ترقی دادند و با یکدیگر رقابت ورزیدند و به این ترتیب تغییرات عمده‌ای در سیاست اروپا رخ داد که اهم آنها به قرار زیر است:

- ۱- در مشرق، ترکان دولت روم شرقی را منقرض کردند و دولت نیرومند اسلامی را در قسطنطنیه تشکیل دادند.

- ۲- در ایتالیا دولتهای مختلف ونیز و ناپل و میلان و فلورانس به وجود آمدند و تا قرن ۱۹ باقی بودند.
- ۳- در فرانسه زودتر از جاهای دیگر فئودالیتة از بین رفت و وحدت ملی مستقر گردید.

- ۴- در شبه جزیره ایبری دولتهای اسپانی و پرتغال به وجود آمدند و طوایف مجاور رود دانوب و پولونها در لهستان استقرار یافتند.
- ۵- انگلها و ساکسونها که از قبایل ژرمن بودند و در قرن پنجم در جزیره بریتانیا حکومتی تشکیل داده بودند به اتفاق دانمارکها دولت واحد انگلیس را تشکیل دادند.
- ۶- اسلاوهای مشرق به تدریج حکومت مغول را برانداختند و در مسکو حکومتی مستقل تأسیس کردند.

تشکیلات سیاسی و اداری دول

فرانسه - پادشاه فرانسه تا قرن دهم از طرف ملت انتخاب

می شد ولی در زمان سلطنت کاپسینها پادشاهی موروثی گردید. در دوره فئودالیتة صاحبان املاک همه کاره بودند و مباشرینی از طرف پادشاه به املاک او می رفتند و این مباشرین در حوزه مأموریت خود حکومت مطلقه داشتند و چون املاک زیادتر شد عده مباشرین هم افزایش یافت و عده ای دیگر نیز اطراف شاه گرد آمدند و هیئت دربار را تشکیل دادند و اولیای دربار مجلسی منعقد کردند که به مأمورین دستور می داد. عده ای هم به امور قضایی پرداختند و به تدریج در فرانسه دادگاههای ثابت به وجود آوردند.

از آغاز قرن ۱۴ فکر سلطنت مطلق در فرانسه قوت گرفت و سپاه نظام در آن کشور تشکیل شد.

انگلیس - در قرن دهم برخلاف فرانسه قدرت سلطنت در انگلیس زیاد بود. اما بعداً حکومت ملی برقرار گردید و پارلمان تأسیس شد. در جنگهای صد ساله دولت انگلیس ترقی بسیار نمود و شهرهای آن آباد و پر جمعیت گشت و بازرگانی رونق یافت.

آلمان - در آلمان امپراطور بر اشراف و فئودال که دارای حکومت مستقل بودند ریاست می کرد و برای جلوگیری از قدرت اشراف زمینهای دولتی را بین طبقات کوچک تقسیم می نمود. همین اقدام سبب تجزیه آلمان گردید و تفرقه پیدا شد و شهرهای آزادی به وجود آمد که برای خود حکومت و ادارات کشوری و لشکری درست کردند.

اتریش - پادشاه اتریش آلبرت دوم از خانواده هابسبورگ

سلطنت را موروثی کرد و تا پایان جنگ بین الملل اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) این سلسله باقی ماند.

مجموعه کتب دربار ایران، عهد ناصر شاه

تمدن قرون وسطا

اگرچه قرون وسطا دوره جهالت و تعصب عمومی بود ولی باز نتوانست از جنبش فکر و ذوق جلو گیری کند . تأسیس دانشگاهها در قرن سیزدهم و چهاردهم و ظهور بعضی علما و فضلا به خصوص در ایتالیا اواخر قرون وسطا را مشخص گردانید و نخستین دانشگاه در پاریس تأسیس شد. کتب آن زمان خطی بود اما اختراع چاپ در آلمان بیش از هر چیز به توسعه علوم خدمت کرد و بسط تمدن را آسان نمود. اختراعاتی که در قرن چهارده و پانزده ظهور کرد بیشتر از هر چیز به نهضت صنعتی کمک نمود. اختراع باروت قدرت کشورها را زیاد کرد و بساط ملوک الطوائفی را برچید .

استعمال قطب نما دریانوردی را آسان نمود . در اواخر قرن پانزدهم در تمام اروپای غربی و مرکزی چاپخانه وجود داشت . استادان صنعت شروع به کار کردند و در نتیجه ترقی دریانوردی اکتشافات جغرافیایی به عمل آمد و امور اقتصادی توسعه یافت .

بازرگانی - در قرون وسطا قطعه آسیا بر مردم اروپا معلوم نبود و امتعه مشرق مانند ابریشم و پارچه های ابریشمی، عطریات و ادویه و چینی به زحمت به اروپای غربی وارد می شد. بازرگانان ازدو راه خشکی و دریای کالای مشرق را به اروپا حمل می کردند . منسوجات ابریشمی از آسیای مرکزی به وسیله شتر به سواحل دریای سیاه حمل می شد و از آنجا با کشتی به سواحل ایتالیا می رفت . ادویه از راه اقیانوس هند و بحر احمر به بندرهای اروپا فرستاده می شد و فقط

فلسفی از دریای مدیترانه بر دریانوردان مکشوف بود .

از قرن ۱۳ به بعد اطلاعات جغرافیایی توسعه یافت . سیاحان ابتدا به سمت آسیا متوجه شدند و یکی از اهالی ونیز به نام **مارکوپولو** از اروپا به چین رفت و پس از ۱۸ سال اقامت از راه هندوچین و هندوستان و ایران به ایتالیا برگشت و سفرنامه خود را به زبان فرانسه نوشت .

اهالی ژن در اقیانوس اطلس به اکتشافات پرداختند و جزیره **مادر** و جزایر **کاناری** را در قرن چهاردهم کشف نمودند. پادشاه پرتغال دانشگاهی برای دریانوردی و نجوم تأسیس کرد و چند مسافرت دریایی برای اکتشافات تازه به توسط او صورت گرفت . همین اکتشافات سبب شد که اروپاییان از راه افریقای جنوبی به هندوستان روند . در اواخر قرن ۱۵ دریانورد پرتغالی **واسکودوگاما** به سواحل زنگبار رسید و دریانورد دیگر **آلبوکرک** يك دولت آسیایی برای کشور خود در آنجا تأسیس کرد و آن را تاجاوه توسعه داد. پس از پرتغالیها، اسپانیاییها به دریانوردی پرداختند تا اینکه در ابتدای قرون جدید **کریستف کلمب** دریانورد مشهور به کشف امریکا موفق گردید و چهار سفر به امریکا رفت و تا آخر عمر به این عقیده بود که قطعه مکشوفه قسمتی از هندوستان یا زمینهای اطراف آن است و از این جهت آنجا را هند غربی خواند .

کشف امریکا به عمل دریانوردی رونق تازه داد . بعد از کریستف کلمب دریانورد پرتغالی **ماژلان** دماغه جنوبی امریکا را کشف کرد و از اقیانوس اطلس گذشت و به اقیانوس کبیر وارد شد و آن را اقیانوس بزرگ نامید .

این اکتشافات راه دریایی را بر روی بازرگانان باز نمود و بسیاری از فلزات قیمتی از آسیا و امریکا به اروپا وارد شد و بنابر مغرب اروپا رونق گرفت و تولید ثروت زیاد کرد و طبقات متوسط اروپایی توانگر شدند و در نتیجه افکار تازه‌ای در دماغها تولید شد که منجر به اختراعات جدید گردید .

پایان

۲۴۳۱/۸۱

از سرریز

انوسیرول تا آخر صحرای جزایر
از جمله اعراب تا قتل ساسانیک